اسطوخودوس و لبنفاع همه را بکوبند و بیزند و حب کنند بوزن
طایفی و هاول هر ماهی مثل یک نخود بخورند از خواب پس آن دفع
صرع میکند در آن هفته باذن الله تعالی **در رعاف** که خون
از بینی آمدنست علاجش بدهد در بینی شب بالی را بالا بنهد در
جانب که خون می آید محجمه با آتش پس آن تسکین میدهد فی الحال
بفرمان حضرت ذی الجلال یا استعمال کنند بینه و بکر دانه فاروق
حجامت را بران قطعه و حجامت کنند **در بواسیر** و علاجش
آنست که بخور کنند و آنچه از لوفات که آن نوعی از شلغم است
ساکن میکرداند در وقت و اگر حصی لبارد و بنیکنند در روغن
و آنچه از آن ابلغ است در تسکین وجع **در نواصیر** یعنی آنچه
صور شده علاجش آنست که بیاشند بر و توتیا و اخضر را

اخضر
سبز الکت
زرد الکته

١

که در زمان قطع آن میکنند **در جراحات کهنه** که تشکیل یافته
در یکسال و زیاده بگیرد روغن گاوی سی ساله یا زیاده و فتیله
از پنبه بسازد و فرو برد در آن روغن و بنهد بر جراحت
پس آن قطع میکند آنرا در وقت انشاءالله تعالی و التیام آن
جراحت میشود به روز بعد از علاج **در جراحات تازه**
علاجش آنست که صمغ درخت بلوط را با هلیله کابلی نرم بساید
مثل سرمه و برابی افشاند یا آن کافور را با روغن گاو
وصل کنند مالند تسکین میدهد در وقت انشاءالله تعالی **در اعضائی**
**که کوفته یافته باشد** و کبود شده از افتادن و زدن بگیرد
آقاقیا و صبر و ماشی و مغاث و گل ارمنی را مجموع در هاون بکوبد
نرم و با آب مورد حل کرده به پر مرغ مالند در حال وجع تسکین



میدهد و کبودی که از آن حادث شده میبرد **در سوختگی**
**آتش** که ما هست که از سوختگی آتش وجع سختی پیدا
میشود علاجش آنکه بگیرد مرداسنگ اصفهانی را با آهک
و گل سرخ خالص نرم ساید و از هر یک جزوی پس ترکند
قروح تا به کل خالص بعد از آن اینها را بپاشد بر وجع ساکن
میشود انشاءالله تعالی و تمام نیک شدن آن از سه روز کمتر است
**در بیرون آمدن مقعد** علاج آن بگیرد سم یا شاخ گوسفند
را بسوزد و بکوبد و بیزد پس بپاشد بر او گلنار و جفت
و شب و مازو و گل کوفته و پوست انار و مورد تر از هر یک جزوی
و بجوشانند با اندکی آب تا بیرون آید قوت آن بعد از آن علیل
در آن آب نشیند پس چون بیرون آمد مقعد ضماد میکند آنرا

و بازمیگرداند پس بباید چیمانند در وقت و بیرون نمی آید بعد از آن
ان شاء الله تعالی **در قولنج** علاجش آنکه بگیرد از معجون هلوکی پس اسهال
میشود در وقت یا بگیرد حنظل و شحم او را بیرون آورد و فتیله
بسازد از شکر و نمک و شحم حنظل و امر کند علیل را که بردارد
آنرا و در حال حل میکند آنرا غیر آنکه پیدا میشود از آن درد و تخمی
و شکم علاج پیچ شکم آنکه بگیرد کفی از کشنیز و انوکی از زیره کرمانی
و کرویا و کفی از صعتر و انجدان و کفی از حب رمان و نمک بیرد و
نیم رطل از آب آن بگیرد و بریزد در روی یک وقیه مری و بریزد
و بیاشامد پس آن ساکن شود در حال ان شاء الله تعالی و یک وقیه تخمینا
مثقال سم است **در خلفه** و این آنست که در رنگ نیکند طعام در
معده بطریق معتاد و یکبار زود هضم میشود و یکبار دیر و یکبار

بدفعات

بدفعات اندک و یکبار بدفعات بسیار و یکبار بهضم صحیح
یکبار بهضم فاسد و گویند اسهال رنگ رنگ از و بفعل آید
و آنچه چاره دارد و درین مرض آنست که غذا و کنند بشلغم صندل
و کافور و آب شاهسفرم و آن ریگ لنبه و طلا کند حوالی او
را و بگیرد اقراص گشنیزی را که ذکر کرده ایم آنرا در خصوص
در باب خلفه یا هیچ ان شاء الله تعالی **در خلفه بچیان** بگیرند بیخ بادیه
بز غاله را و با شیرها در یکی با هم آمیخته بوی بیاشامد در وقت
تسکین می یابد **در زحیر کودکان** بگیرد حب الرشاد و یک مثقال
و زیره کرمانی مثقال بکوبد و بپزد و پس خمیر کنند به روغن کهنه از
گاو و با شیرها در یکی بیاشامند که در حال تسکین میدهد ان شاء الله تعالی
**در عرق النساء** این علت عظیمه بسیار خطر است که تبلو

می‌آیند و در آن خلقی بجهت علت معرفت ایشان با آن و میباشند آن و در جاش
وحشی از طرف و هیچ نا قدم و اگر چه بهتر آن بود که بیان کنیم در آن گفتار
رسا را غیر آنکه نخواستیم که تجاوز کنیم غرض این کتاب را که لازم
نموده بودیم در و با لجاز علاجش آنکه بگیرد درمی از صبر سقوطری
و مثل آن هلیله زرد و مثل آن سورنجان بکوبد و بیزد و حب سازد
و تناول کند پنج حب یا شش که آن مسهل است و نیک میشود در
حال ان شاء الله که من با این دوا معالجه کردم پیری را که یک سال
با این علت گرفتار بود که ممکن نبود او را برخاستن و گشتن از
جانب بجانبی پس نیک شد در وقت و بیرون آمد باذن الله تعالی

**در اعیا و تعب** و آن ماندگیهای بدنست که خارج از معتاد
متغیر بدید آید بجهت تعب و ریاضت و گاه باشد بجهت ناگوار ن



طعام و شراب و میوه پدید آید و جمله را اعیا گویند گاه باشد که مرد
ده فرسنگ راه و زیاده برود و پس برسد با و تعب و وجعی در
مفاصل و تکلی نباشد او را برخاستن علاجش آنست که ترک کند
ناخنهای خود را بدروغن که باشد که در وقت تسکین میدهد ان شاء الله
تعالی و یکی که برود مثل آن در راه بفرمان خدای تعالی و نفع میشود
او را نیز اگر بالیند در آن سرد وقتی که تابستان باشد و اگر
زمستان باشد در آب گرم و لیکن تا بزانوها باشد و آب بر بدن
نریزد که آن اعیا را ببرد ان شاء الله تعالی

**در اطراف**

هرگاه عارض شود او را حکه و این در زمستان گاهی است که
نشسته باشد بدن خود را با آب سرد علاج آنست که فرا کند
آب سخت گرم و بریزد در وی اندک نمک و بنهد اطراف خود را

در آن آب ساعتی تسکین میباید در وقت و گاه باشد که بیابیم
با سوی چیزی که قصد داشته باشیم تا آن بسی مسکونم لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم والحمد لله رب العالمین وصلوة
علی سیدنا محمد النبی و آله اجمعین ۵

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

در تدبیر مسافران از کتاب قسطا بن لوقا یونانی بدانکه جمیع
مسافران محتاج گردند باستعمال آن از تدبیر ابدان از چهار معنی
بیرون نیست معنی اول دانستن تدبیر است در وقت سیر و
وقت راحت و طعام و شراب و خواب و باه معنی دوم در علم
باصناف اعیاء و اشیائی که میبرد در صنعت از ده معنی سیوم در
دانستن علتهای که عارض میشود از وزیدن بادهای مختلف

و علل

بادهای مفرط در سردی یا گرمی یا از غبار بسیار پس اول
آنست که دانی چگونه میباید کرد و چه چاره میباید جست
در اصلاح آن بدانکه در بادهای مفرط در گرمی و سردی رنجهای
غلیظ واقع میشود و بر بدن در بعضی اوقات چون وجع گوش و
این بسیار واقع میشود و دیگر زکام و نزله و سرفه پیدا میشود
و همچنین در چشم پیدا میشود خصوصا کسانی که با باد تند غبار
باشد و در چشم پیش از آن علتی بوده باشد پس سزاوار آنست
که در این اوقات بپوشد و در سر عمامه سختی که بگیرد گوشها و
بینی و دهان را چنانکه رخنه نباشد که باد در آید البته و اگر در گوش
علتی و ضعفی باشد پنبه را بروغن تر کنند و در وی نهند پس
اگر باد گرم باشد مناسب روغن است یا روغن بنفشه

و مانند آن و اگر باد سرد باشد روغن یاسمین یا سوسن یا ناردین
و مانند آن و اما زکام و نزله اگر از باد سرد بود دستور آنست
که ببوید شونیز بوی داده و زیره کرمانی و ادویه یابسه
حاره چون قرنفل و لبابه و زعفران و ورس و عود و مانند
آن و اگر از بادام بوده استعمال کنند اشیاء بارده را چون کافور
و صندل و گل و مانند آن پس اینها از آن قبیل است که احتیاط
کند بایتها در دفع آفات این عوارض که آن انفع است و اما
آنچه تا آن معالجه توان کرد از آن زود باشد که بیاید بعد از این
ان شاء الله تعالی

## باب چهارم در وجع گوش و علاج او

بدانکه گاه هست که عارض میشود از وزیدن بادهای گرم
و سرد و وجع گوش و گاه باشد که پیدا شود در استعارلی وزیدن -

بادها

بادها نیز و حرکت مفرط و حدت اخلاط و حرارت آن پس اگر
وجع گوش از برودت است دلیل برین آنست که وجع در داخل
و عمق گوش میباشد و با آن ثقل و تمدد و حمرتی نمیباشد در ظاهر
گوش و سایر بدن سالم است از حرارت و اگر وجع گوش از حرارت
باشد دلیل بر آن آنست که هوا گرم باشد و باد از طرف جنوب
وزنده باشد و وجع از نفس او بود با ضربان و حمرت در لون
و گرانی در سر و اگر وجع با احتباس است و با طنین یعنی
آوازی که از خود مشنود نه از خارج و با آن گرانی گوش
نباشد دلیل است که آن وجع از بادیست که مستکن است در گوش
و او را مسلکی نیست که از آنجا بیرون رود علاج وجع گوشی
که از برودت است اولی آنست که بچکانند در گوش زیتی که پخته باشند

بار دیگر

در وسط آب با روغنی که پخته باشند در وا انجوان با روغن
با روغن غار بچکانند در وقتی که نیم گرم باشد یا زیتی گرد و
فرسوا تونک اندک جوشانیده باشند در وجند بیدستر و دیگر بلبسان
و تسخین گوش کنند بمطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه یا بسیل
و اسپند و ورق غار در آن که نیم جوشانیده باشند علاج
وجع گوشی که از حرارت باشد بچکانند در گوش شیر دختر گرم
نیم گرم یا روغن گل یا با آب کاکنج یا با آب کشنیز تر یا دهنی که
جوشانیده باشند در وی خراطین و صدفهای دریا یا حیوانی که
در وست پس بدرستی که این زیت عمل میکند در وجع گوش
بالطبع عمل عجیبی پس باید که سر این صدفها بشکنند و بیرون
بیارند آنچه در وست از جانور و مطبوخ سازند بر زنند معسول و

بچکانند

بچکانند از آن زیت در گوش و روغن بادام شیرین بهر گاه
بچکانند در گوش نفع میدهد نفع دادنی تمام ظاهری و بخیسی زیتی
که جوشانیده باشند در آن خنفسی را و نیز وجع دیگر است که آنرا اسراشی
گویند علاج وجع گوشی که از باد است که اسکان نیابد و
و منفذ آنرا گرفته یا از خلط دیگر است که لزج است که در آمده
در موضع سمع اولی آنست که علاج کنند بعلاجی که وصف کردیم
آنرا از وجع گوشی که از برودت باشد بچکانند در وا دارو آن
همان که درین باب ذکر کردیم استعمال بخار آن آب و استعمال قطرها
که گرفته باشند از آنکه ده سال و بورق یا از عسل و نبید مطبوخ
و نطرون و بچکانند در گوش نیز انکه از زهره شتر یا روغن کدو
نبید مطبوخ و روغن بادام و آب کراث یا پیاز نیم گرم و بیاز

و بیامیزد و باوی اندکی از عسل یا روغنی که میبرد وجع گوش
که از باد باشد و خلط لزج و هرگاه سعتر کوهی را بپزند و بجای میزند
با عسل و شیر زن و در گوش بچکانند زایل میکند وجع گوشی را
که تولد آن از باد غلیظ و خلط لزج باشد **باب پنجم**
در زکام و نزله و سرفه و آنچه مانند است بآن از اشیای که عارض
میشود از اختلاف هوا و علاج این علل بدانکه تولد اینها
در اکثر امراز رطوبات فضلیه است که میریزد از دماغ پس
اگر آن از رهگذر دماغ و بینی است آنرا زکام میگویند و اگر
بحلق آن از دماغ بر ملکوز حلق است آنرا نزله میگویند و اگر ازان
تجاوز کرده تا بقصبه شش و آنچه در پلی سینه است آنرا سرفه
میگویند پس اگر آن فضله لزج و غلیظ است حادث میشود



از آن سرفه سختی که می اندازد با آن رطوبات فضلیه را و اگر
فضله رقیق است و ماهی سرفه که از آن پیدا میشود آنرا یابس
میگویند و این علل متولد میشود از سوء مزاج حار و بارد هر دو
**صفت** بخوراتی که زکام را زایل میکند اگر کاغذ را با آتش نهند
تا دود آن بدماغ رود پیوسته زکام را میبرد و همچنین اگر شکر را
در آتش نهند تا دود آن بدماغ رود فایده میدهد و همچنین
عمل کردن با صندل و کهربا و بخورات از ادویه عطریه
حاره نیز فایده میدهد کاهی که بخور کنند و دماغ سر آن دارند
و اگر این را وایه فایده نکرد ضماد کنند پیشانی را بضماد بزنان
یا ضماد اشیان یا ضماد کاسبوس و اینها ضماد مشهور است
**صفت** بخور زکام از نوازل منضج بجمیع فضول غلیظه که فرود

می آید از سر بگیرد اصطرک و مصطکی و تخم کرفس کوهی از هر یک
اوقیه زرنیخ احمر سه درم حب الغار ده حبه بکوبد اینها را و بخور کنند باهم
و بخور کنند تا آب از رگهای که نزله فضح نیافته و از سر فرو نیاید بگیرد
چیزی اندک از آن بنهد بر آتش انگشت و بنهد بر وی قمع تا جمع شود
بخار و برسانند بموضعی که قصد علاج آن دارد صفت
دوایی که بباشامد نفع دهد جهت نزله از بینی ریخته و از آن سر فرو
آید اشده بگیرد بزر البنج دوازده درم حب الصنوبر شش درم
هر یک درم و بسایند و خمیر کنند بعقیده انگوری و فرا گیرد از آن
در هر صباح و شام مقدار درمی و با آب گرم بیاشامد صفت
دوای دیگر که قائم مقام اینست و وجع سر را ببرد بتمام و نزدیک
است بتمام منفعت بگیرد عسل ده درم روغن بنفشه دو درم زوفا دو درم

الخ

درد سر را به درا مفید بود فی الشقیقة الذی یحدث فی الرأس
من غیر حرارة صفة جلاء نافع له ورد السوسن درهم مرداسنج
دانق توتیا دانق قشور شجر الصنوبر دانق جوز السرو المحرق
دانق دقاق الکندر او قشاره دانقین یسحق ذلک کله
ویطلی بها الراس بعد ان یداف بشراب عفص آخر ابلغ
من هذا یوخذ مرصافی نصف درهم سماق درهم کندر
نصف درهم یسحق و یداف بالزیت او ببعض الادهان
الحارة و یطلی به الراس و هذا مجرب قریبا و مما یستعمل فیه
المیاه المغلیة بهذه العقاقیر حب البلوط جلنار قشور
الرمان العفص الاخضر ورق العلیق مویزج ورق الکبر
ورق الحنا او الحنا نفسه تغلی بالماء غلیا نا تهرا و یصب

على راسه منه ويغسل به راسه ثم يستعمل بعقبه الخل
الذي قد جعل فيه يسير من النوشادر وهذا الطف شي
يستعمل في هذه العلة قال جالينوس في مقالة في الصداع
عنه ذكره الصداع الحار اذا افرط في تبريده ادى ذلك
الى الهلاك وقد راينا جماعة في تبريد مزاج الراس عند
شقيقة عرضت لهم الافيون الكثير فادى ذلك الى هلاكهم
قال ايضا رايحة الصبر يصدع الاصحاء فضلا المصدوعين
والذي يضر الدماغ بخاصية فيه السمك والفراخ والالبان
كلها والدسم الكثير ولاسيما السمن والكرفس ضار
للدماغ جدا والخل يضر الدماغ كله ونبقعه استنشاقه
الصداع الذي يعرض من النزول في الماء البارد
كثيرا

كثيرا وفي المياه الشبه والنطرونيه والكبريتيه واشباه
ذلك اما الحرارة التي تسخن الاخلاط واما اليبوسة
التي تقبض الجلد وتخشنه او البرودة او الرطوبة بحسب
طبايع هذه المياه وتاثيرها وعلاج الكل الحمام وتخفيف
الغذا وتمريخ جميع البدن بالادهان وشم الاشياء
المضادة للاسباب الفاعلة اعلم ان الروايح الحارة
الطيبة تصدع متى كان مزاج الدماغ حارا فيزيد في حرارته
وسخونته فيصدع بهذا الطريق واما الروايح الحارة
الغير الطيبة فانها تصدع اذا صادفت مزاج الدماغ
ضعيفا مع حرارة لان المزاج القوي يدفع عن نفسه
الاريايح الكريهه ويقبل الارايح الطيبة فيسخن الارايح

الكريهة والطيبة فرق من هذا الوجه واما الروايح المزابل
والمستحمات فيصدع بغرها بين الطريقين لكن بالعفونة
والغلظ فانها اذا حصلت فى الدماغ اثقلته وزاحمته
فاما علاج الصداع الذى من شم الروايح الحارة الطيبة
فصب الماء الفاترة اولا على الراس وتغطيته ثم
تشميمه اضداد تلك الروايح فى القوة مثل الكافور عند
التاذى من المسك وان يعسر تحلل ما حصل اسعطان
كان البدن نقيا ولا يكون هناك حمل بهذا السعوط
يوخذ ماء حى العالم المصفى بالنار درهم ودرهمين دهن
القرع ودرهم ماء الطلع ثم يضرب فى قارورة ويسعط
بالا كمى منه دفعة بعد اخرى فان يعسر ضمد فى راسه بما

ذكرناه

ذكرناه ويزاد فى ذلك البزر قطونا المضروب بالخل
وعصارة الماميثا فان ذلك يحلله فاما اذا كان الصداع
من روايح المزابل والمستحمات فادخل العليل الحمام
وصب على راسه الماء الفاتر الكثير وشممه فى الحمام الخل
العتيق واجعل فتيلتين تبلهما بالخل وتجعلهما فى منخريه.
دايما وتشممه الرايح الطيبة حارة كانت او باردة ولا
تغفل من ان يتغير هذا الصداع الى نوع آخر منه فان معالجة
اى نوع كان فانه اسهل من معالجة لان على الدماغ
من الروايح الكريهة ثقل ليس بالسير حتى ربما تشبح منها
وتقلص الحجاب الموضوع عليه طلا جهة درد سر
وشقيقه كه از گرمی باشد بگیرند بزر البنج تخم کاهو

شیاف مامیثا گل سرخ صندل فوفل بیخ لفاح افیون
بسرکه وگلاب طلا کنند وخرقه را بگلاب وسرکه تر
کرده بر بالای آن بگذارند جهة صداع گرم وخشک
روغن بنفشه روغن کدو روغن نیلوفر روغن بادام
شیرین روغن نیلوفر افضل از همه است از منهاج
نقل شده قرص جهة دردسر وشقیقه وبیخوابی نافع
بود طلا کنند برصدغین بگیرند مرصافی افیون لادن
کافور از هر یک پنج درم کندر انزروت رامک گل ارمنی
از هر یک ده درم کوفته وبیخته بگلاب قرص سازند
وخشک کنند وبوقت حاجت بسرکه خمر بسایند وبر
پیشانی وشقیقه طلا نمایند طلا جهة بیخوابی ودردسر
وخوابهای

وخوابهای پریشان وشقیقه طلا کردن بگیرند پوست
بیخ لفاح زعفران بزرالبنج در افیون از هر یک مساوی
بکوبند وبه بیزند وباب قرص سازند مثلث ودر
سایه خشک کنند وبوقت حاجت باب گشنیز تر یا باب
کاهو طلا کنند ایضا طلا جهة صداع وسرسام که از
گرمی باشد بگیرند صندل سرخ وسفید نیلوفر گل سرخ
تخم کاهو از هر یک سه درم افیون بزرالبنج بیخ لفاح
از هر یک یکدرم زعفران نیم درم مامیثا دو درم بکوبند
وبه بیزند وباب کاهو قرص سازند وبوقت حاجت
طلا کنند لطوخ جهة دردشقیقه بگیرند تخم کاهو یکدرم
بزرالبنج دو دانگ مریکدانک افیون نیم دانک کثیرا

دو دانگ بکوبند و حل کنند بسرکه و به پارچه کاغذ طلا
کنند و بچسبانند بهر دو شقیقه از قرابادین نقل شده است
**ضماد** افیون انزروت مازو بیخ حمازره اسغند فستیین
بجوشانند در آب و روغن زیت و بآب آن نطول
کنند و ثفل آن را ضماد نمایند نافع باشد **طلا** افیون
دم الاخوین زعفران صمغ عربی طلا کنند **طلا** زعفران
مازو قرص کوکب افیون پوست بیخ لفاح شبت بزر البنج
کافور طلا کنند **طلا** افیون دانکی زعفران برابر ان زرد چوب
یکدرم با گلاب طلا کنند **طلای** صداع و سرسام
گرم بگیرند صندل سرخ و سفید گل نیلوفر گل سرخ تخم
بزرگ از هر یک سه درم افیون بیخ لفاح از هر یک
مثقالی

مثقالی زعفران مامیثا دو درم کوفته و بیخته باب عنب الثعلب
سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سایده
بر صدغین طلا کنند **طلای** صداعی که از حرارت آفتاب
پیدا شود بگیرند صندل سرخ و سفید انزروت از هر یک
درمی افیون دو دانگ باب گشنیز تر طلا کنند **طلا**
جهة ابتدای سرسام بگیرند روغن گل و گلاب از هر یک
ده درم سرکه خمر پنجدرم باهم بیامیزند و در روز اول
بخرقه کتان طلا کنند و در روز دوم همین طلا را یک
یکدرم سرکه عنصل یکدانگ جندبیدستر اضافه کرده
طلا کنند **آخر** ضمادی که در بیماریهای حاده در وقت
هذیان کفش ضماد کنند بگیرند آرد جو ده درم سبوس

کندم نیم درم برگ خطمی سه درم بنفشه خشک پنج درم
کوفته و بیخته بعرق بید و روغن گل و آب سرکه سرشته
ضماد کنند **ضماد** صداع حاری بگیرند ورق مورد و ورق
سرو در آب بپزند و بعد از پختن نرم بکوبند و اکلیل الملک
و قصب الذریره و شب یمانی و گل ارمنی بکوبند و بپزند
و با آن بسرشند و لادن و روغن گل سوسن یکجا زنند و
با آن بیامیزند و ضماد کنند از جهة صداع گرم صندل سرخ
با ورق گل بوییدن و طلا کردن نافع است **طلا** جهة
سرسام گرم بگیرند سرکه و صندل و روغن گل و آب خیار
بالنگ لخلخه ساختن و بوییدن و بر سر نهادن نافع بود
جهة صداع سرد و تر بگیرند مشک در گلاب حل کرده
بوییدن

که اخلاط چون در طبیعت حرارت پیدا کردند زیاده میشود و بخونت
بواسطه حرکت و درین حال اخلاط بمرتبه چیزی است که بجوشش باشد و
گزنده والم رساند و علاج این بطریق اعیای سنخی است و اما اولی آنست
که در انواع اعیا غذاهای معتدل در جوهر و کمیت و کیفیت بکار دارند
و از جمیع چیزهای که حرارت ظاهره دارند که اخلاط ردیه حاره ازان متولد
میشود و در عقب اعیا خود را از حرکت بعد از طعام نگاه دارند
و در اوقاتی که امکان آن باشد که در معده طعام با تفتیش و تحیائی طلا
حفظ کنند از اشامیدن آب سرد و در عقب تعب بسیار رسی از اسباب
اعیای چهارگانه است که ذکر کرده شد

## باب سیوم

در علتهای که پیدا میشود از وزیدن بادهای مختلفه و تغیر هوا
و کاهست که پیدا میشود علل از بادها و سرما و گرمای مفرط و

بادهای

گرم میشود و حرارت و سخونت ظاهر میشود و این گاهی است
که اخلاط لطیفه رقیقه حاصل باشد در بدنی چون بدن متحرک شود حرکت
بسیار حرکت پیدا میشود و گرم میشود اخلاط را علاج این نوع
حاجت دارو باشد ما لیس علیه اگر استعمال نکنند در دماغش البته
این بصلاح نزدیکتر است و اگر استعمال کنند روغن گل که بیامیزد
با آن آب فاتری و بزنند تا صورت مسکه پیدا کند و بگیرند قاروره
که دهان او تنگ باشد در آنجا بهم آمیخته کنند و بجنبانی کنند
بر روغن چیزی و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و بمالد بدن را
بدین روغنها مالیدن تنکی و استعمال آب فاتر مقدار شیرها شیر
که در وقت دوشیدن گرمی دارد فایده مند است **چهارم**
معلوم است و این آنست که بدرد آمیکند دالم میرساند و این کار

دراهم او الرانب الحامض ینفعهم ایضاً **ومن المشموم**
روث الحمار الطری والحجر الربحی اذا سحق ورش علیه الخل
اذا شم المرعوف البخار الصاعد منه انتفع به نفعاً بیناً
واذا حمی الحجر الربحی ورش علیه الخل الخمر والکب علی بخاره
قطع الرعاف اذا طلی علی الجبهة قطعه دقیق الشعیر
اقاقیا جلنار افیون عصارة لحیة التیس صندل ابیض
مکد ثلثة دراهم کافور دانق یدق وینخل ویعجن بماء ورد و
یطلی علی الجبهة **آخر** یؤخذ فتیلة من خرقة کتان وتغمس فی حبر و
یذر علیها زاج ویوضع فی الانف **للرعاف** القوی قرطاس
محروق خمسة دراهم عفص محروق مطفی بالخل عشرة دراهم زاج
عشرة دراهم اقاقیا خمسة دراهم عصارة لحیة التیس

سبعة دراهم شب يماني خمسة دراهم رامك لسان الحمل
مكد عشرة دراهم دنجاج محرق سبعة دراهم كافور خمسة دراهم
كزبرة يابسة محروقة ثمانية دراهم يدق الجميع ناعما ويعجن بما
لسان الحمل ويستعمل قال ابي الحسن احمد بن محمد الطبري الدم
الذي يندفع في نواسير الانف يسمونه دم البواسير ولا نو
فون بين ما يندفع من عروق الشرج وبين ما يندفع بالرعاف
اذا كان على ما ذكرنا وعلاج ذلك قلب المادة اولا و
جذبه الى خلاف هذه الجهة بالفصد ان احتملت القوة و
الحجامة على الساقين ووضع تحت الثديين بغير شرط ويشد الفخذ
وذلك القدمين فان اندفاع الدم من عروق الشرج
اصلح واوفق من اندفاعه من الانف لقرب هذا الموضع من

يقطع ويلطف ويفتح السدد ويحلل الرياح ويدر البول وينفع
بالصدر والاعصاب ويصلحه شراب الحشخاش منافع سكنجبين
عسلي معتدل في الحر والبرد ويقطع ويلطف ويجلو ويفتح ويستعمل
ويصلحه الجلاب وصية احذر في وجود السدد في الكبد مع حرارة
ان يستعمل الشديدة التلطيف فانها كثيرا ما يكون سببا لحدوث
السدة واما اذا امنت الحرارة فاستعملها ولا يخف سببا اقراص
الانبرباريس النافع من علل الكبد الحارة والعطش والحرارة
وصفرة اللون وفساد المزاج الحار يحم انبرباريس عشرة دراهم
بزر الهندبا والخيار والبقلة والقثا مكد ثلثة دراهم ورد خمسة
طباشير مثله راوند صيني بزر الكرفس مكد درهم سنبل نصف
درهم ثلث درهم تقرص من مثقال خمسة يحسى ضماد معدة وجگر
16
ضعو را

اوجاع الكبد ينبغي ان يكون سحقها سحقا جيدا ليبلغ متى اردت
بها الادرار ويسحقها لا كذلك متى اردت بها الاسهال لكنها
ايضا الى النعومة اقرب [illegible] مرهم لورم الكبد الصلب سفرجلي
دقيق شعير حلبه دهن ورد موم افسنتين زعفران سنبل اسارون
ايرسا قرنفل اشق پيه گوساله مغز استخوان گوساله مصطكي
علك الانباط ضمادي كه جگر گرم را سود دارد صندل سفيد
شش درم بنفشه پنج درم خطمي نيلوفر آرد جو از هر يك سه درم
زعفران كافور از هر يك نيم درم مورد پنج درم روغن گل بقدر
حاجت ضماد نمايند قيروطي للورم الحار في محدب الكبد ماء عنب
الثعلب ماء الهندبا رغوة بزر القطونا دقيق الشعير دهن الورد
شمع ابيض سكنجبين البزوري السكري معا الى الاعتدال

القلب والدماغ فان انقلب المادة اولم ينقلب نظرت
الى قوة العليل فان احتملت الاستفراغ استفرغ بمطبوخ
الافتيمون وحبه الا طعمه الغليظ واقتصرت به على الفراريج
والطيهوج والقبج ان امكن ذلك والا فلحم صغير مغليا و
بالزيت ان احتمل مزاجه ذلك والا فصفرة البيض النيمبرشت
ومزورة الالبان والسموك والنمكسود ولحم الصيد [illegible]
الباسوري فانه لم ينقطع الدم مع هذا التدبير اخذت من
العلقة يبس والعقطار والزاج اجزاء سواء ومن المداد الصيني
مثل نصف جزء منها والكافور مثل ربع جزء من اجزائها وسحقت
جميع ذلك واو منه في الخل الثقيف ولوث به فتيلة و
ادخلتها المنخرين فان انقطع الدم والا صب على راسه من

الماء البارد حتى يحس بالبرودة في دماغه ثم اخذت من الاسفيداج
الذي وبعض الاوايل اختار الجص على الاسفيداج لشده قبضه
وتديفه في الخل ويطلى به الجبهة طليا ثخينا ووضع المحاجم على ثلثة
مواضع تحت ثدييه وعلى نقرتيه وشد الساقين ووضع القدمين
في الماء الحار فانه يقطع ذلك ولا شك فيه وقال ان لم يكن
على طريق نظرت الى مزاج العليل فان كان قد احمد سكنه
وعدلته وزدت في تبريده وفصدته القيفال او ادخلت
في منخريه ما ذكرناه في باب الرعاف الباسوري وشددت
عضديه وساقيه فان الجح والا وضعت المحاجم تحت ثدييه
وافيصرت بين الاغذية على السماقية والحصرمية بالفراريج
او المزورة فان انقطع والا حقنته بهذه الحقنة تسحق باقة

من لحية التيس وباقة من ورق بنج وقطونا ومن ورق لسان
الحمل باقة فيطبخ ذلك كله حتى يتهرى ثم يؤخذ منه ماؤه مقدار
رطل بالصغير ويصب عليه دهن السرو وهو ان يؤخذ
دهن الورد الخالص فيغلى به شي من جوز السرو وغليا نا
نيثمر فوه في الدهن ثم نصب عليه منه وزن عشرة
دراهم الى وزن عشرين درهم ويحقن به ويسعط بهذا
السعوط يسحق ماء قثاء الحمار وماء البادروج ويخلطان
جميعا ويسعط منهما بمقدار ثلثة دراهم واستعمال جميع ما ذكرناه
من القلقطار والقلقديس والزاج والمداد الصيني
والخل والكافور جايز في جميع انواع الرعاف وقد ثبت
ارطابي كسيار بامر بان يحرق من عذى السمك حتى يصير

حدثم يجمع بينه وبين مثله من الكافور ويخلط بالخل ويلوث
به فتيله ويدخلها في المنخر فينقطع الرعاف من وقته وكنت
اراه في بعض الاوقات اذا كان الزمان صيفا يأمر المرعوف
بالقعود في الماء البارد فينقطع ذلك الرعاف ونقصد
به تبريد البدن وتسكين غليان الدم وذكر بعض الاوائل
ان قثاء الحمار اذا سحق مع الزعفران والكافور وعجن
بالخل وجعلت منه فتيلة في انف المرعوف فينقطع رعافه
في وقته

**الاطلية والصبوبات وغيرها**

فمنها طلاء على الجبهة بهذه الصفة يوخذ عصارة ورق الخلاف
وورق الكرم وورق الآس وماء ورد ويبرد الجميع ويلزم
الجبهة بخرق كتان وكذلك يتخذ من جميع الادوية القابضة

والمخدرة المعروفة بذوقها في العصارات المبردة المقبضة
مثل اطراف العوسج وقضبان الكرم وورق الكزبرة
والسفرجل وعصى الراعي اطليه واضمده ويلطخ الجبهة
بماء ورد وصندل وكافور **طلاء نافع للرعاف**
اذا طلي على الجبهة دقيق الشعير جلنار واقاقيا افيون
عصارة لحية التيس صندل ابيض مكد ثلثة دراهم كافور
دانق يدق وينخل ويعجن بماء ورد ويطلى به الجبهة وان اسرف
فلينطل على الراس الماء البارد القوي البرد وليضمد
الراس والجبهة بهذا الضماد وصفته توخذ عفص اخضر
وقشور الرمان ورد يابس مكد جزء وعدس مقشر جزأين
حضض مثل الجميع يدق ويعجن بماء الآس وماء الورد

ويضمد به الجبهة واليافوخ او خرقة كتان مبلولة بماء الورد
مبرد بالثلج ويوضع على اليافوخ او يضمد باللوبيا المطبوخ
بالخل فان انقطع الرعاف والا فليوضع الجبهة واليافوخ
بهذا الضماد طين ارمني وعصارة لحية التيس ودقيق العدس
وجلنار مكد جزا كافور افيون مكد ربع جزء يدق ناعما ويعجن
به دقيق الشعير بخل خمر ويضمد به او يؤخذ ورق الخلاف وورق
الكرم والعوسج وورق الورد الطري يدق ناعما و
يعجن به دقيق الشعير ويضمد به الجبهة واليافوخ او يطلى على
الراس الطين الارمني والنشا مع الخل الثقيف او يضرب
الخطمي بالخل ويوضع على الراس والجبهة او يضمد اليافوخ و
الجبهة او يطلى هذه صفته عصارة لحية التيس وطين

ارمني

ارمني ودقيق العدس وورق الورد ودقيق الشعير و
الصندلان والجلنار وورق الخلاف وورق الكرم وورق
الخشخاش والزاج المصري والقلقطار المحرق مـ ويه
يدق وينخل ويعجن بخل ثقيف ويضمد به ويضمد الجبهة بعصارة
روث الحمار وماء الورد او يطبخ الخطمي بالخل ويوضع على الراس
او يضرب الجص بالخل ويوضع عليه او يضمد الجبهة بماء الآس
والبادروج بالكافور او يضمد الجبهة باللوبيا المطبوخ بالخل
واذا اسرف الرعاف فيجب ان يكمد بين العينين بخرقة مغموسة
في ماء شديد البرد او باسفنج مغموس في ماء بارد ويوضع
على وسط الراس ويضمد الصدغين والراس بضماد
ومتخذ من ادوية قابضة مثل ورق الخلاف او ورق

الکرم والکمثری واطراف اغصان العوسج وورق السفرجل
وورد طری مدقوقة معجونة بخل تعصف بعد ان یخلط معها
شیء من دقیق الشعیر والخطمی او یطلی الوجه بطین ارمنی وعصارة
هیوقسطیداس مداف بخل ودقیق العدس وجلنار وکافور
وشیء من افیون یداف بخل ویطلی به الجبهة ایضا او یؤخذ
دقیق الشعیر وطین ارمنی وقاقیا وعصارة لحیة التیس
وجلنار وصندل وکافور قلیل وافیون قلیل یعجن بخل
شدید الحموضة ویطلی به الراس والجبهة او یطلی
الراس بدقیق العدس ودقیق اللوبیا وصندل وخطمی
وحص ست وشیء من کافور یعجن بماء الاس الرطب وخل
خمر ویطلی او یؤخذ عدس مقشر وخطمی وصندل وشیاف

مامیثا



مامیثا وطین ارمنی جزو وشیء من الکافور ویعجن بماء الاس و
یطلی علی الجبهة ویطلی الراس والجبهة بطین ارمنی وقاقیا
وعصارة لحیة التیس ودقیق العدس وجلنار و
صندل وکافور وافیون ع م **علاج امراض فم و دندان**
**ولسان وسایر اجزای آن** قلاع احمر سماق زرشک
کشنیز خشک عدس مقشر لحیة التیس مجموع او فرادی
در گلاب پخته بآن مضمضه نماید **آمز** ورق بزر البنج
یا کل آن یا اصل آن در آب پخته باسرکه مضمضه نماید قشره
از مضمض کوفته باسرکه گرفته بر دهان طلا کنند و
این نجایب دوای عجیب النفع است واگر دهن خشک
شود و ورد گیرد بروغن گل نیم گرم مضمضه نماید ساکن شود

قلاع سفید نبات ساویده در دهن بمالند زاج سبز
بعسل سرشته در دهن بمالند و بعد از لحظه دهن را بسرکه و گلاب
بشویند قلاع سیاه زیج سوخته عاقرقرحا ساوی بقطران
سرشته مبوز انند و ساویده در دهن افشانند که نافع باشد
و مما یبیض السن من وقته من غیر ان یکون له فی العمور فعل
زبد البحر والملح والسکر اجزا متساویه یسحق و یدلک بها
السن فی ساعة معالجات منقول عن رضی جهت قلاع
کهنه منقول ربع د تخم گل طباشیر سوخته عدس مقشر
تخم بورک کشنیز خشک سماق صامغ کافور قدری عاقرقرحا
قند سفید نافع است سنون جهة سفید کردن دندان
و خوشبوئی دهان بگیرد کزمازک زنجبیل کف دریا دارفلفل

دهان علاجش در صباح آب کشته زردآلو و زرشک خورند
و از چیزهای گرم پرهیز کنند و از بلغم عفن که در فم معده بود
باشد علامتش آنکه تشنگی دهن و طعام خوردن زیاده شکن
نکرد و علاجش تنقیه معده باسهال و قی و زنجبیل پرورده
در دهن گرفتن و بر اطریفل کشنیزی مداومت نمودن مناسب
است و از فساد لثه و عمور می باشد بسبب فرو آمدن
رطوبات فاسده و عفن از سر بدان و لثه گوشت بن دندان
بود و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها علامتش آنکه
اگر مضمضه کنند بچیزی ترشی یا شور رطوبات لزج بد بوی
بدهن ریزد و مع هذا التسکین نیابد علاجش تنقیه دماغ بایارج
و مضمضه کردن بسرکه و گلاب که برگ مورد دران جوشیده باشد

وحب الملک در دهن میگیرد و از فساد معده و عفونت
آن و دوام ترشح خون از آن بود علاجش فصد و اسهال
بقرص بنفشه و مضمضه بگلاب و آب برگ مورد و گل سرخ
و سماق مفید بود و ترک خوردن شیرینی نمایند و اگر دندان
خورده و سیاه شده می باشد اگر بشستن و پاک داشتن
و سنون خشک بوی در دهان گرفتنی ساکن نگردد آن دندان را
بکنند **در شکافتن زبان** شکافتن زبان گاه
از حرارت و خشکی دماغ می باشد علاجش اسبغول و دانه
بهی و برگ خرفه در دهان گیرند و خیار یا بادرنگ را بیزند
و در هم مالند و آن کف که از آن بیرون آید در زبان مالند و از
اخلاط که در معده بوده می باشد معده را پاک گردانند و از خوردن ترشیها

گرم و

گرم و خشک اعراض نمایند و بر چیزی که تعدیل دماغ و معده
کنند مداومت نمایند **در آماس زبان** آماس زبان
از خون می باشد علامتش سرخی زبان و درد باشد و باشد علامات
غلبه خون علاجش فصد کردن و طبیعت را نرم گردانید
و غرغره و مضمضه بآب کشنیز و کاسنی و خرفه و کاهو و
آب شاه توت و از صفرایی باشد علامتش زردی و سوزش
و شدت درد و گاه باشد که زبان با وجود ورم جوشش کند
علاجش آنچه گذشت الا فصد و از بلغم می باشد علامتش
سفیدی آماس و بسیاری آمدن لعاب زیاده از نوع
دموی علاجش حقنه که در آن تربد و شحم حنظل باشد و غرغره
و مضمضه بصعتر و عسل و از سودا می باشد علامتش سیاهی

وخشکی و درشتی زبان علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و
مضمضه باب انجیر و لعاب خطمی و روغن بنفشه مجموع ۵
**در آماس لبها** علامت هر خلط که غالب بود استفراغ آن
کنند و غذا مناسب آن دهند اگر خون و صفرا بود ضماد به گشنیز
تر و عدس و اسپیوش کنند و اگر بلغمی و سوداوی باشد به بابونه
و اکلیل و گل خطمی و کتان و کنوجه کنند **در درد دندان**
اگر علامت حرارت ظاهر باشد و تاب سر و تسکین باید
فصد و حجامت کنند و مطبوخ هلیله دهند و کشنیز و
بزر البنج و پوست خشخاش در آب جوش دهند و صاف کرده
سرکه و گلاب و روغن گل با آن ضم کرده مضمضه کنند
و اگر تسکین نیابد قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری موم

بربالای

بر بالای آن نهند و اگر علامت سردی ظاهر بود عاقرقرحا
در دهان گیرد و فودنج و صعتر و عاقرقرحا و بزرالبنج در آب
بجوشانند و صاف کرده بدان مضمضه کنند و برشته شاخ گوزن
و در دندان گرفتن هم مناسب است و بباید دانست
که هرگاه که گوشت بیخ دندان که آنرا لثه گویند آماس
داشته باشد و پیش از آن سست بوده باشد و الم قبول
ماده میکرده و از وی خون بیرون می آمده برکندن دندانها
در این صورت مضر است و اگر لثه قوی بود و آماس نداشته
باشد و درد در درازی دندان بود و سوراخ و رخنگی
در وی پیدا شده برکندن مفید است و اگر درد در عمود بود
گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهة تحلیل ماده و گاهی

نیاید و گاه بود که سبب درد دندان بواسطه کرمی باشد
که در بیخ دندان تولد میکنند علاجش تخم گندنا و تخم پیاز و بزر
البنج کوفته با پیه بز مجمع کنند و بر آتش نهاده دهن بخار دود
آن دارد و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آلتی بدان
رسانند قدری عاقرقرحا یک ده درسر که یکسال انداز ند تا مثل
خمیر گردد و بر دندان نهند و باقی دندانها دیگر را از ان نگاه
دارند سنون قابض دندان را قوت دهد و بوی دهان
خوش کند و خون آمدن باز دارد هلیله بلیله آمله گل سرخ
گلنار اقاقیا شب یمانی عاقرقرحا ماسوی حصه
دوا بحسبانند بر دندان ولثه نافع بود گوشت بیخ دندان
و سرخی آن طباشیر گلنار گل سرخ کزمازک اجزا مساوی

کوفته

کوفته و بیخته بر بیخ دندان بحسبانند سنون دندان متحرک
را سخت کند و بوی دهان خوش گرداند شاخ گاو کوهی
سوخته آمله سوخته با عسل مساوی مرزعفران سنبل
مصطکی از هر یک جزوی سعد خشک دو جزو سماق و گلنار
از هر یک جزوی بکوبد و به بیزد و سنون سازد جهت سستی
گوشت بیخ دندان و جنبیدن دندان و خون آمدن باز دارد
بگیرد گل سرخ گلنار کزمازک سماق حب الآس زراوند
مدحرج کنند رایر ساجهت کرم دندان باب ورق شنفتالو
اگر مضمضه کنند کرم دندان بیفکند و همچنین آب ورق
شفتالو باز راوند اگر به پنبه پاره آلوده کنند و در قطران
و بنهند بر دندان کرم بیفکند ازد و نفع دهد سنون که دندان را

سفید کند و جلا دهد بگیرد شاخ بز کوهی سوخته سمّاق چینی
سوخته کوفته و بیخته بمسواک بدندان رسانند

جهت کرم دندان بزر البنج تخم گندنا از هر یک جزو بی
تخم پیاز نیم جزو بکوبند و با پیه بز حب کنند و در آتش نهند
و دهان را بر بالای آن نگاه دارند تا بخار بدندان رسد کرم
بیفتد شیح جهت ورم کرم در زبان با آب عدس و آب کشنیز
تر و آب کاشنی و آب کاهو مضمضه نماید و پاره کتان بگلاب
تر کرده بر زبان اندازد و اگر ورم بلغمی باشد با یارج فیقرا
مضمضه نماید و سرکه و عسل و خردل در زبان مالد نافع باشد

سنون نافع منقول مربع ک سک قرنفل دم الاخوین
مازو سبز گلنار عود گزمازک از هر یک سه درم ورق گل سرخ

ششی درم

ششی درم سعد کوفی سنبل شب یمانی سوخته شاخ
گاو کوهی سوخته قرنفل طراثیث کاغذ سوخته مصطکی کبابه
هلیله زرد سادج هندی از هر یک سه درم طباشیر سماق
صندل سفید نمک هندی از هر یک دو درم کف دریا مثقال
زعفران نیم مثقال مشک نیم مثقال سنون سازند سنون نافع
منقول مربع کر شاخ گاو کوهی سوخته نمک بعسل معجون
کرده سوخته زعفران سنبل الطیب سداب خشک مصطکی
مرجان ورق گل سرخ عود خام اذخر از هر یک دو درم
سماق گلنار گزمازک دم الاخوین عصاره لحیة التیس از هر یک
یک درم سعد سوخته جو سوخته از هر یک سه درم سنون سازند
خناق اگر غرغره نمایند بحصض خناق زایل کند

سنون گل سرخ گلنار فوفل از هر یک سه درم کزمازک
پوست انار صندل سفید محکوک از هر یک دو درم تخم گل
یکدرم سنون سازند ایضا اگر بر موی های آب برگ سرو
بالسه که ایضا کند مو را سیه دربگیرد و دم قوت دهد مو را ایضا اگر
از درد دندان کسی بود در رنج چون گیرد ایضا زمانی در دهان چوب آسی
نافع بود او را ایضا غرغره محمد بن زکریا رازی گوید که شخصی
شکایت کرد نزد من از بسیاری آب دهن که چیزی نمیتوانست
خورد پس فرمودم مر او را که غرغره نماید با آب گرم درروزها
یکبار چنین کرد فایده یافت مضمضه جهة درد دندان
که از گرمی بود گلاب بالسه که مضمضه نماید و اگر از برودت
بود عاقرقرحا با اویشن با مجموع در سرکه بجنبانند با آن سرکه
مضمضه

مضمضه نماید و فودنج و فلفل سیاه و شیطرج هندی کوفته
و بیخته در پای دندان افشانند نافع باشد درد دندان بیخ
چغندر را بکوشانند و آب آن به بینی براند عطسه آورد
و درد دندان زایل شود و بسیار کس را بدین معالجه علاج
کرده اند مفید افتاده ایضا غرغره نافع جهت ورم علاره که
از خون باشد یا از صفرا بگیرد خیار شنبر بیست درم و نرم
سازد و صاف کنند و حل کنند در وی عصارة لحية التيس
یکمثقال اقاقیا نیم مثقال شب یمانی دو درم گل سرخ طباشیر
از هر یک یکدرم و غرغره نماید نافع باشد غرغره جهة
ورم حلق که از مرة صفرا حادث شود بگیرد عصارة عنب
الثعلب و کاسنی و کشنیز و کاهو و عصى الراعی از هر یک وقیه

رب التوت سوقیه غرغره نماید نافع باشد **من باب تاکل**
**الاسنان** قد جرب الشونیز المقلو المسحوق بالخل یجعل فی ثقبه
مجرب **جهت** درد دندان که از باد بود بگیرد
مویز سیاه دانه بیرون کرده اندک گشنیز با هم بکوبد بعد
از آن به دندان بگیرد نافع باشد ان شاء الله تعالی **در کندی**
**دندان** خاییدن برگ زردآلو و خرفه و برگ سرمه کندی
دندان زایل کند و موم با مغز بادام شیرین نیز همین عمل کند
وصعتر و جنبل و نمک مالیدن مفید بود و مضمضه کردن بشیر
تازه و گرم مفید بود و گاه باشد که از خوردن چیزها سرد
دندان را حالتی پیدا شود که چون چیزی سرد بدو رسد درد
کند علاجش دندان را بریان و زرده تخم مرغ گرم نهند چند نوبت

برطرف شود

برطرف شود اما باید که چندان گرم نباشد که از گرمی آن آب از چشم
بیرون آید **در صریر دندان** از برای دندان بر هم کشیدن
در خواب تربها بخورند و روغن قسط در گوش مالند و بابونه
و قیصوم طلا کنند **در آماس لثه** آماس گوشت
بن دندان از حرارت میباشد بعلامات شناسند اگر
دموی باشد فصد کنند و اگر صفراوی بود مطبوخ هلیله
دهند و مضمضه با آب کشنکور و برگ خرفه و برگ بید
و برگ کاسنی کنند هر کدام باشد و از برودت و رطوبت
میباشد علامتش سفیدی آن و سردی که بزبان محسوس
شود و علاجش مضمضه بعسل و لعاب حلبه و روغن گوسفند
و روغن مصطکی بود **در خون آمدن از بیخ دندان**

علاجش اگر غلبهٔ خون بود فصد کنند و اگر حدت خون بود
از گرمیها خوردن و در آفتاب مقام کردن پرهیز کنند
و در مغلظات مثل شراب عناب و آب غوره و عدس
مداومت نماید و سنون ازین اجزا ساخته در شب هنگام
بکار دارند گزمازو و گلنار رطب یابس سماق گل سرخ پوست انار
ترنج شاخ گوزن سوخته مجموع کوفته و بیخته سنون سازند
**در جنبیدن دندان** آنچه از پیری بود قابل علاج نیست
و اگر از طول مرضی بود یا از کثرت ریاضت و تعب یا آنکه
گوشت لثه را آفتی یا نقصان رسیده بود علاجش غذاهای
مرطب و مسمن باید خورد چون گوشت بزغاله و بره و مرغ
فربه و سنون قابض بکار داشتن و از استرخاء لثه سبب
رطوبت

رطوبت می باشد علامتش آب دهن رفتن و احساس سردی
لثه و لرزیدن فکین در وقت سخن گفتن علاجش ترک خوردنی
تری و سردی بود و بر موجب سنونی ساختن قرنفل مصطکی
سعد گل سرخ گلنار جوزالسرو و سنبل مجموع را کوفته و بیخته
بر دندان میریزند شبها و از نقصان گوشت بن دندان
نیز میباشد علاجش فصد و حجامت و ترک شیرینی
کردنست و این ادویه را سنون ساختن کندر کرسنه
زراوند مدحرج دم الاخوین ایرسا مناسب بود و از ضربه
و سقطه میباشد علاجش استعمال سنون یابس و قابض که
اول مذکور شد **در ورم ملازه و استرخاء آن** ملازه
را بعربی لهاة گویند از خون میباشد علامتش سرخی و آماس

وحرارت در گلو و باقی علامات خون با اندک دردی زیرا که
حس ملازه اندک است علاجش فصد وغرغره بسماق و
گلاب وبه که واز صفرا میباشد علامتش نخس مثل سوزن
درجای زدن بسیاری حرارت وخشکی دهن و درد زیاده
از دموی بود علاجش تلیین طبیعت بود بشیرخشت و
آلو وتمر هندی وغرغره بسکنگور و رب شاه توت
وآب کاشنی وخرفه و فلوس خیار چنبر در آن سکنگور حل
کرده واز بلغم بنرمی باشد علامتش نرمی آماس وسفیدی
رنگ آن و درد بغایت اندک علاجش غرغره بآب کامه و
گلاب وسکنجبین وصندل واز سودا میباشد علامتش محکمی و
صلابت وآماس وسیاهی رنگش علاجش مطبوخ افتیمون

دادن



دادن وغرغره بصعتر وحلبه وکتان وانجیر وتخم خطمی در آب
جوشانیده وصاف ساخته آنگاه وگلاب اضافه کرده
گاه باشد که ملازه فرو آید وآن بواسطه حرارت ورطوبت
میباشد آنرا استرخا لهاة گویند علاجش آنچه گذشت
ورو روآن وازخون واز سردی وتری میباشد علاجش
آنچه در درد بلغمی مذکور شد پس ملازه وفوکک وشب
واسن بردارند ومیان سر رازانجا که کودکان رانرم میباشد
بگل ویکدان باموضعی که دود بسیار بدانجا میرسد وسرشتی
وسبوس به کرشته طلا کنند وبریدن آن خالی از خطری
نباشد **در خناق** خناق نارسیدن نفس بود بشش
ودل با دشواری آن وسبب آن آماس لوزتین است

وعضلها که بگردن در آمده از عضلات بیرونی واین را
خناق مطلق گویند واین آماس از خون می باشد علامتش
سرخی روی وپری رگها وضربان وجستن آن وغلبهٔ خون
بر تمام بدن علاجش فصد قیفال وحجامت ساق وتلیین طبیعت
نرم پس غرغره به برگ وگلاب ورب شاه توت وآب کشنیز
تر وچون ورم متغیر گردد وزرد ونرم شود بانگشت یا
آلتی بر و مالند تا بگشاید واز صفرا می باشد علاجش هم فصد
میباید کرد واز شیر خشت وعناب وآلو وتمر هندی و
بنفشه ملین ساخته وغرغره چنانکه گذشت وهندوانه دادن
وامثال آن واز بلغم میباشد علامتش تهبیج روی وچشم
وسفیدی رنگ وبسیار رفتن لعاب از دهن واندک درد

وشدت

وشدت تنگی حلق وباشد که دمی شور باشد علاجش حقنه
تیز که در وی شحم حنظل وتربد بود وغرغره بامکامه وعسل یا سکنجبین
عنصلی یا عسل با آب ترب سپندان یا رب جوز وطبیخ انجیر و
از سودا میباشد علامتش محکمی ورم وتیرگی وسیاهی مایل
بودن رنگ بسیار وخشکی وترشی دهن وتمدد موضع ورم
علاجش فصد باسلیق وحقنه متوسطه میان حاده ولینه
وغرغره بانچه در بلغم گذشت وگاه سبب خناق ورم عضلات
اندرونی حلق میباشد یا بیرون رفتن مهرهای گردن از موضع
خود بسبب ضربه وسقطه یا بواسطه ماده یا بادی غلیظ که
در میان مهرها در آید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد
واین را خناق قلبی گویند واین از خناق مطلق ارداء بود

علامتش آن بود که بیمار قادر نبود بر آنکه سر برآورد
یا بجهتی از جهات التفات کند و بر گشادن دهن البته
قادر نبود و این وقتی بود که از بیرون رفتن مهره باشد
از جای خود اما اگر از ورم عضلات بود گاه میباشد که
دهن تواند گشود و زبان بیرون کرد و علاجش فصد و حقنه
متوسط و آنچه گذشت پیش ازین در مهره بود و ضعف
بقاعده زوادی و بعد از زوال فزونی اجزا ضمادی اندا حتی
منعاث اقاقیا مر صبر سرلیشی مناسب بود در ذبحه و
در حلق رفتن علق ذبحه ورمی گرم باشد در عضلات از هر دو
جانب آن عضلاتی که فرو برند طعام و آب بدو می باشد و
عضله که بر دهن مری و حلقوم و اندرون مری نهاده باشند
علامتش

علامتش آنکه قادر نبود بر فرو بردن چیزی و اگر جهد نماید
از بینی فرو د آید و سخنی نتواند گفت و چشمها میل بیرون کرده
بود و بلند شده و آب از دهان سیلان میکند و گاه بود
که سرخی و ورمی ظاهر شود از گوش تا گوش حلقوم بر گرد او
طوقی پدید آید و این را ذبحه از نخست گویند علاجش فصد قیفال
بود اما خون اندکی بردارند تا قوت باقی ماند پس بحقنه نرم
طبیعت را نرم گردانند و به رب شاه توت و آب سکنگور
غرغره کنند و اگر قوت بود دیگر بار فصد کنند و اگر مریض
احتمال کند تا سه بار اعاده کنند اما در حلق رفتن
زلو اگر نتوان دید با آلتی بگیرند و با آهستگی و رفق برون
آورند و اگر دور بود لیبرکه و نمک و سپندان غرغره

کنند یا جرعه جرعه میخورند تا بخفته و اگر تشنگی بسیار برند در حمام
روند و تکیه کنند و در پیش دهن قدری خربزه یا یخ یا نوشیدنی نهند
بدان میل کند و بیرون آید **در گرفتگی آواز** گرفتگی آواز را
بعربی بحوحة الصوت گویند از فرو آمدن نزله میباشد بحلق و
قصبه ششش علامتش احساس بدرستی و سوزشی و دغدغه
درین موضع علاجش منع نزله شراب خشخاش و غرغره که منع
نزله کند مثل پوست خشخاش و بزر البنج و عدس و گلنار
و گل سرخ در آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند و
باید که خشک باشد و از سوء مزاج حار می باشد در حنجره و اکثر
این در تبها باشد و بتناول چیزهای گرم و تشنگی با فراط در هوا
گرم علاجش آب جو و خیار و هندوانه و انار شیرین و شراب

بنفشه

بنفشه و عناب و خبازی و لعاب بهدانه و اسبغول خوردن
و از سوء مزاج بارد حنجره میباشد و بیشتر حدوث این از خوردن
یخ و برف با فراط و بنفس در سرما و هوای خنک بود
علاجش حبی سازند بر بنوجه و بپوسته در دهان گیرند فلفل
خردل زعفران سنبل قرنفل کبابه دارچینی مجموع را کوفته
بربع همه صمغ عربی و بوزن همه قند ببرشته و حب سازند
و از سوء مزاج رطب میباشد علامتش عدم احساس
بخشونت و درشتی و تقدم مرطبات علاجش غرغره
بآبی که انیسون و بادیان و صعتر و ایرسا و پودینه در وی
جوشانیده باشند و زنجبیل مربی و عسل و سیاه دانه خوردن
و انجیر زرد و پسته شور و بریان و منقی و از سوء مزاج

خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی در آواز حدت
وصفای اندک بود با درشتی و درد و بیشتر حدوث
این حال از گرد و غبار و دود باشد علاجش روغن بنفشه
تازه که متغیر و تیز نشده باشد یا روغن کدو یا روغن بادام
اندک اندک تجرع کردن و لعاب اسپغول یا دانه به و
قند و نبات سفید خوردن و شوربای مرغ فربه و آب
جو و گوشت بزغاله و بره و اسفاناج و از سخن بلند و بسیار
گفتن میباشد بواسطه خشونت با الم و ورم حنجره و قصبه
علاجش حمامی که آب و هوایش معتدل باشد و ریختن آب
فاتر و زرده نیمبرشت گرم خوردن و شوربا، حلیم گندم
و باقلا و اسفاناج و مغز بادام و شراب بنفشه و قند و نبات
سفید

سفید با تخم ریحان و سپیوش و پالوده قند با ترنجبین و روغن
بادام در امراض صدر و ریه و قلب و در تنگی نفس
وآن از بلغم غلیظ میباشد علامتش خرخره در سینه و
بسرفه برآمدن بلغم و تنگی نفس بوقت حرکت و اگر سرفه
و برآمدن بلغم نباشد خوف استسقا بود علاجش منضجی
از زوفا [illegible] و انجیر [illegible] و منقی [illegible] و صعتر [illegible] و بادیان [illegible]
و ایرسا [illegible] و بیخ سوسن تراشیده [illegible] و تخم خطمی [illegible] نبات
[illegible] سازند و بقی و اسهال تنقیه کنند و ان حرارت
دل میباشد بواسطه کثرت بخارات علامتش بزرگی
نبض و نفس و تشنگی و سوزش دل علاجش فصد باسلیق
و تسکین حرارت دل بعرق کاسنی و شیره تخم خرفه و عرق

کافوربان وشراب صندل ونیلوفر وطلاها بردل انداختن
از صندل وکشنیز تر وبرگ خرفه وبرگ کاشنی وارثه خا
عضلات سینه وضعف حرارت غریزی میباشد نرمی نبض
بود ونفس بر مثال کسی که گریسته باشد وتا راست ننشیند
وگردن راست ندارد نفس بر نیاید واول را نفس بکاد
دوم را نفس انتصاب گویند علاجش علاج فالج وروغن
قسط در سینه مالند واز خشکی شش میباشد علامتش
باریکی آواز وسرفه خشک وکم شدن آن از خوردن ترها
علاجش آب جو بگوشت بزغاله وبره ومغز کله هردو وشیر
تازه بز وقند سفید از میوه ها هندوانه وانار شیرین
وشفتالو مناسب بود **در سرفه** وآن از ذات الجنب

دسل

وسل وذات الریه وورم جگر میباشد وعرضی تابع آن امراض
است که مذکور خواهد شد اما آنچه خود مرضی است اینجا مذکور
میشود وباید دانست که سرفه خشک وسرفه تر میباشد
اما سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید واز نزله
تیز رقیق میباشد که پیوسته از سر فرو می آید علامتش آنکه
در شب ودر عقب خواب زیاده گردد وسر قصبه وحلق
خاریدن گیرد وسرفه آید اگر زود دفع این اجتهاد ننمایند
خوف سل باشد علاجش منع نزله وشراب خشخاش وغرغره
ازین اجزا عدس پوست خشخاش گل سرخ سنگکور بزر البنج
گلنار وحب السعال که ماده از غلظ گرداند ومنع سیلان
کند ازین اجزا ترتیب کنند خشخاش ٣ بزر البنج ٢

تخم کاهو ٣ تخم خرفه ٣ مغز تخم کدو ٣ مغز تخم خیار ٣ نشاسته
٣ کتیرا ٣ صمغ عربی ٢ افیون آ مجموع کوفته و بیخته بلعاب
دانه بهی بسرشند و حبها کنند و پیوسته در دهان میدارند و
سر بتراشند و چیزی درست در سر مالند و از سوء مزاج گرم
و خشک درستی میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت
حرکت و تشنگی و گرسنگی و حرارت هوا با لاغری بدن و شدت عطش
نبض و تسکین یافتن در هوا خنک و در خوش خانه حمام و
امثال آن علاجش آب جو و مرغ و کدو و اسفاناج و سرمق
و شراب بنفشه و نیلوفر بلعاب دانه بهی و سپیوش بعرق
کاسنی و گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و صندل
و آب گشنیز و گلاب و برگ خرفه و تراشه کدوی تر بر سینه
طلا کنند

طلا کنند و از سوء مزاج سرد میباشد علامتش ضد آنچه در حرارت
گذشت علاجش گلنگبین عسلی و انجیر و منقی و مغز پسته
غذا نخود و باقلی و زعفران و دارچینی انداخته و سینه را روغنها
گرم مالیدن و از خشونت قصبه شش میباشد و این را بحة
السعال گویند علامتش آنکه از سخن گفتن و چیزی خواندن
و دود و غبار الم یابد و از هوا گرم و شربتها گرم علاجش
فصد کردن و مسهل صفرا دادن و بر تدبیر سوء مزاج گرم
عمل نمودن و از درستی قصبه بسبب دود و غبار
و بسیار گفتن میباشد علاجش لعابها و شوربا با چرب دادن
و حلواجات اما سرفه تر آنست که با آن چیزی براید
از امتلاء شش و از خون صفراوی میباشد علامتش

بزرگی نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا
و آب سرد لذت یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی بر نیاید
اما چون گاهی نفثی زرد برآید در قسم تر آورده شد علاجش
فصد کردن و آنچه در سرفه گرم گذشت از اشربه و اغذیه و ضماد
عمل نمودن و از اخلاط غلیظ میباشد علامتش خرخره سینه
و برآمدن چیزها غلیظ علاجش انچه در تنگی نفس مذکور شد
و بباید دانست که بسیار باشد که در سرفه اگر ترشی دهند
سرفه زیاده گردد و اگر شیرینی دهند بصفرا مستحیل
گردد و دهن تلخ شود در این وقت شراب نیلوفر دهند
که در وی خاصیتی است که بصفرا مستحیل نگردد دیگر آنکه در
بعضی اوقات در همه اشخاص و در بعضی اشخاص در همه اوقات

مشاهده

مشاهده افتاد که بترشی ازاله سرفه کردندی و آنچنان بود
که سرفه مردم عموم یافته بود و بترشی زایل شدی و چندکس را
دید که هرگاه ایشانرا سرفه عارض میشد ازاله بترشی کردندی
پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفهها که صفرا
و حرارت غالب بوده درست است

### در برآمدن خون بسرفه

اگر اندک بود و باندک سرفه برآید از حنجره و قصبه بود
علاجش غرغره بقابضات و گل ارمنی و صمغ عربی بسوده
در دهان گیرد و از گرمیها و نعره زدن پرهیز نماید
و اگر بسرفه بسیار برآید اگر رنگ سرخ بود از سینه است
و اگر سرخ رنگ بود از ریش است در همه اقسام این
فصد باید کرد و شراب حب الآس و قرص کهربا.

دهند غذا ابنح و باقلا بشیره خشخاش و مرغ اگر تب
باشد در آب جو بپزند و از میوه‌ها امرود و سیب مناسبست
**در ذات الصدر و ذات العرض** و آن ورم حجابی بود که سینه را
بدو بخش کرده اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر
گویند و اگر در جانب مهره‌های پشت بود ذات العرض
خوانند علامت ذات الصدر احساس درد بود در
درازی سینه از نقبه نجر تا فم معده و عدم قدرت علیل
بر نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلو
و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس
درد میان هر دو شانه و به پشت تکیه نتواند گرفت
و بجانب راست و چپ نتواند گردید و در وقت

سرفه

سرفه زحمت بسیار رسد علاج هر دو و علاج ذات
الجنب بود الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم بر میان
هر دو شانه باید نهاد **در خفقان** خفقان طپیدن دل را
گویند که بیرون از اعتدال بود و سبب آن سوء مزاج ساده
میباشد یا مادی و علامت سوء المزاجات بکرات مذکور
گشت معلوم کرد اند و ساده را به تبدیل و مادی را
به تنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات
مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند
و از دیدان میباشد علامت و علاج آن بیاید ادویه قلبیه
گرم مشک عود عنبر بهمنین ابریشم زعفران قرنفل
شاهسفرم دارچینی سعد ادویه قلبیه سرد مروارید

ناشفته بید صندل گل سرخ طباشیر گشنیز خشک سیب نیلوفر
کافور ریاحی ادویه قلبیه معتدله گاوزبان فیروزه زر یاقوت
مرکبات مفرحات یاقوتی سرد و معتدل و گرم و دواءالمسک

غشی معطل شدن حس و حرکت است بواسطه
ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانچه در
نوبتها، بعضی تبها و از گزیدن هوام زهرناک و از خوردن
زهرها و از وصول بخارات ردیه بدنیه چنانکه در اختناق
رحم یا بخار حبیبه چنانچه منی حبیبه و انفصال آن می باشد یا از سوء
مزاج ساده یا مادی یا قلت روح و رقت آن علاجش
در آن وقت رشش آب سرد بر روی و بویها، موافق چون
و گاه گل و گلاب بکار داشتن و دست و پای مالیدن و حرکت

دادن

دادن در وقت تسکین و با هوش آمدن سبب معلوم باید کرد
و در دفع آن اجتهاد نمودن لان الغشی اذا افرط اوجب
الموت

ذات الریه ورم گرم بود در شش
از صفرا یا خون یا بلغم شور عفن علامتش تب دایمی سرفه
و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت میکشد
و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سستی پلک چشم و تشنگی و خشکی
زبان و نبض موجی و سبات در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت
کمتر بود و لکن گرانی و سبات بیشتر علاجش اول فصد باسلیق
کنند پس تلیین طبیعت بشیر خشت و ترنجبین و بنفشه
و آلو غذا آب جو شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و شراب
انار شیرین بعرق گاوزبان دهند و در وقت غلبه حرارت

وتشنگی بشیره تخم خیارین واگر بلغمی بود پر سیاوشان وتخم
خطمی وبیخ سوسن در اشربه مذکوره در افزایند وضماد از آرد جو و
بنفشه نهند یا از موم سفید وروغن بنفشه موم روغن ساخته
در سینه میمالند ودر آخر خطمی پس تخم کتان تا آن ضم کنند وحب
السعال ترتیب وحب سازند مغز تخم خیار مغز تخم کدو شربتی خشخاش
مغز بادام مقشر از هر یک سه درم بنفشه دو درم رب سوس
درم ترنجبین پاک کرده مثل مجموع بلعاب بهدانه یا بسبوس شسته
بسرشند وحبها کنند هر یکی دو دانگ وسر انگشت برو
نهند تا پهن کرده وچه حب السعال را بر این صورت می باید
ساخت بدانکه ذات الجنب را شوصه
وبرسام گویند وبعضی از افاضل میان هر یک فرقی کرده اند وبنا
آنرا

آنرا در معالجات زیاده بدخلی نیست ورمی گرم است
در حجاب داخل یا حاجز یا حجاب خارج یا عضلات خارج داخل
یا عضلات خارج وورم قسم آخر چون در خارج است
محسوس گردد وعلامتش تب تیز ولازم ووجع ناخس یعنی
درد بآن ماند که چیزی سر تیز بجایی فرو میبرند ونبض منشاری
یعنی سریع ومتواتر واجزاء آن مختلف در بلندی وپستی
وصلابت مشابه منشار درودگر وتنگی نفس وسرفه خشک
در ابتدا، پس در آخر چیزی بر اید علاجش در ماده دموی فصد
باسلیق از جانب مخالف وبعد از دوم وسیوم باز فصد کنند
از جانب علت اگر ببینند که مریض را قوت واحتمال آن هست
وشراب عناب ونیلوفر وبنفشه ولعاب دانه به واسپغول

داون وآب جو واسفناج وطبیعت را نرم داشتن وضماد از
آرد جو وبنفشه سازند    صفت شربتی نافع
جهت ذات الجنب بگیرد بنفشه تازه یمنی بهدانه از هر یکی
ده درم کتیرا بیست درم تخم خطمی پانزده درم نبکو ده درم
لعاب بهدانه ونبکو وخطمی بگیرند وکتیرا صلایه کنند وبنفشه
در دو من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند ولعابها وکتیرا در آن
ریزند وبا یکمن قند سفید بقوام آورند وهر صبح بدهند  اغذیه
بنفشه بابونه سبت سبوس گندم تخم
خطمی تخم کتان همه کوفته آرد جو آرد حلبه آرد گندم همه در آبی که
جو در آن پخته باشند بپزند وبپالایند وانقدر آب بابوده دیگر بر سر
آتش نهند وبپزند تا مثل پالوده رقیق شود وبعد از آن طلا کنند

نافع باد

نافع باد شراب بنفشه معتدل بود در سرفه وی وتری سودمند
بود جهت ذات الجنب وسعتی ودرد گرده وبول براند
وطبع نرم دارد وسینه وحنجره را الصاف کند وسرفه را نافع
باشد نافع بود منهاج البیان بنفسجیة یعین علی النفث و
تنفع فی الدیاقوذا انه لک ه ینفع من وجع الکلی والمثانة ویجود
الهضم اذا ضعف عن برد وصنعته ان یغلی ماء العنب حتی
یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه ثم یجعل علی کل عشرة ارطال مقدار
رطل من السکر او من العسل ویغلی حتی یذهب بقدره وان ازید
بافاویه فلیجعل فیه خرقة کتان قد شد فیه زنجبیل وعود [illegible]
وقرنفل ودارصینی ومصطکی وزعفران وسنبل الطیب من کله درهم
جوزبوا خمس جوزات یدق ویشد فی الخرقة ویجعل فیه ذلک

عقد عليانه ويمرس فيه كل ساعة ثم يرفع ويصفى ويجعل
في اناء زجاج متهاكي الابدان متى كان نفث العليل في علل
الصدر ساخرا او اصفر صرفا ولم يكن مخالطا للبزاق وكان
خروجه بسعال شديد كان ذلك رديا فان كان النفث
اخضر او زبديا كان اردى وذلك لرداءة الخلط اعني
الاخضر والزبدي والنفث الكمد ايضا ردي واردى من هذا
كلها النفث الاسود واكان هذا اللون يدل على شدة الاحتراق
واللون الكمد يدل اما على حرارة قوية او على برد المزاج وكل
نفث لا يكون به سكون الوجع فهو ردي لاسيما اذا كان
اسود وكلما كان به سكون الوجع فهو محمود وما كان من النفث
في اصحاب السل قليلا قليلا بكد شديد فهو اخبث واقبل سرعة

لانه

لانه يدل على ضعف من القوة ومن جهة المادة وما كان من
النفث كثيرا وكان نفثه اياه بسهولة فهو اقل رداءة واطول
مدة ... واما اذا كان ذات الجنب متولدا من الصفرا
فينظر ان كان الوجع في عظم الصدر والقوة فينبغي ان
لا يفصد وان كان في الشراسيف فلا يفصد ولكن يعطى
المسهل محتارات معتبر واعراض قال جالينوس فاذا ابدا النفث
في الرابع اتاه البحران في السابع او الحادي عشر ولا تتاخر
عن الرابع عشر فان تاخر عن الثامن عشر تطاول مرضه ويأخذ
الى التقيح وقال ايضا في تفسيره لفصول بقراط من اصابته
ذات الجنب ولم تنق في اربعة عشر يوما فان حاله يؤول الى
التقيح اي الى جمع المدة والتقيح والانفجار وانصبابها الى



وضغطه للقلب وضيق النفس بضغط الورم مجاري النفس
ولان الحجاب آلة للتنفس والسعال لما في الرية بمجاورته
وترشح مادة المرض اليها والنبض المنشاري لان الورم
في عضو صلب ... علاج ذات الجنب المتولد من الدم
ان يبدا بفصد الباسليق ولكن ان كان الفصد في اول يوم المرض
فانه وقت حركة المادة وتوجهها الى موضع العلة وعدم
قرارها فيه فينبغي ان يفصد من الجانب المخالف لينصرف
المادة من موضع العلة الى خلافه وان كان قد مضى من اول
المرض يوم وليلة فان المادة قد استقرت في موضع المرض
فينبغي ان يفصد من الجانب الموافق ثم ان كانت القوية
فيخرج الدم الى ان يتغير لونه دفعة وان كانت ضعيفة فيخرج منه

دفعتين

دفعتين او ثلث دفعات حفظا للقوة مختارات معتبر واعراض
وان كانت الطبيعة يابسة لينت بماء الفواكه مثل ماء الاجاص
والبنفسج اليابس والخيار شنبر والترنجبين كما آشتي فاما را
ضمادي كه معده ضعيف را قوت دهد لادن افسنتين مصطكي
از هر يك وقيه صبر دو وقيه خرماى قسب كل سرخ از هر يك
سه درم در آب بپزند وچند عدد به در شراب پخته بيست درم
ازين به با آن ادويه بجته بسرشند وقبل از خوردن غذا يا بعد
از آن بچهار ساعت ضماد كنند واگر معده سرد باشد سنبل
وقشور كندر وقسط وسعد واذخر زياده كنند ضماد ورم
صلب در معده بگير بنفشه آرد حلبه از هر يك ده درم
كل سرخ سه درم مصطكي وسنبل از هر يك سه درم با لونه

المتصفا الذي فيما بين الصدر والرية فان لم ينفث في اربعين
يوما من يوم ينفجر فيه المدة آل امره الى السل قال بقراط
في الفصول لا يعرض لمن بطنه بالطبع لين ذات الجنب ولا ذات
الرية ولا الحمى الملتهبة ولا شي من الامراض الحادة وشر الوان
نفث واصعبها ان يكون اسود وشديد الصفرة وشر منها
ان يتاخر النفث الى يوم السابع ولا يسكن الحمى والحرارة و
اما المزمنة فاذا حدث معها في ابتدائها فلا يخاف
منها وان حدث في آخرها فذلك مخوف ويحدث من
الرطوبات ولا يكاد هذه العلة يحدث من الحرارة واليبس
لانها يكون من بخار يرتفع الى الراس ثم يتحرك الى الصدر
والبخار اليابس اذا ارتفع لم يكد ينزل بسرعة ومن اسرع اليه

الموت

الموت في هذه العلة فانه يسود ويحمل ذلك من جنبه موضع
وحمرة تاب ايضا فان كان الوجع اسفل من الحجاب ولم يجد
صاحبه مشقة ذلك في الرقوة فيجب ان يبدا من علاجه بالاسهال
فان ذلك يدل على ان الخلط مال الى السوداء بالاحتراق
من سبب الى على ان جالينوس يقول في اعضاء الالمة الورم
الحادث في ذات الجنب يكون على الاكثر من جنس المرار
لان الغشاء المستبطن بسبب امتناعه عنه لا يقبل المادة
لطيفة ذات الجنب الخالص هذا الورم اما ان يكون في
الجانب الايمن او الايسر والايسر اعظم خطرا واشد اعراضا
واسرع ... الغاية قوته من القلب اعراضه الحمى اللازمة لمجاورة
الورم للقلب والوجع الناخس والضربان تحت الاضلاع



خطمي آرد جو از هر يك هفت درم سعد اذخر قصب الذريرة
از هر يك سه درم مجموع كوفته بلعاب تخم كتان بسرشند
و بر معده طلا كنند در وقت حلو نافع باد صندل سفيد نشاسته
ماميثا حضض گل آرد جو آرد باقلا بگلاب سائيده با
پيه شير بز نيم گرم بر معده طلا نمايند بغايت نافع است
ضماد جهت ذات الجنب بكرو بنفشه بابونه سبت سبوس
گندم تخم خطمي تخم كتان همه كوفته از دو آرد حلبه آرد گندم
همه در آبي كه جو دران پخته باشند بزنند و بپالايند و آب پالوده
ديگر بر سر آتش نهند و بپزند تا همچو پالوده رقيق شود بعد از ان
طلا كنند نافع باشد صفة ماء الزوفا عناب عشرين حبة سبستان
ثلثين حبة تين ابيض عشرة دراهم زبيب طائفي منزوع العجم

ثم تي

عشرين درهما اصل السوس المحكوك مرضوضا وبرسياوشان
مكدا اربعة دراهم بزر الخطمي والخبازي مكد ثلثة دراهم شعير مقشر
مرضوض خمسة دراهم يطبخ الجميع باربعة ارطال ماء بنار لينة الى
ان يرجع الى رطل ويصفى منه اربعة اواق ويرسى فيه بنفسج
مربى وزن خمسة دراهم ودهن لوز حلو وزن مثقال فان كان
ما نفثه غليظا عسر الخروج ولم يكن هناك حمى فينبغي ان يلقي في
ماء الزوفا شي يسير من الزوفا ومن اصل السوس الاسمانجوني
ويعطي لعوق مركب من لعاب بزر الكتان وماء التين المطبوخ في
فيه دقيق الباقلي ولوز مقشر ... قال جالينوس من كان
من ذات الجنب فان الموضع العليل يحجم من خارج وقال
اذا رايت المرار غالبا على البدن فلا تفصد وكذلك اذا كان

الزمان شديد الحرارة وقال انا افصد من ذات الجنب الى
العاشر والى الثاني عشر ولا احفل بما يقوله هولاء البهايم انه
لا ينبغي ان يفصد بعد الرابع وقال احد ما اتفق عليه الاطبا المهرة
ان الاورام الباطنة اذا نضجت يحدث في وقت تفتحها
نافض يتبعها حمى وقال محمد بن زكريا يريد بالتفتيح انفجار المدة
قال جالينوس الضربان لا يحدث في ذات الجنب وان كان
ورما حارا لانه ليس هناك عرق ضارب قال محمد بن زكريا
انما يحدث هناك نخس وخز لا ضربان وقال جالينوس انه
ماء الشعير لذوجه وعسر انحداره عن الرية لا يصلح للشوصة
الرديه وقال محمد بن زكريا سقي ماء الكشك في هذه الحالة يقتل
العليل وقال جالينوس متى كانت مع الشوصة حمى قوية جدا فان



حذر كل الحذر من سقي الدواء المسهل واستعمل الفصد فانه وان
كان النفع في الفصد اقل منه في الاسهال فليس في الفصد
خطر ويعرض في الاسهال خطر كبير وخاصة اذا لم يكن عارفا
بطبع العليل فلا يدري كم مقدار ما ينبغي ان يسقيه فان كنت
عارفا فانه فتخير ما يسهله به الايارج الذي يكون فيه الطريق
الاسود ولا يكون فيه سقمونيا قال اليهودي اذا عرض
مع ذات الجنب غشي الشديد فانه قاتل وخاصة ان كان متداركا
قال الاسكندر اذا افصدت ونقي البدن فضع المحجمة على موضع
الوجع بعد ذلك ليسري العجب من سرعة البرء فانه لا يحتاج
الى علاج غيره ولذلك اعتمد اهل ارمينية على ذلك من غير
الاطباء لما قد عرفوه بالتجربة فوثقوا به وقال التوابب



ومهما فصد واعطي المسهل ولم ينقص اعراض المرض فاعلم
ان الورم قد صار صديديا ولكن لا يفصد ما نما حفظا للقوة بل
يستعمل بانضاج المادة وان ظهرت علامات النضج قبل الفصد
وظهر نفعه جيد ولكن ظهر في القوة ضعف لا يفصد وان احتيج الى
الاستفراغ فالحقنة اللينة اولى وان كانت القوة قوية وفصد
وظهر غشي بعد الفصد او ظهر ضيق النفس فذلك يدل على ان
المادة لم ينقص بذلك الفصد ولا بد وان يحمى وان كان
ذات الجنب متولدا عن البلغم او السوداء فينبغي ان يحمى بالحقنة
الحادة ويحذر من الفصد ويضمد بالاضمدة المنضجة المحللة ويمسح
صدره بالشمع والدهن ويدخل الحمام ويجلس في ابزن العاشر
يعين على النضج ويحذر من صب الماء على الراس ٥



ينبغي ان يستعمل صاحب هذه العلة في ابتدائها اذا كان الوجع
متصلا بالترقوة فصد الباسليق من اليد المخالف ليجذب
المادة الى خلاف الجهة فاما ان كانت العلة قد تمادت والمادة
قد استقرت فليكن الفصد من جانب العلة وليستكثر من اخراج
الدم ويعني له مرة ومرتين اذا ساعدت السن والقوة والمزاج
والوقت وقد ينبغي ان يخرج لصاحبه من الدم الى ان يتغير لونه
وان كان الوجع ياخذ الى اسفل وناحية الشراسيف فينبغي ان
يعطى العليل الدواء المسهل كماء اللبلاب وفلوس الخيار
شنبر او ماء الفاكهة والبنفسج اليابس مع الخيار شنبر والترنجبين
ونحو ذلك ماء الشعير الذي قد طبخ فيه عناب وسبستان
واصل السوس المحكوك المرضوض المدروس فيه بنفسج

اذا لم ينفث العليل في اول الامر شيئا ونفث في آخر الامر
شيئا كثيرا فذلك ردي وان نفث كثيرا في اول الامر ثم نقص
مقداره فذلك جيد وقال الحكيم يعني اصحاب ذات الجنب
على النفث وينبغي ان يحموا بعد الاستفراغ وبعد ظهور النضج
اذا لم يكن مرضهم حارا جدا وقال وضع المحاجم بعد النضج اصوب
الاشياء في جميع جراحات الجوف ليجذب الى خارج ومن ذلك وينبغي
ان لا يتوقف في تنقيص الطبيعة لكنه يجب ان يكون الادوية
غير قوية بل يسهل بمثل الشيرخشك والترنجبين وفلوس الخيار
شنبر والعناب والسبستان ويسقى سحرا ان كان الزمان صيفا
وضحى ان كان شتاء وان بقي الوجع والحمى فليعاد المطبوخ في
الثامن والعاشر ولا يخف من المعاودة اذا كانت القوة قوية

والمريض

والمريض محتملة ويكون الفصد ان كانت العلة في ابتدائها
ولم يكن البدن الكثير الامتلاء من الباسليق والابطي من اليد التي في
العلة وبما يقرب نفعه من فصد الباسليق في هذه العلة جميع
امراض الصدر الى بعد الكاهل فان كانت العلة ورايت لها
اياما وكان البدن ممتليا فيجب ان يكون الفصد من الجانب
المخالف والنيشة من اليد المحاذية للعلة قال ابو رضا ابن سرافيون
الفصد يجب في هذه العلة اذا كانت المادة مضطربة لم يستقر
ولم ترتبك في موضع واحد ان يكون من الجانب المخالف ليجذب
واذا استقرت وارتبكت في موضع واحد ففي الجانب المحاذي
له ومتى لم يسكن الوجع بالضماد والتكميد او ازداد الوجع فاعلم
امتلاء البدن واحتياجه الى الاستفراغ خصوصا الى الفصد



عسرا او البصاق لزجا فانه ينبغي ان يسقى صاحبه السكنجبين فانه
يقطع الاخلاط الغليظة فيما يحتاج اليه من التقطيع والتلطيف
ويمنع من ان يلصق البصاق بقصبة الرية فيمنع ولذلك النفس و
قال ان شربه حارا معتدل الحرارة كان اوفق واذا علمت ان
البدن قد نقي والمادة قد نضجت فادخل العليل الحمام المعتدل
الحرارة ويقعد في آبزن فيه ماء فاتر فان ذلك مما ينضج الورم
ويعين على النفث وجودة النفس ويسكن الوجع ويمنع منفعة
بينة لا سيما من كان عادته في صحته كثرة الاستحمام وليحذر صاحب
ذلك من صب الماء الحار على الراس فانه يذوب الفضل من
الدماغ ويحدره الى الصدر والاعراض اللازمة لهذه العلة
المستدل بها عليها التي لا تفارقها هي الحمى اللازمة والسعال الذي

لاينفث

لا ينفث معه في اول الامر وضيق النفس والوجع الناخس و
اذا كانت العلة صعبة فان الوجع ياخذ من ناحية الترقوة و
اليدين والساعد واما نزول الوجع الى المواضع السفلانية
فلان الورم يكون في الاجزاء السفلى من اجزاء الغشاء فان
هذه المواضع اذا ورمت اشركت معها في الوجع الاضلاع
الساعد الى ناحية الترقوة التي في الجانب الذي فيه الورم
وذات الجنب التي معها نفث في الاول الامر يكون سليمة
قصر المدة وذلك انه متى بدا النفث في اليوم الرابع كان
البحران في اليوم السابع والحادي عشر واقصاه الرابع عشر
فان تاخر النفث الى الثامن تطاول المرض وتاخر البحران
الى التشنيع وما بعده وقد يستدل بالنفث على لون الورم

موبي او مع شراب البنفسج مقطر عليه دهن لوز حلو واحذران
يعطى صاحب ذات الجنب ماء الشعير قبل ان يستفرغ البدن
بالفصد او بالدواء المسهل لاسيما اذا كانت الطبيعة معتقلة
فانك متى فعلت ذلك لم ينفذ ماء الشعير عن المعدة والامعاء
وسخن ويرتقى منه بخارات حادة الى نواحي الصدر فجلبت
على العليل نفثة غليظة فاذا انت استفرغت البدن فاعط
العليل ماء الشعير على ما وصفناه وان كان العليل يا نفث
بعد شيئا فاعطه قبل ماء الشعير ساعة او قيتي شراب البنفسج
ودهن لوز حلو ليرطب مزاجه ويعين على النفث وان كان
الوجع ليس لشديد فامرخ الصدر بدهن البنفسج مذاب فيه
شمع ابيض وكمد الموضع بمثانة فيها ماء حار او دهن بنفسج او

بكمد



يكمد بعضه او رق صغير الشنف ايكمد فان سكن الوجع والا فكمد
بخاورس ونخالة اذا كانت المادة دموية رقيقة فان كانت
المادة غليظة لزجة فكمد بالملح او بالكرسنة المدقوقة المعجونة
بالخل ومثل ذلك مما يلطف غلظ المادة وتحلل تحليلا
قويا وان كانت المادة متوسطة فيكمد ما بدقيق الشعير والنخالة
المطبوخة بالخل والماء الممزوجين وينبغي ان يحذر التكميد قبل
الاستفراغ بالفصد او بالدواء المسهل فانك ان فعلت
ذلك جلبت على المريض نفثة غليظة واشتد الوجع وقوى
فان الكماد وان كان يحلل لكن يجذب من البدن اليه مادة
اضعاف ما يتحلل منه وان ابطا النضج وعسر النفث فاعطه
ماء الزوفا وذكر بقراط في كتاب الامراض انه متى كان النفث



النفس ويضيقه مجاريها فلا يبسط الهواء الداخل بالاستنشاق
في الصدر على حسب ما يجب وهذه الاعراض يدل على ذات الجنب
الخالصة فان نقص واحدة منها لم يكن ذات الجنب خالصة
واما صعود الوجع الى ناحية الترقوة فلجذب الغشاء الورم للترقوة
الى اسفل واما نزول الوجع الى ناحية الكبد والطحال فلنزول
الوجع الى الحجاب وجذبه لهما قال ابقراط اذا ظهر النفث
بدءا في اول المرض كان المرض قصيرا ولو ان تاخر النفث
كان المرض طويلا وذلك لان المادة يكون غليظة لزجة عسر
النضج وان كان النفث قليلا ليس بعسر النضج فانه يدل
على ان المرض في التزايد وان الطبيعة قد اخذت في النضج و
ان كان النفث معتدلا في الكثرة والقلة والرقة والغلظ و

كان

كان الملمس سهل الخروج دل على ان الطبيعة قد انضجت مادة
الورم بعض النضج وان المرض في التزيد وان كان النفث
كثيرا معتدلا في القوام املس مستويا وكان سهل الخروج كان
ذلك محمودا لانه يدل على مادة جيدة نضيجة وعلى ان المرض
قد انتهى منتهاه وان كان النفث عسر الخروج قليلا غليظا
او رقيقا سيالا والوجع شديدا كان ذلك رديا يدل على
فجاجة الخلط وعدم النضج وان كان النفث اصفر دل على
ان المادة صفراوية وان كان شديد الصفرة كان ذلك
رديا لانه يدل على شدة الحرارة وغلبة الصفراء وان كان
النفث احمر دل على ان المادة دموية وان كان شديد الحمرة
كان ذلك مذموما وان كان النفث ابيض وكان مع ذلك

وذلك انه ان كان النفث احمر شبيع الحمرة دل ذلك على ان
الورم دموي وان كان اصفر او احمر ناصعا او يضرب الى الصفرة
دل ذلك على ان الورم صفراوي وان كان لونه ابيض زبديا دل
على ان الورم بلغمي وان كان اسود او كمدا دل على ان الورم سوداوي
وهذان الورمان اعني السوداوي والبلغمي قلما يحدثان في الغشاء
المستبطن للاضلاع لغلظهما ولان هذا الغشاء صلب صفيق لا يقبل
الامادة لطيفة فلذلك قال بقراط في كتاب الفصول اصحاب
الجشاء الحامض لا يكاد يصيبهم ذات الجنب وذلك لان
الجشاء الحامض قد يكون من الخلط بلغمي يغلب على بدن الانسان
او يكثر في معدة والبلغم الغليظ لا يقبله الغشاء المستبطن
للاضلاع اعني انه لا ينفذ في ضرمه ولذلك لا يكاد يعرض لاصحاب

الوصى

هذا العرض ذات الجنب الا ان يتفق له في الندرة ان يجتمع في
بدنه خلط مراري ويخالط المواد فينصب الى الغشاء فيحدث فيه
الورم وقال في موضع آخر ويتبع هذه العلة اربعة اعراض لا تفارقها
وهي الحمى والسعال والوجع الناخس وضيق النفس وربما عرض
مع ذلك وجع صاعد من ناحية الاضلاع الى الترقوه المحاذيه لموضع العلة
وربما نزل الى اسفل الى ناحية الكبد والى ناحية الطحال اما الحمى فلان
الورم الحار قريب من القلب فيسخن فتنفذ السخونة من القلب في
الشرايين الى ساير اعضاء البدن فيحدث الحمى واما الوجع الناخس
فلان الاوجاع العارضة للاغشية تكون بنخس واما السعال
فلانه حركة من الطبعة لدفع الفضل المحدث للورم ونفثه وتنقيه
الات النفس واما ضيق النفس فيعرض بسبب ضغط الات

٥٠

رقيقا جدا او غليظا دل ايضا على ابطاء النضج وطول مدة المرض
وان كان النفث كمدا او اسود وكان ذلك رديا قتالا ولا سيما
ان كانت رايحته منتنة لان ذلك يدل على شدة العفونة و
كذلك ان كان اخضر او زنجاريا دل على مثل ذلك قال ابقراط
اذا نفث صاحب ذات الجنب المرة في يوم السابع مات المريض
في يوم الرابع عشر فان ظهرت علامة محمودة تاخر الموت الى
اليوم السابع عشر وان ظهرت علامة رديه مات المريض
في يوم التاسع ذلك ان اليوم السابع يوم بحران جيد فاذا
ظهرت فيه علامة رديه انذر بموت المريض لا ينبغي ان يكثر
بالتبريد والتطفئة في ذات الجنب فانه يمانع الورم ويمنع
من النضج لكن يمزج الاشياء المبردة بنقص الحمى وضعفها

يكون

يكون استعمال الاشياء المبردة الاشياء المسخنة باعتدال
بحسب ما ترى من قوة الحمى وضعفها يكون استعمال الاشياء المبردة
اللطيفة الغذاء المعول عليه في تغذية اصحاب ذات الجنب في
ابتدائها ماء الشعير ثم الاحساء المرطبة الغاذية ليعاون على النضج
ونفث المادة والاسفاناخ والقطف وكشك الشعير والاحسى
المقشر والحريرة المتخذة من حليب بزر القثاء والخيار والقرع
بالسكر ودهن اللوز فان احتيج الى غذاء اقوى فالسمك
الرضراضي وذلك عند انكسار الحمى وكذلك الزبد والسكر بالنخج
فانه يعين على النضج والنفث ويزيد في القوة الفروج بالاسفيذباج
ودهن اللوز وصفرة البيض النيمبرشت اذا لم يكن حرارة قوية
وكانت القوة ضعيفة والخبز المنقع بالكعك واللوز المقشر

٥٢

المقلو اذا كانت الطبيعة لينة لون آخر يصلح للشوصة ووجع
الجوف ومن جود بيله و وجع في المثانه تؤخذ قطف او خبازى او
اسفناخ فيبقي من قضبانه و يؤخذ ورقه و يقطع البصل والابزار
الصفر ما يكون ويغلى بدهن اللوز او الشيرج ثم يصب عليه
الماء ويلقى عليه اي هذه حضر فاذا نضج صب عليه ماء الكرفس
المعصور يلقى عليه كزبره وشي قليل من الملح قدر ما يطيب طعمه
فقط وان اريد تليين الطبيعة صب فيه ماء السلق المعصور لم
تفت فيه الخبز و يطعم قال محمد بن زكريا الرازي ذات الجنب
لها اربع علامات حمى وسعلة يابسة وضيق النفس ووخز ان
في الجنب يعالجون منها ان كان قويا بالفصد بعد اطلاق الطبيعة
فاذا كانت يابسة فلا واياك ان تفصده من غير لين الطبيعة

فان المادة

فان المادة تميل الى عضو رئيس فيقتله و قد رايت ذلك كثيرا
رانيا من به ذات الجنب فصد فمات من ليلته تلك و ذلك
ان المادة كانت كثيرة فلما فصد انصبت الى اسفل وجاءت الى
القلب ما لم يكن له ان تحمله و ينبغي ان يتعرف ذلك فاذا كان
كذلك فيتوقى البدن مرات ينقيه وسطه و يقيا ايضا ثم يفصد
وقال ايضا ان نفث صاحب ذات الجنب في اليوم الثالث اوفق
في السابع وان نفث في الرابع افرق من الى حادي عشر وان تجاوز
فمن الى سبوعين واذا اسكن الوجع فانظر الى النفث فان
كان بطيئا او قليلا فيضمده بالضماد المنضج صفته ضماد منضج
محلل لذات الجنب ينفع يابس صندل ابيض وقيق الشعير خطمي
نخالة الجوارى اكليل الملك كمد حنبز و يدق الجميع ناعما ونخل بحريره



ويجعل بدهن البنفسج وشمع مصفى ويضمدة الموضع فان احتجت
الى فضل تحليل وانضاج فزد فيه دقيق الباقلى والحلبه و
بزر الكتان بقدر الحاجة واعطه الحشاء المعمول من قطاعه
الجوارى بسكر طبرزد او فانيد و دهن لوز حلو فان ابطأ النضج
وعسر النفث فاعطه ماء الزوفا الصغر الذي لا يقع فيه الزوفا
في السل ونفث الدم والسعال والبهر وساير امراض الصدر
والثدي علاج لحرج حب نفث الدم مجرب حب جليب تخم خرفه
سي مثقال شربت هندل ده مثقال صمغ مشوى يكدرم دم
الاخوين مغسول كهربا گل ارمنى از هريك يكدرم بياشامد غذا طعام
آرد باز زده تخم مرغ و شيره خشخاش تخم مرو صمغ عربى كوفته
بر سر طعام افشانند و بخورند قرص جهت سرفه له ما لها روى

بلند

بلند گل ارمنى شاهبلوط بريان كرده طباشير سفيد ورق گل سرخ
از هريك يكدرم كهربا صمغ عربى بريان كرده از هريك دو درم بلعاب
بزرقطونا قرص سازند شربتى يكمثقال نافع باد و وطى لطيف
النفس موم صاف روغن حرى ميبوساى اصل السوس
لعاب بزرك لعاب سهمر لعاب خطمى يكدرم پيه بط طلى نمايند
جهت تنگى نفس بگير دستى روباه در سايه خشك كرده
پنجدرم حاما ساقوج هندى تخم كرفس از هريك چهار درم بزر
البنج دو درم كوفته و بخته بلعاب بزرقطونا حب سازند
مطبوخ جهت تسكين سرفه و دفع زكام و آواز بگشايد و سينه
را پاك كرداند زرده تخم مرغ شش عدد عناب ده عدد سپستان
بيست عدد مويز بى دانه ده درم اصل السوس تراشيده پنجدرم

تخم خطمی ده درم تخم به پنج درم بزرقطونا هشت درم بنفشه مشکله
بر سیاوشان ده درم با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف
کنند و هر روز سه وقیه با بنفشه مربی بنوشند حب دوا نفع
للسعال کثیرا صمغ عربی لسان الثور رب السوس نشاسته از
هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ پنج درم تخم کدو و تخم
خیار مقشر از هر یک شش درم سرطان سوخته بادام
مقشر از هر یک ده درم بکوبند و بیزند و قرص کنند شربتی یک
مثقال حاوی صغیر قرص خشخاش جهة درد سری که از خشکی
باشد و منع فرو آمدن ماده بکند و کسی که سرفه گرم داشته باشد
و سل گرم و نفث زرد رقیق بگیرد خشخاش سفید تخم کدو و تخم
خیار بزر البنج بالسویه سی درم نشاسته و کثیرا و صمغ بالسویه



پنج درم قرص کنند بلعاب بزرقطونا و هر قرصی سه درم لسان و شربتی
یک قرص بشراب خشخاش با ماء الشعیر منقول از الجنه
حب السعال مغز بادام شیرین باقلی مقشر مغز تخم خربزه مغز تخم
کدو خشخاش سفید خشخاش سیاه کثیرا صمغ عربی نشاسته از هر یک
پنج درم پوست خشخاش سه درم بزر البنج سفید نیم درم بلعاب
به دانه و لعاب بزرقطونا حب کنند منقول از … قرص کهربا
جهت نفث دم سودمند است خشخاش سفید مصطکی کهربا
از هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و بیزند و با آب
قرص کنند حاوی صغیر اگر کسی را تنگی نفس و آب زرد باشد
ماء الاصول و طبیخ زوفا باشامند نجات سودمند بود و اگر
اگر لادن در روغن حل کنند و بر یافوخ کودکان طلا کنند سرفه



افشرده را نافع بود اختیارات اگر مقدار باقلای از مر بیاشامند
سرفه کهنه و دشواری نفس و درد پهلو و سینه را نافع بود اختیارات
مصطکی سرفه بلغمی و نفث الدم را نافع بود ذکر الاطباء شیر خر
سرفه و سل و نفث الدم و دشواری نفث و جمیع مرضهای
سینه را نافع بود شیر گاو ربو و سل را نافع بود و شیر بز سرفه
و سل و نفث الدم را نافع بود و بادام شیرین سویق آن سرفه
خشک و نفث الدم را نافع بود و سینه را پاک کند و شش را
نافع بود بر شعسا هر مرضی که در سینه بود نافع بود و شیر زنان
سل را نافع بود و کرنب و با از پستان بمکد شیر ملینی قرصه شستی
و نفث الدم را و سل را نافع بود محمد بن زکریا گوید که معالجه کردم
زنی را که تنگی نفس داشت و اشتها نداشت و دهن وی بهم آمد



بود و چیزی نمیتوانست خورد و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و
سپستان و اصل السوس هم در آن روز آب از بینی وی روان شد
و دهن گشود و چیزی خورد و بفرمان خدای تعالی علاج الی راسیات
طبیخ البنفسج و الشعیر و الخشخاش و البابونج و اسقه غدوة و عشیة
شراب الخشخاش و اطعمه ماء الشعیر و الباقلی و الشعیر المقشر
المطبوخ علیه شی من کثیرا مسحوق و قابند و دهن لوز و ماء الخالة
فان احتاج الی ماء الشعیر فاسقه ذلک و اطعمه السرمق و البقلة
الحمقاء و الملوخیا و القرع و ان کانت الحرارة شدیدة بدهن
اللوز و الالعبا لعزوج و الدراج و اسقه شراب البنفسج و الجلاب
و ماء الرمان الحلو و المنیع فان حدث من حرقها خشونة شدیدة
فاستعمل العزورات المغربه و لیقطع السیلان من الالف کده

نخالة منقعة بخل خمر يرتفع بخاره الى الانف في قمع او يجره فيبكر
طبرزد او بابورد والبابس او الجمى حجر ويرش عليه الخل ويكب
العليل عليه واستنشاق الماء ورد وايارج نافع وينفع ايضا ان
ينقع الشعير والباقلى بخل خمر وينجمر واما في البارد فيجي ارطبيخ البابونج
واكليل الملك والمرزنجوش والشونيز المقلو بحيث ان يحرز
الامتلاء من الطعام والشراب ويهجر اللحوم والزهومات ويقتصر

ثم باشد الطعام

خصوصا في النزلة الحارة على طبيخ البنفسج والشونيز وشراب الخشخاش
وماء الشعير بدهن اللوز والاحساء المتخذة من السكر ودهن اللوز
وماء النخالة والنشاء والخشخاش المسحوق والكثيرا والى ما خف
وبرد ورطب من البقول كالسرمق والقطف البطاطة والملوخية و
نحوها وينفع منها اكل الخشخاش وشربه الباقلى بدهن اللوز والكثيرا

وجميع

وجميع الاطعمة المقوية تنضج النزلة وينفع منها ومن السعال اليابس
الخشن وينفع من النزلة الباردة الاحساء الحارة الملينة مثل الاطرية
بالعسل وشبهها التي له من الحنطة بدهن اللوز والعسل ومثل
الخبز بالمنضج واستعمال المعوقات الملينة الحارة وطبيخ التين
والزبيب واصول السوسن والبنفسج المربى والحلواء الدسم
والسكر والفانيد واللوز والتين والزبيب السمين العلك
الصادق الحلاوة والشلجم والجزر والبصل المسلوقة ونحوها
مما لا قبض فيه وقد جربت جلاء ولينا ويصلح من اللحوم الرطبة
كلحوم الجداء والزرازير المسمنة بكشك الشعير ويصلح لهم الخبيص
المتخذ بلب الخبز السميد والخشخاش على حسب احتمال المزاج
ومما يحشى فيغلى الشلجم في الماء حتى يذهب حرافته ثم يغلى في

ثم سنة ثم

الزبد



اللبن الحليب حتى يشرا اكله يزيل النزلة والسعال وقبض الصدر
وينقي الصدر ويسهل النفس آه سفع الباقلى في الماء ما
يعمره ويطبخ بالرئة حتى يبقى ثلث الماء يحذف قليلا وما
وفيه نداوة ودفنها ويجمع مع العسل ويؤخذ على الريق مثل
الجوزة او عند النوم آه سل وتب شش بود و
بعضي كسان باشند كه اگرچه شش ايشان ريشي نداشته ليكن
حال ايشان مثل حال مسلول باشد واين كساني باشند كه بسبب
رطوبتها الزج از سر بشش فرو آيد و گذرها دم زدن تنگي گرداند
وتنگي نفس وسرفه صعب وضعف ولاغري وكاهش پديد
آيد واگرچه اين في الحقيقه از قبيل تنگي نفس باشد لكن اين
كس را مسلول خوانند اما سل حقيقي كه قرحه شش باشد علامتش

لزوم

لزوم تب دق و بسرفه برآمدن ماده وچرك و فرق ميان بلغم
وماده آنست كه ماده باخون وخشكريشي برآيد وبد بوي بود
خاصه اگر بر آتش اندازند واگر بر آب اندازند بعد از دو ساعت
تنك آب رود واگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحكام نرسيده
باشد اگر معالجه تدبير بصواب اتفاق افتد بكلي صحت يابد
واگر بحد استحكام رسيده بود چنانكه گفته اند كه لاعلاج له واما تلطف
به ليتهون امره علاجش در اول كه خون برآيد رگ باسليق
زنند وخون بسيار برندارند وآنچه كه بردارند بچند كرت بردارند
چنانكه سر رگ ميگيرند و باز رها ميكنند بعد از ان قرص كهربا
وشراب حب الاس دهند و بر تدبيراتي كه در تب دق در باب
ايراد يافته مواظبت نمايند نافع است ٥

اورام کبد و ورم جگر از خون میباشد
علامتش تب و تشنگی و گرانی و درد و سوزش در موضع جگر
و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی
و سرفهٔ خشک و فواق اگر ورم بزرگ بود و معده را از
بزرگی آن زحمت رسد اگر در جانب مقعر بود با آن علامت
قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام بیشتر بود و
اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتن بول و
فرو کشیدن چیزی کردن بزیر بود علاجش فصد باسلیق و
شراب انار و آب انارین و آب کاسنی و سکنگور زرد و
سکنجبین قندی غذا آب جو ضماد از آرد جو و برگ خرفه و اکلیل
الملک و گل سرخ و صندل و بعد از سه روز ضماد از آرد جو و بنفشه

وگل



و گل خطمی و گل سرخ و بعد از هفت روز که حرارت تسکین یافته
باشد بابونه اضافه نمایند و بعد از آن بر بنفشه و گل خطمی و بابونه
و گل سرخ اقتصار نمایند و میان ذات الجنب و ورم جگر اشتباه
میشود جهت تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز پس
کشد و چندانکه تواند نگاه دارد و بعد از آن ازو سؤال کنند
اگر در آن وقت دردی در زیر پاز بر دنده‌های پهلو می یابد و
رم جگر است و الا ذات الجنب است و از صفرا میباشد
علامتش زردی روی و زردی زبان با جوشش آن و تشنگی
تب و حرارت و قی صفراوی علاجش اسهال صفرا بمطبوخ
شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و تخم کاسنی و پوست
بیخ کاسنی و سکنگور زرد و اگر ماده در محدب بود چیزی که ادرار



بول کند بیشتر دهند و اگر در مقعر بود چیزی که اسهال کند
و در هر دو صورت طبیعت را نرم باید داشت و از بلغم می
باشد علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس
نرمی ورم و عدم درد و تب علاجش حقنه بتر و شراب ماء الاصول
بشیرهٔ تخم خربزه و ضماد از بابونه و اکلیل و گل سرخ و تخم کتان
کنند و از سودا میباشد علامتش ادراک صلابت در موضع
جگر و فساد رنگ روی و لاغری بدن و قلت شهوت و
عدم درد و گاه با حرارت مزاج میباشد علاجش اسهال سودا
بعد از آنکه ماده را بسکنجبین بزوری و عنصلی و اقراص مقل
پخته کرده باشند و اضمده و غذا و شربت بحسب گرمی و سردی
مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب کنند وصیة الادویة المستعملة فی

اوجاع

ضعیف را سود دارد و اسهال کبدی باز دارد و کعک
بغدادی چهار درم مصطکی کندر افسنتین از هر یک دو درم
مر و صبر و قصب الذریره و عود هندی اقاقیا از هر یک درمی
لادن دو درم به از دانه پاک کرده در شراب پخته شستی
درم خرما قسب پنجاه عدد روغن ناردین صد درم موم ده
درم کعک و خرما در شراب خیس کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته
با موم و روغن و خمیر در هاون صلایه کرده ضماد کنند نافع باد
است ره رایت فی کتاب البرقان للحسن بن سعیدان
ماء الهندبا ینفع فی امراض الکبد اجمع حارها و باردها و
مفردها و مرکبها و هذا لفظه قال و ینبغی ان تعلم ان اوجاع
الکبد کلها مضطرة الی ماء الهندبا و کذلک کتب رایت

فی الحاوی للرازی ورایت فی کتاب المنتی اذا اشتبهت علیه
امراض الکبد فاسق ماء الهندبا بسه آ معجون جهت بیماریها جگر
و سپرز و معده را که از بلغم و سودا تولد کند و بادها غلیظ
که از احشا رحم باشد و درد که از بلغم شور بود و از سودا
و سنگی نفس که از بلغم بود نافع بود و تحیض و قی و نفث الدم و خون صو
اسهال بلغمی باز دارد و درد گرده و مثانه زایل کردانند
نسخه الجلی منفعت فلونیا یکی است بگیر د مرصافی افیون جند بید ستر
زعفران بزر البنج قسط قردمانا تخم خشخاش سفید سنبل
غافث شاخ راست بز سوخته جگر گرگ خشک کرده اجزا
ساوی با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی
نیم درم در آب کاکنج و شبنم یا در رب سیب یارب به ۵

بحی

قولنج راز و د بگشاید و گرفتی بول بکشاید بگیرد
بوره ارمنی زیره کرمانی زنجبیل فطراسالیون فلفل سفید از
هر یک دوازده درم سقمونیا پنج درم خرمای هندی بید انجیر کشنیز
سداب خشک از هر یک ده درم خرما را در سرکه تر کنند یکشبانروز
و جدا کانه بکوبند و صاف کنند و باداروها کوفته و بیخته
با عسل صافی سرشند شربتی سه درم نافع بلو
جهت خداوند اسهال کهنی و زحیر نافع بود جند بید ستر میوسایله
افیون بزر البنج سفید زعفران اسارون مرصافی تخم کرفس
سلیخه انیسون سنبل گل ارمنی گلنار اجزا مساوی کوفته
و بیخته با عسل سرشند شربتی یکدرم با آب مورد یا آب به یا آب
سیب منافع این دوا الکرکم بکیبت



لک مغسول شش درم مغز بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی
قرنفل از هر یک پنجدرم کافیطوس مرصافی مومیز و قاجی خشک
از هر یک دوازده درم فطرسالیون دو قوتم کرفس زیره
کرمانی زنجبیل از هر یک هفت درم ضبطیا نار زاوند مدحرج مقله
زعفران سه درم روناس پانزده درم جعده اذخر از هر یک سه
درم روغن بلسان سیسالیوس مقله روغن بلسان را در شراب
انکوری حل کنند و اجزا کوفته و بیخته مجموع با عسل سرشند شربتی
بقدر فندقی در بعضی نسخها چدروا ایک وقیه دار فلفل زراوند طویل
از هر یک هفت درم کمتر سه درم و نیم اضافه میکنند
دواء الکرکم کبیر ترکیب جالینوس بجا
دردهای جگر و سپرز را که از سردی بود و درد گرده و مثانه را

سود

سود و ار دو بادها بشکند و استسقا که از جهت آماس
جگر و سپرز تولد کند باز دارد و ماده غلیظ بادرار بول دفع کند
بگیر د زعفران ده درم مو قوا انیسون دو قوا اسارون فطرا
سالیون ریوند چینی از هر یک چهار درم سنبل ششی درم
قسط سلیخه حب البلسان فقاح اذخر از هر یک سه درم رنحو
بلسان پنجدرم مرصافی چهار درم و در بعضی نسخها مصطکی آورده
و اندیای حب البلسان حب البان آورده اند با عسل سرشند
شربتی یکمثقال تا ده درم با ماء العسل نافع است
زعفران سلیخه سنبل مرصافی قسط دارچینی فقاح
اذخر اجزا مساوی کوفته و بیخته یکشبانروز در شراب انگوری
بخیسانند پس با عسل سرشند شربتی یکمثقال تا دو درم اغراض

محمد زکریا میگوید که تخم کرفس از برای کسی که استسقا دارد بهتر از

دواء الکرکم و دواء اللک بود اگر کسی که استسقا داشته باشد

او را سرفه عارض شود ترس از موت باشد نیز صفة

سکنجبین نافع للطحولیین سنبل ورق الطرفا اسقولوقندر

یون قشور اصل الکبر بزر الکرفس انیسون ورق العلیق برسیاوشان

بزر الفنجنکشت افیتمون اصل الاذخر بزر قوه و ج اسارون مکد ثلثة

دراهم ینقع نقوعاً حل ثم ترک یوما ولیلة ثم یغلی علیه ویصفی ویطبخ

بذلک الخل سکنجبینا فانه شدید النفع لصلابات الطحال والاحتبا

صفة قرص نافع من صلابة الطحال وریحه قشور اصل الکبر ورق الطرفا

اسقولوقندریون بزر الفنجنکشت اسارون سلیخه زراوند مکد ثلثة

دراهم برسیاوشان جعده اشنه افیتمون بزر الکرفس رازیانه ما

قنطوریون

قنطوریون مکد درهمان زعفران نصف درهم جرادة القرع

ولب بزر البقلة مکد اربعة دراهم اشق درهمان یحل الاشق فی خل

ثقیف ویسحق باقی الادویة ویعجن ویقرص کل قرص من مثقال

ویشرب بماء ورق الخلاف وماء قد طبخ فیه برسیاوشان مع الکبر

اصل الحنظل المعجون بالخل والسداب بالخل والکرنب والمازریون

بالخل والخردل بزره یطبخ بالخل حتی یتهری ویضمد به ورم الطحال

المدوحة زهره الملح مجرب تؤخذ قرطاس بمقدار

تورم الطحال یغمس فی الخل ویذر علیه خردل مدقوق

ناعما ویضمد به ویترک لیلة ویغسل بماء فانه قد انغلی فیه بالورم

واکلیل الملک وهذه الادویة یجب ان یستعمل بعد الاستحمام

او الخروج عن الابزن وعلی خلو المعدة فانها یکون انفع انشاء الله



نافع من صلابة الطحال بتی اسود منقوع فی الخل یوما

ولیلة عشر عددا قسط مر لوز مر اسقولوقندریون قشور اصل

الکبر اصل السوسن الاسمانجونی مکد ثلثة دراهم بورق ارمنی درهمان

اشق اربعة دراهم یحل الاشق بماء السداب ویخلط الجمیع ویعمل حبا

بالبوخ اکلیل الملک رطبه بزر الکتان مکد خمسة

دراهم اشنه وقسط وخردل وبعر الماعز وسداب یابس مکد ثلثة

دراهم اشق درهم بتی اسود منقوع فی الخل یوما ولیلة عشره عددا

وصفه الکبدی سداب قشور اصل الکبر فستابی وقوع

وسعتر یطبخ بخل حاذق ترک علی قطع لبود ویضمد بها فاتره

وکلما بردت بدل احد وعشرین مرة علی الریق حلبه و

بزر الکتان ودقیق الکرسنه وبعر الماعز مکد اربعة دراهم قردمانا

خردل

خردل بورق لوز مر قشور اصل الکبر ورق السداب اسقولوقندریون

فلفل مکد درهمان اشق عفص مقل علک البطم مازریون مکد درهم

بتی منقوع فی الخل عشر عددا الخل الصفوح بالخل ویعجن باقی الادویة

ویضمد به سواد قدر النحاس ودقیق الشعیر یعجن بالخل ونحو

الاطلیة الرقیقة السلق المطبوخ بالخل اقراص

الکبر فانها ینفع النفع مع السکنجبین طبیخ الترمس مع السکنجبین

قشور اصل الکبر مع السکنجبین البزوری وربما ادر بولا غلیظا

دمویا وابراوا لوج معجون بالعسل ولبن اللقاح وحده وابوالها

خاصته ما یری منها الرازیانج والکرفس والسیح ومما ینفع بالخاصیة

بزر البقلة قدر درهمین بخل جرادة القرع اذا اجردت رطبه وجففت

درهمین بالسکنجبین وربة الثعلب او کبده مجففه وزن درهمین

بالسکنجبین وطحال حمار وحشی درمان بالسکنجبین وقد قیل ان الکی
الانسان علی عرق فی باطن ذراعه الایسر فیه الطحال نافع واعلم ان
الاشیاء الحارة لیست کثیرة الموافقة للطحال الصلب والجفف
فینفع من التحلل قال ابقراط ان وجد المطحول وجعا باطنا فهو اسلم
وذلک لان به حس بعد قال واذا اصابه اختلاف دم فهو
خیر ای یرجی معه الخلاص مادة طحاله فان دام حدث به زلق واستسقی
هلک والسبب فیه استیلاء البرد علی المزاج وقیل من به نوازل
لم یعرض له طحال وفی هذه نظر وعسی ان یکون کثرة نوازله یدل علی
رطوبة مزاجه فیکون ذلک فرسة لا سبب        وفی کتاب تقدمة
بقراط ان من کان به وجع فی طحاله وسال منه دم احمر فظهر سدة
فروح بعضهم لا بولم مات فی الیوم الثانی واولا یسقط شهوته

دق

وقد یعرض اورام الطحال بالرعاف وخصوصا من الجانب الایسر
باورام عند الانثیین عشرة الیقع والانفتاح واحد ابوالهم مع الغلیظ
الدموی والبول الذی فیه ثفل رسوبی قد یدل علی بر الطحال وقد
وان غلبت الحرارة ولم تحل العلیل الاضمدة القویة بجز طحال بخار
خل من حجر رحی او یسقی علی الریق ویوضع علی الطحال قطعة لبد مغموسة
فی خل المسخن وخصوصا المطبوخ فیه السداب واجود ذلک ان
یدخل الحمام الحار علی الریق اذا کان محتملا لذلک ویستقی فیه ولا
یزال یوضع علیه لبود المغموسة فی الخل واحدة بعد اخری ما احتمل و
مکرر علیه ایاما فانه علاج قوی وکثیرا من به طحال مع حرارة یسقیه ما
الهندبا بالسکنجبین اذا کبر علیه                یوخذ عشرة
نمنات سماق فینقع فی الخل ثلثه ایام ثم یطبخ ویهدی وبصفی

65

و یوخذ بورة نوشادر واصل الکبر مجموعین ویخلط الجمیع بالسحق وربما جعل
معه اشق ومازریون بقدر الحاجة وینخذ مرحبین ضماد وانه اقراص الکبر
للطحال الصلب والریح تحته اذا کان منه بزر وقشر اصل الکبر حب
الفقد مکد عشرة دراهم اسقولوفندریون سبعة دراهم زراوند طویل
ورق السداب حرف وج شونیز اشق مکد ثلثه دراهم ینقع اشق
بالخل ویعجن به الادویة ویقرص منه درهمان ویسقی کل یوم قرصة بالسکنجبین
العسلی او بماء الاصول طلاء لذلک ورق السداب عشرة دراهم
بورق ملح ثلثة فونج یابس ثلثه اشق سبعة یسحق ویخلط بخل خمر ویطلی
علیه        ضماد نافع اشق درسرکه حل کنند وبشکل کوسفند دران
در سرشند وضماد نمایند        سماق وکندر مثل هم بسرکه طلا کنند
وانجیر درسرکه بجوشانند ضمادی نیک است زراوند طویل کوفته بسرکه

گشن

۹

سرشته بر صلابت طحال طلا نمایند        بدانکه ورم سپرز
بیشتر سوداوی بود و بعد ازان دموی لیکن بزودی بسودا
مستحیل گردد و بلغمی وصفراوی اندک ونادر بود بسیار اورام
در زیر سپرز عارض شود وفرق میان باد و ورم آنست که اگر
دست بر ورم مالند درد زیاده گردد و باد سکینی یابد و باشد
که آواز قراقر مسموع شود اما دموی علامتش درد در جانب
سپرز و حرارت و تشنگی و تب گرم و اشتداد ربعی و تب یا باشد
قاروره و گاه باشد که در موضع سپرز سرخی پیدا شود علاجش
فصد باسلیق و استعمال بخیار چنبر و آب کاشنی و سکنگور زد
وضمادهای خنک و غذا آب جو واشربه که در اورام جگر مذکور شد
واما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و تب تیز و اشتداد

66

عنی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی امیخته علاجش اسهال
بطریق ورم صفراوی جگر و اما بلغمی علامتش زیادی حجم سپرز و
اندک دردی با آن و سپیدی روی و زبان و تهبج چشم و حوالی
ان و سفیدی بول و سیاهی براز بود علاجش تنقیه بلغم و تضمید
سپرز بتخم اسفند که حرمل گویند کوفته با خاکستر درخت انگور
و سرکه و روغن گل جمع کرده و اما سوداوی علامتش صلابت
سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس
منقطع و سرعت نبض و دو شریان که بر دو جانب حلقوم است
چنانکه ببصر دریافته شود و لاغری بدن علاجش اگر غلبه خون بود
فصد باسلیق و اسیلم زنند پس سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ
افتیمون و تضمید بسرکه و سداب و فوتنج و بیخ سوسن کبود و اشق و قرص کبر


و قرص ابرساب سکنجبین سیر که کبر دادن اما با درد سپرز از سردی
مزاج سپرز و غلبه سوداوی ان میباشد علامتش ثقل و درد زیر پهلوی
چپ و ورم غیر صلب چنانکه اگر دست بر وی نهند و برند درد نشنید
و قراقر کند و جشا بر اید علاجش ماء الاصول که در وی تخم فنجنکشت
و سداب کرده باشند و سفوف سپندان دادن و برتشنگی
صبر کردن بغایت مفید بود و نهادن محجمه النار و کمادها و ضمادهای
محلل مناسب بود
در امراض جگر و سپرز
جهت کسی که درد جگر داشته باشد بگیر داسارون فطراسالیون
تخم الجزر فقاح اذخر لعاف الکرم افتیمون از هر یک دو درم
شحم حنظل تخم فنجنکشت بیخ لسان الحمل تخم لسان الحمل تخم هلیون
پوست بیخ غار غافث از هر یک یکدرم و نیم راسن بیخ خشک کرده


فلفل زیره کرمانی سنبل الطیب بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک
یکدرم بادام شیرین بادام تلخ اصل اللوف الجعده و السبط غاریقون
بابونج از هر یک یکدرم و نیم جگر گرگ خشک کرده ده درم تخم
کرفس انیسون افسنتین حی العالم از هر یک سه درم حب الآس
ده درم سادج هندی مصطکی از هر یک دو درم فستق البقر حلبه
شیر خشک کرده ناردین رومی فو از هر یک دو درم و دو
ثلث عصاره ابهر باریس بیست درم هلیله زرد مثله قنطوریون
دقیق مرصافی میعه یابسه میوسابیله از هر یک سه درم حب البلسان
زعفران از هر یک یکدرم و نیم ریوند چینی پانزده درم جعده سه درم
تخم حلبه تخم مر و عصاره سوسن از هر یک دو درم تخم خیار زه
تخم خیار بالنگ تخم خربزه از هر یک پانزده درم بزر خس و رق




نفسانی بغایت مفید و موثر است و از چیزی گزنده و سوزنده
فم معده را میباشد چنانکه از قی زنجاری و خوردن چیزها تیز
حادث شود علاجش قی کردن بسکنجبین و آب گرم و
شراب لیمو باز رشک دادن سبوس و از گرانی طعام
بسیار و غلیظ میباشد علاجش قی کردن با آب گرم و بلعی
را با آب شرب و سکنجبین عسلی و از بادها غلیظ میباشد
علاجش ماء الاصول و کلکف مقوی بمصطکی و انیسون دادن
و شبت و بابونه و پودینه بر فم معده طلا کردن و روغن
مصطکی و روغن شبت مالیدن و از ورم جگر میباشد و ذکر
آن بیاید و از خشکی میباشد علامتش انکه در معده خلطی یا ثقلی
یا بادی یا حرارتی نبود و بعد از استفراغات و تنها گرم بسیار

عارض شود علاجش شیر و روغن بادام خوردن و در معده
مالیدن غذا آب جو و مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناج اندا خته
قند و نبات سفید با آب هندوانه و لعاب دانه بهی و اسبغول
نافع بود **در اورام معده** بدانکه آماس معده از خون
و صفرا میباشد علامتش تب و حرارت در معده و درد و ظهور
ورم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها علاجش
فصد باسلیق کردن و آب انار ترش و شیرین دادن و آب جو
و شراب الو و تمرهندی و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی
و سکنکور زرد و در ابتدا ضماد از آرد جو و برگ خرفه و لسان
الحمل و آب بهی و سیب کنند و بعد از چهار روز گل خطمی با آن ضم کنند
و چون حرارت تسکین یابد ضماد از بابونه و اکلیل و گل سرخ و گل خطمی
کنند

کنند و با اشربه مذکوره آب بادیان و آب کرفس در افزایند
و از بلغم میباشد علامتش تب آهسته و بسیاری آب دهان
و سقوط شهوت طعام و باد کرفتن معده بی آنکه محکی در زیر
دست آید و سپیدی روی و زبان و بهیج علاجش ماء الاصول
با آب گرم دادن و غذا نخود و ماش مقشر و شهوا بداخته و مدا
کرده اما جرم شهو ندهند و بر آب آن اقتصار نمایند و روغن
گل و اندک سرکه با هم در معده بمالند و بعد از چند روز سعد و
سنبل و خاکستر چوب انگور با سرکه و گلاب سرشته ضماد کنند
و اگر تحلیل نیابد بر فق استفراغ نمایند با سهال فلوس خیار
چنبر بخیرم در آب گرم حل کرده و صاف ساخته با آب بادیان
بتا و تخم کرفس ۲ و گلقند آفتابی ۱۰ آچند صباح بدهند و از سودا



میباشد علامتش صلابت و محکی ورم با افکار فاسده و بد خلقی
و در کو افتادن چشم و ضنگی روی علاجش ماء الاصول و روغن
بادام و فلوس خیار چنبر با آب بادیان و آب کرفس دادن و ضماد
از حلبه و کتان و بابونه و گل سرخ سازند و اگر تحلیل نیابد ایارج مقوی
با فیتون و غاریقون دهند و ضماد از اشق و مقل و تخم کتان کنند
و سنبل و سعد کنند **در امراض روده و مقعد در اسهال**
بدانکه هر اسهالی که بود یا از ماکولات بود و یا از اعضا و از هوا نیز گاهی
میباشد چه هوای جنوب و بلاد جنوبیه سبب اطلاق میشود اما آنچه
از ماکولات بود از ادویه مسهله میباشد که قوت او در معده یا روده
ماند علاجش اسبغول بریان و بر روغن گل چرب کرده بشراب
سیب دهند و از بسیاری خوردن که موجب تخمه شود یا چیزی
مزلق

مزلق مثل الو یا غذایی که خوش طعم شود و با بعد شهوت خورده شود
یا نفاخ بود و تولید ریاح کند و آن مانع استمال معده بود بر غذا
پس ناهضوم بماند و موجب اسهال گردد علاج این مجوع یکشبانه روز
غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف و سریع الانهضام و ضعیف
دهند و معده را بحسب خصوصیت مزاج تقویت کنند اما آنچه
از اعضا بود جمیع بدن میباشد و این را اسهال بدنی گویند بسبب
اجتماع فضلات از ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت
و سکون و امتلاء بدن میباشد یا از جنس استفراغی که عادت
بوده باشد علامتش تقدم این اسباب و ضعف یافتن از آن علاجش
تنقیه بفصد و اسهال اگر بدن قوی باشد و ریاضت و حرکت
و دلک و حمام متعرق و از غلبه صفرا میباشد در بدن و علامت

وعلاجش در اسهال مراری خواهد آمد و بر سبیل بحران میباشد
و منع کردن این مجموع خطر باشد و بسبب ذوبان و گداختن اعضا
میباشد و این در عقب حمیات و قیه عارض شود علامتش التهاب
و حرارت و نتن براز و اختلاف و عدم علامت آفتی در عضوی که
موجب اسهال گردد و اگر ذوبان لحم شحمی بود صدید غلیظ و چرب
بود و در آخر مثل شحم مشابه القوام گردد و ذوبان لحم نیز در اول
صدیدی بود اما چرب نبود و در آخر مشابه القوام گردد و از
عضوی غیر متعاین میباشد و این مدتی بود و سببش انفجار دبیلی بود
در عضوی از اعضا حتی که از صدر و سینه نیز باشد علامتش تقدم ورم
دران عضو و وقوع لرزه و قراشاله نافض و قشعریره گویند علاجش
قند و گلاب با بشره تخم خیار دین با سکنجبین یا شراب زرشک بحسب احوال



غذا آب جو مرغ جوزه انداخته و چون قی پاک کرد و گل ارمنی و
طباشیر و خون سیاوشان و گل سرخ از هر یک یک جزو تخم کاسنی
دو جزو مجموع کوفته و بیخته یک مثقال با شراب سیب و به دهند و موضع را
بقوابات ضماد کنند و در آب جو مرغ اضافه نمایند و اگر حرارت نبود
بکار حاجت نبود و غیر مدی باشد چنانکه فضله مجتمع میگردد در یک
عضو با زیاده و چون ممتلی گردد باسهال مندفع گردد و علامت آنکه
دران عضو دردی ظاهر شود قبل از اسهال و بعد از آن خفتی و راحتی
پیدا آید و معرفت نوع خلط بلون براز و بادوار درد عضو و
اسهال حاصل توان کرد و اگر غب بود صفراوی باشد و اگر ربع
سوداوی و اگر مواظبت رطوبت و این نوع اسهال را دور
البطن گویند و اگر دوری نباشد بل دایم بود و در بعضی اوقات



قوی تر شود آن خلط فاسد در خون است علاجش تنقیه بدن بود
از خلط غالب و تعدیل مزاج با یوافق و تقویت آن عضو که در و مجتمع
میشود و بضمادات و از عضوی معاین میباشد مثل دماغ و معده
و جگر و سپرز و زهره و روده اما از دماغ و این را اسهال دماغی
گویند بزود آمدن نزله و اف و غذا در معده باشد علامتش آن
بود که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند کرت بجای
بنشیند پس ساکن گردد با علامات نزله و فساد مزاج دماغ
علاجش بر قفا تکیه نکند و بالین پست کند و پیش از آنکه عادت
از خواب برخواستی و مجالس نشستی بود بیدار کنند و قی فرمایند و
آنچه قی بر نیاید و در معده مانده باشد و فرو آمده باشد بچیزی مزلق
دفع باید کرد مثل تخم ریحان یا تخم بارتنگ یا تخم مرو یا اسپغول با شراب

سیب

سیب یا قند یا شراب صندل و دوا، قابض که اسهال باز دارد
نشاید دادن و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانکه در باب اول گذشت
اما از معده و این را اسهال معدی گویند از ضعف ماسکه بسوء مزاج
یا باز ماندن ماسکه از کار خویش بسبب ملاست سطح معده
از رطوبتی میباشد علامتش بیرون آمدن طعام بی تغیری و احساس
بثقل و فرو آمدن آن بر مثال سنگی که از بلندی ساقط میگردد
علاجش قی کردن و جوارش خرنوب و کندر خوردن و از ضعف
قوه هاضمه میباشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود یا از بسیاری
باد در معده یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده حجاب گردد
و هاضمه از کار شود و باز ماند علامت ضعف هاضمه و ثقل طعام بر معده
و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن لکن بوقت خود نه بسرعت چنانکه

در ضعف ماسکه مذکور شد علاجش سوء مزاج را بعلامت آن معلوم
کرده تبدیل کنند و باد را بترک چیزهای نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل
و رطوبتی را که علامتش غثیان و بسیاری آب دهان و شیرینی
و بیرون آمدن آن با براز ست قی با آب ترب و شبت و عسل کنند
و مداومت بر جوارشات مذکور نماید و از ضعف دافعه میباشد
و این بغایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه
از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و آنچه دفع کند منهضم بود علامت
ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دو ساعت در نماند و
سبب آن پیوسته بود علاج بچیزهای تر باید کرد و از کثرت صفرا در معده
میباشد علامت و علاجش در اسهال مراری بیاید و از بلغم شور
میباشد علامتش شوری دهان علاجش قی فرمایند و کلقند مقوی

بمصطکی

بمصطکی یا بشراب بهی یا شراب لیمو دهند و از بثرات و جوششی و
قرحه و ریش معده میباشد علامتش جوششی دهان و خشکی و حرارت
و الم بعد از تناول طعام در معده احساس سوزشی و دردی شود و چون
طعام بگذرد تسکین یابد و در براز صدید و زرداب رقیق آید علاجش
اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند غذا آب جو بریان کرده و عدس
و برنج شسته و بزر خشخاش و هر روز دو درم اسبغول بریان
کرده و یکدرم صمغ عربی و دو درم روغن گل بشراب صندل بدهند
و اگر بعد از هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان
دهند بشراب بهی و از باطل شدن فعل معده میباشد و سبب آن خلطی
اکال بود یا شراب سموم حاره یا ورمی گرم که حادث شود در معده مثل
قلقوبی و جمره علامتش بیرون آمدن طعام غیر منهضم بی سببی از اسباب



مذکوره علاجش معده را بقابضات قویه ضماد کنند غذا آب جو بریان
کرده اگر حرارت بود و الا شوربا گوشت سبک و برنج و گفته اند
ضمادی که از شبت تازه و نان میده خشک کرده سازند انبات فعل
معده کنند اما از جگر و این را اسهال کبدی گویند فرق میان اسهال کبدی
و معدی آنست که در کبدی کیلوسیه و فعل معده تمام بود و در معده ضرری
نباشد قی و ریم میباشد سببش انفجار دبیله علامتش تقدم ورم و تب و فصل
و قشعریره علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر باشربه و ضمادات مناسب
کردن غسالی میباشد یعنی مثل آب غساله گوشت تازه بود سببش
ضعف جگر بود بسبب سوء مزاج ساده یا ورمی سوء مزاج را بعلامات آن
معلوم کنند و دفع گردانند و ورم و سده خود بعینها مذکور گشت تحقیق
کرده علاج فرمایند و گفته اند که غسالی صعب بود بر منفی را بل شود شک نیست

که گاه گاه

که گاه گاه از برودت و رطوبت بود و هر اینه مناسب خواهد بود و موی
صرف میباشد و این را ذوسنطاریا کبدی گویند سببش یا یبوست اتصال
جگر بود علاجش قرص طباشیر و گل ارمنی و خون سیاوشان غذا از زرده
نیمبرشت یا امتلا جگر علامتش امتلاء بدن و احتباس سیلان معتاد
و عدم علامات سحج از درد رودها و خروج متدارک و معالجی علاجش
رگ اکحل زنند و مادام که بیمار ضعیف نشده باشد قابض ندهند و
چون ضعف پیدا آید محاجم بر مواضع کثیر از بدن نهند و قوابض
استعمال کنند صفراوی میباشد سببش امتلاء از صفرا بود و دفع
دافعه صدیدی میباشد سببش احتراق خون جگر بود و مشابه دردی
میباشد و این از انبی ردیه بود و از انفجار سده یا احتراق
شدید و علامت و علاج انبی ری مذکور شد و علامة انفتاح و احتراق

وصدیدی وصفراوی آفت که با آن علامت سحج بنود ومختلط بود

به براز ومریض را از خروج آن راحت حاصل شود ودر وقت خلا

معده بیشتر بود وچون غذا خورده شود ساکن کردد علاجش قابضی

بدهند که خوف هلاکت عاجل بود دبل بتعدیل مزاج واخلاط با آب

جو واشربه بارده مطفیه که دران قبضی بسیار نبود مثل شراب زرشک

وغوره وانار وریواج اهتمام نمایند ودرین نوع اسهال خوف سحج هست

پس تخم روف واسبغول بریان کرده در بعضی اوقات با اشربه

میدهند وگاه باشد که در بعضی اسهالها گبدی پارها جگر بیرون

آید وعلامت آن بود که برانش لهند که اخته نشود وکیلوسی میباشد

سببش ضعف جاذبه جگر بود علاجش اسهال کبدی وگاه بود

که اندکی لسبزی زند بواسطه وقوف در ماساریقا وقلت خون در بدن



ولاغری وزردی رنگ با سبیدی آمیخته بعلامة مزاجها سوء مزاج

مضعف معلوم کنند واکثر آن از برودت ورطوبت بود وتعدیل

وتقویت جگر نمایند وخلطی میباشد از سده که عارض شود در عروقی

که معروفست بجداول علاجش ثقل در جانب راست ولاغری و

فساد لون علاجش تفتیح سده بسکنجبین بزوری وشراب دینار

اما از ملی از امتلا سودا وبسیار آمدن آن بمعده بود وعلامتش غلبه

اشتها وسوزش فم معده وبدمزگی دهن وسودا وتر علاجش

اگر قوت قوی بود فصد باسلیق واسلیم باید کرد وبمطبوخ افتیمون

استفراغ کرد وفم معده را قوت دهند وسپرز را تکمید کنند وحجامت برانش

بزنند اما از مرارت هرگاه که صفرا از زهره به روده از آن آید که

جهت دفع ثقل ولذع حدت آن بکار آید اسهال حادث شود علامتش



وقوع آن در عقب تبها غب ومحرقه یا در عقب خوردن شراب

کهنه علاجش اگر صفرا بسیار بود تنقیع هلیله زرد وتمر هندی وآب

انار بتکرار تنقیه کنند بعد از آن قرص طباشیر وسفوف حب الرمان

وشراب بهی وبزرگ دهند غذا دوغ سنگ تاب وآهن تاب وآب جو بریان

کرده وبرنج وسماق با انار دان واگر ضعف بود تیهو یا مرغ جوجه نیم بریان

کرده در انداخته واگر بریان کنند ودر وقت کردانیدن آن سماق

برمیزند میت ید واما از روده واین را اسهال معوی گویند با اکثر

اسباب که در معدی گذشت تواند بود واز بثور سطح داخل بود علامتش

بیرون آمدن صدید با طعام غیر کامل الانهضام وصلاح معده و

احساس درد در وقت مرور طعام بر روده علاجش فصد اگر مانعی

نبود وآب جو بریان وبرنج وروغن گل برجکانند وشراب بهی بتخم



خرفه وگل ارمنی وصمغ عربی چنانکه در معده گذشت وباب اللسان الحمل حقنه

کنند وترک ترشیها صرف کنند واز بثور سطح خارج میباشد ودر بی

صدید نبود ودرد بجا بالا وزیر وراست وچپ میل کند علاجش بعضی

تسکین حرارت وبرک خرفه وسنگ توتراشه لدوی تر ضماد کردن

واز مواء کرم اجتناب نمودن واز رطوبات فاسده که در روده جمع

میشود میباشد علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام

وحسن حال معده علاجش تنقیه تقی واسهال پس سفوفات وأقراص

قابضه واز ترهل وسستی وسوء مزاج سرد وتر میباشد که قوت

ماسکه را ضعیف کرداند علامتش انچه در رطوبی گذشت غیر خروج

رطوبات علاجش جوارشات قابض که در معدی مذکور شد و

از ضعف امعا میباشد چنانکه اعصاب را که بدان آماده از حس فلج

استرخای عارض شود و سبب امتلاء آن اعصاب یا مبدء آن اعصاب یا
ضربه و سقطه که عارض مبدء آن شود و علامات فالج و تجنیس علاجش و این (علامتش)
قسم اسهال بغایت قلیل الوقوع است و از انفتاح عروق در امعا
اسهال دموی حادث شود و این را ذوسنطاریای معوی گویند در
رودها، غلاظ بود و در رودهای رقاق، و اینکه رودها شش است و
اسامی آن این است اول که متصل معده است اثنا عشری است پس صایم
پس دقیق و این هر سه را امعاء رقاق گویند پس اعور و قولون و مستقیم
و این هر سه را امعاء غلاظ گویند اگر انفتاح عروق در رودها غلاظ بود
علامت فرود آمدن براز بود و اول با خون و آخر بی خون بی آنکه علامت آن
باشد و اگر در امعاء رقاق بود علامت اول نزول غایط بود و پس نزول خون
رقیق و کف ناک با قراقر و باد و علامات اسهال کبدی شود و از حرارت

ولشنگی

و تشنگی و تغیر رنگ روی و ثقل جگر و علامات سحج نیز شود و علاجش
فصد کنند اگر خون غلبه بود و رب به و غوره و ریواج و سیب و
حب الاس با شیر آب انبها با گل ارمنی و خون سیاوشان و صمغ عربی
بریان کرده دهند غذا برنج بجوشانند بریان کرده و صمغ عربی بر ریخته
یا زرده نیم برشت و باجه و صمغ بریان برریخته و حقنه قابضه از مقل
برنج و حب الاس و گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان در آنجا حل
کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود بغایت مفید است

**فی علاج الاسهال** قرص مسعود جهت
نفث دم و اختلاف آن بگیرد گل ارمنی گل مختوم قرط طراثیث
طباشیر از هر یک دو درم بزرالحماض بریان صمغ عربی گلنار از هر یک چهار درم
نشاسته گل سرخ از هر یک سه درم زعفران تخم کرفس سماق مصطکی از هر یک



یکدرم مجموع کوفته بلعاب بزرقطونا قرص سازند شربتی از یکدرم
تا دو مثقال در سایه خشک کنند و استعمال کنند تحفه عباسیه حبی که طبع به بندد
و پیچش شکم را و ضعف معده را نافع بود بگیرد پوست انار ترش مازو اجزا
برابر بکوبند و به بیزند و بجوشانند بسرکه خمری تا منعقد شود و بعد از آن
از بالای آتش فرود آورند و سرد کنند و حب سازند هر یک بقدر فلفل
شربتی بوقت حاجت ده حب تا پانزده حب تا بیست حب بقدر حاجت
با آب سرد بیاشامد نافع باشد تحفه عباسیه جهت حرارت معده با اسهال
دایمی بگیرد دانه مویز کوفته یکرطل دانه مورد کوفته نیم رطل خرنوب
پنجدرم گلنار کندر کزمازک رسان از هر یک پنجدرم با قند معجون سازند
معمول لع، تحفه حکیم کهنه مجرب تا بخواه ده درم و قاقیا کندر فوفل
و از هر یک پنجدرم مازو عدد پوست انار اندکی و اگر خلط زیاده باشد

بوسن

پوست انار و مازو اندک زیاده کرد اند بغایت نافع است حب
نافع جهت کسی که اسهال مفرط داشته باشد شکم را فی الفور به بندد و مجرب است
افیون جزو سماق و رد الطرفا طباشیر اقاقیا از هر یک چهار جزو بلعاب
بزرقطونا کنند شربتی سه جو سماق و آب او هر یک بعده
موافق باشد آرد اشتها را شکم ببندد و کند بریش روده
بر تشویش ذوسنطاریا را جهت قبض شکم فی الفور
در ساعت مجرب است و نظیر ندارد در اسهال هر اسهالی که باشد
افیون یکدرم اقاقیا دو درم کزمازک سماق حب الاس از هر یک
چهار درم کوفته و بیخته بصمغ عربی سرشته حب سازند شربتی نیم مثقال بود
تریاق الذهب مرجان کهربا عقیق یشب تاج طباشیر طراثیث
کشنیز خشک بهمن سفید بهمن سرخ صندل فوفل سعد زنبره کرمانی

مدبر مصطکی کرویا فاردینی گل ارمنی شادنج علسی مغسول صمغ عربی
ارد کنار آرد سنجد کزمازج و دانه عناب بریان کرده پوست بیرون
بسته دانه انکور از هر یک سه درم مروارید ناسفته عود خام بزر البنج
از هر یک دو درم تخم خرفه حب آس سفید از هر یک پنج درم دانه مورد
مازوی سبز از هر یک سه درم مجموع کوفته و بیخته با رب به و رب سیب
و رب مورد جمع شده ورق نقره ده عدد اضافه کنند با یک درم با نوع آبست
دوا مجرب جهت اسهال الدم آمله کلنار تخم مورد پوست بیخ الجبار کزمازج
از هر یک یکدرم کوفته کشانند و صاف کنند و با رب به بقوام آورند
حبی که اسهال خونی ببرد مازو ثمرة الطرفا افیون مساوی کوفته و بیخته
با آب صمغ حب سازند شربتی دو دانگ اغراض حبی که اسهال بلغمی بازدارد
بگیرند مرفه چند بکسترا افیون مساوی حب کنند مقدار فلفلی شربتی



باهفت حب با آب سرد و کودک را دو حب یا سه حب با چهار یا پنج
اغراض حبی دیگر جهة اسهال بلغمی بکیر و افیون سندروس کندر زعفران
مرصافی حبها کنند بقدر نخودی شربتی دو نخود اغراض طلا جهة اطلاق
گاهی که با تب و حرارة باشد گل سرخ صندل سفید و سرخ گل ارمنی
فوفل عفص کعک بکوبند و با آب سیب و با آب به و با آب مورد بشکم
طلا کنند منقول بر الحفه طلا جهت اطلاق سک اقاقیا سعد مر
کندر کعک جوز السرو عفص ورد رامک طین ارمنی جاورس
عدس بلوط کلنار بزر البنج صندل بکوبند و بپزند و بشراب کهنه یا با آب
مورد یا با آب به بر شکم طلا کنند دوا جهة نزف الدم با اسهال بکیرد
کزمازج و افیون مازوی محرق مطفی بسرکه اجزا مساوی شربتی دو
دانگ اغراض سفوف جهة انحلال طبیعت گاهی که سبب آن از



فساد معده و سردی باشد کمونی مدبر بسک قرظ جلنار گل ارمنی از هر یک
پنج درم کندر سه درم دارچینی سعد از هر یک چهار درم حب الآس
ده درم بکوبند و بیزند شربتی سه درم سفوف سازند قرص الجبار
جهة سحج بغایت سودمند بود بیخ الجبار چهار درم ورق گل سرخ صمغ
عربی کهربا از هر یک سه درم فستق گل ارمنی بسد طباشیر رب السوس
کلنار از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته و بیخته برب مورد
قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود شربت الجبار با آب بارتنگ
عظیم النفع شمرده اند هر عضوی که خون از و آید و گفته اند که الجبار حابس دم
بود و قابض طبع شود و رساله علامه در امراض مقعد از برای خلفه تخم
خرفه بریان کرده چهار مثقال بیخ الجبار دو مثقال صمغ عربی دو مثقال
مازو یک مثقال با آب خالص قرص سازند سفوف الجبار بیخ الجبار نیم



مثقال خون سیاوشان دو دانگ گل ارمنی یکدانگ و نیم طراثیث
یکدانگ و نیم صمغ عربی بریان کرده دانگی کشنیز دانگی فستق بریان
کرده دانگی زعفران طوحی سفوف نمایند ضماد مفید اگر با آن
حرارت عظیم باشد آرد جو با آب مورد و ترتیب شسته و بر معده و شکم
طلا کنند ایضاً یا نان خشک کهنه بکوبند و بسرکه تر شسته و بر آن نهند
و اگر گرمی سخت با آن ضماد نباشد اقاقیا پوست انار ترش عصارة
لحیة التیس از هر یک پنج درم سماق پیست جو از هر یک ده درم
با آب مورد و به و سیب همه با هم یا بعضی سرشته ضماد کنند نافع باشد
طلا جهة خلفه و اسهال بکیر جوز السرو سعد کندر اقاقیا عفص
سرخ گل رامک صندل گل ارمنی جاورسی ارزن کعک عدس مقشر
بلوط جلنار بزر البنج بکوبند و بیزند و با آب مورد معجون سازند

یا با آب به وطلا کنند بر شکم و معده ترآناوی **ضمادی** که زلق الامعا
بلغمی باز دارد بگیرد لادن سعد مصطکی اذخر قصب الذریره مرزنجوش
نام از هر یک پنج درم عود خام جوز الطیب قرنفل از هر یک ده درم
کوفته و بیخته با آب مورد یا با آب برگ سرو تر سرشند وطلا کنند
**ضمادی** که اسهال صفراوی باز دارد بگیرد برگ مورد برگ سیب
برگ گل سرخ گلنار صندل مازو سک رامک لادن سماق اقاقیا
حضض اجزا مساوی کوفته و بیخته با آب به و با آب برگ رز ضماد کنند
نافع باد **شراب** نافع جهت اسهال دم با ضعف معده رب به یک مثقال
گلنار کزمازو صندل سفید آمله تخم مورد از هر یک یک مثقال گلاب بیست
مثقال قند سفید بیست مثقال بطریق معهود شربت سازند مقول
قال ابن المدور المعری رایت بعشر المحنی ستی النصف درهم باکرا

والصف

والنصف درهم ینام علیه سقیا بارد فعلا عجیبا فی الاسهال
اذا کان مع حرارة والتهاب ورقة اخلاط ویقطع الاسهال المختلط
والدموی و موضعا به فی ذلک مجرب منقول از رساله سرکین خوک
اگر در شب صاحب اسهال دم دود کنند فی الحال ببندد
**شیاف** عجیب جهت زحیر و درد آن و بیخوابی زعفران لبان دم
صمغ عربی حضض اجزا برابر افیون دو برابر شیاف کرده بخود برگیرد
و صبر کند **حب زحیر** مجرب است بگیرد آجر را و گرم کند و شراب
بروی افشانند و زیره و کشنیز کوفته بروی افشانند و مقعد را
بخار آن دارد هر روز سه نوبت **سفوف** جهت حبس طبیعة در
حال هرگاه باشد اسهال بسبب فرو آمدن مادهٔ صفراوی در معده
والمعا بگیرد سماق سه درم حب الاس هفت درم مازو پوست انار



از هر یک چهار درم شلهٔ مطبوخ سه درم مجموع کوفته و بیخته شربتی
یک مثقال با آب برف **حب زحیر** مجرب است بگیرد آجر را و گرم کند
و شراب بروی افشانند و زیره و کشنیز کوفته بروی افشانند و مقعد را
بخار آن دارد هر روز سه نوبت **جهت** اسهال کودکان کاهی
که دندان بر می آورند بگیرد خشخاش و حب الاس و کندر و سعد
از هر یک نیم درم نیک بسایند و در شیر مادر شی حل کرده بدهند
**قرص** دیاسقوماطون سودمند بود جهت مغص و اسهال
بسیار و زحیر و ریش روده و اختلاف دم و نزف و فساد
هاضم و ضعف آن و این بسیار نفع کند انیسون تخم رازیانه از هر یک
چهار درم نانخواه تخم کرفس از هر یک سه درم سنبل مرسلیخه
افیون از هر یک دو درم مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی

قرص

قرص سازد هر یک قرص نیم مثقال در سایه خشک کنند و بعد از
شش ماه استعمال کنند قوت وی تا دو سال باقی میماند
**قرص لبه** سودمند بود جهت اسهال دم و قذفه بگیرد لبه
ده درم لبان گلنار اقاقیا از هر یک چهار درم صمغ عربی یکدرم
دارچینی نیم درم بکوبند و بیزند و بسفیده تخم مرغ قرص سازند قرصی
یکدرم در سایه خشک کرده استعمال کنند قوی تر وی تا دو سال
بماند **حبی** که شکم ببندد و قطع اسهال دم کند بگیرد سماق
دو درم مازو یکدرم پوست انار نیم درم بکوبد و ببیزد و با آب
حب کند و در سایه خشک کند و در شیشه نگاه دارد و بوقت
حاجت استعمال کند شربتی دو درم و بعد از آن زرده تخم مرغ
نیم برشت بسر که پخته بخورد نافع بود **در قولنج** چون اکثر وقوع

این مرض در روده قولون می باشد نام آنرا از آن استسقای کرده اند

از باد غلیظ میباشد که در میان هر دو طبقه روده ها بماند و چنان

محسوس کرد که کویا روده را بجوالی دوز سوراخ میکنند و این

با وجود نرمی طبیعت میباشد علامتش قراقر و انتقال درد از

موضع بموضعی و تقدم غذا ها است و بادنا ک علاجش شیاف وحیوها اجو

وحقنه که طبیعت فرو آرد و باد بشکند والبته باید که لوله محقنه

دو سوراخ داشته باشد و این نوع را قولنج ریحی کویند و از ثقل که در

امعا، محتبس کرد د میباشد و این را قولنج ثقلی کویند و سبب احتباس

آن یا اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا صفرا محی یا خشکی ثقل و نباد ق

شدن آن از خشکی طعامها یا اندکی آن یا حرارت روده ها یا بیوست

یا ذبها بحس آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از کرم

رنج

رنج وحرارت یا حرارت هوا علاج همه اول تسکین درد است که باد ها

و در آب کرم نشاندن و بعد از آن استعمال حقنه که شکم بیاورد

حقنه جهة ریحی و ثقلی بلغمی و سوداوی هذا انیسون بیخ درم سداب نیکی

ده درم تخم کرفس پنج درم زیره و بادیان از هر یک سه درم بابونه

یک کف کل خطمی یک کف مغز کاجیره ده درم حلبه تخم کتان از هر یک

سه درم در یکمن و نیم سیر آب بجوشانند تا به پانزده سیر باز آید

بپالایند و دو درم نمک و دو درم فلوس خیار شنبر در

آن حل کنند و صاف کردانند و ده درم روغن کنجد اضافه کرده

بولکرت نیم کرم حقنه کنند حقنه که در حرارت استعمال کنند

عناب آلو از هر یک پنجاه عدد بنفشه ساق نیلوفر از هر یک ده درم

جغندر یک دسته بادیان سه درم کل خطمی یک کف در یکمن و نیم



آب بجوشانند تا بپانزده سیر آید بپالایند و ده درم فلوس

خیار شنبر و چهار سیر ترنجبین اضافه کرده صاف کنند و بدو کرت

نیم کرم حقنه کنند در بلغمی ما، الاصول و در صفراوی و حرارت شراب

بنفشه و نیلوفر یا تمر هندی ترش کرده بعرق بادیان دهند و تا کشاد

نیابد غذا ندهند و اکر ضرورت شود غذا دادن ما، اللحم و آب مرغ دهند

و بعد از کشاد اکر غلبه خلطی بود تنقیه کنند و از ورم جکر و سپرز و کرده

میباشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج آن چنانکه در موضعش مذکور

شد و خواهد شد استعمال نمایند و از ورم کرم روده می باشد

علامتش احساس ورم و تب کرم و غلبه تشنکی و قی صفراوی

و درد و پری رکها و کرانی و ضربان اکر دموی باشد علاجش

فصد و حقنه بارده و تلیین بشراب بنفشه و آلو و شیر خشت و فلوس خیار شنبر

ضمادها

ضمادها چنانکه در اورام معده و جکر مذکور شده اول طبیعت را

بیاورند بعد از آن بفصد و سایر تدابیر اشتغال نمایند و از

تواء روده ها میباشد و سبب التواء پاره شدن رباطات امعا

بود و بواسطه حرکت عنیف یا فتق و فرو د آمدن بکیسه

خصیه علامتش حدوث آن بعد از حرکت عنیف یا سقطه یا فتق

و احساس نزول آن بکیسه علاجش درست در شکم مالند بر فتق

و هموار و تحریکات مختلف دهند تا بجای خود باز رود و از دیدن

و کرمهای بسیار میباشد بعد از تلیین طبیعت بدفع آن سعی

نمایند چنانکه مذکور کردد **در معالجات امراض**

**امعا** تخم اسفیوش جهت قولنج صعب که ادویه در آن تاثیر

نکند چون کوفته بعسل بسرشند و حب سازند بقدر نخودی

ویک حب از آن فرو برند و از عقب آن آبی که بوره ارمنی در آن
جوشیده باشد گرم بخورد و قولنج بگشاید ثوم در روده و قولنج را
نافع بود و چون تب با آن نباشد جدوار و قولنج را بگشاید حب المنتن
اگر سه درم کوفته بیاشامند قولنج را بگشاید و چون سه درم سنجی کرده
با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و بادی که
در روده بود تحلیل کند و حب القرع برون آورد حلبه اگر بسی
از طعام بادی بخورد شکم براند و خلطهای بد دفع کند حنظل هیچ
وی در حقنه قولنج را نافع بود خضض و نیم مثقال بیاشامند قولنج بگشاید
خیارشنبر قولنج بگشاید زبل الحمام در حقنه قولنج را نافع بود سداب
چون با شبت به پزند و بیاشامند مغص را ساکن کند و چون با زیت
بپزند و با آن حقنه کنند نفخ قولون و مستقیم را نافع بود و چون بیاشامند.

قولنج

قولنج ریحی را سود دهد غاریقون اگر با اندکی جندبیدستر بخورند
جمیع اقسام قولنج و ایلاوس را بگشاید فرفیون قولنج را بگشاید دانه
قیراطی یا دانگی و اما مرکبات نافع در قولنج جوارشن کمونی جوارشن
افیتمون جوارشن سفرجلی مسهل برشعثا سجزنیا صغیر و کبیر و
معجون باد مهره معجون خیارشنبر تریاق فاروق مثرودیطوس
تریاق اربعه تریاق ثمانیه ایاره فیقرا ایاره لوغادیا ایاره جالینوس
مخلص اکبر شراب دینار **حقنه** قولنج کمونی حلبه بزرکتان
حب القرطم از هر یک وقیه انجیر سفید ده عدد سداب شبت ورق
چغندر ورق کلم از هر یک دسته سبوس گندم دو وقیه بادام
تلخ نیم وقیه برگ خطمی ده درم عناب سپستان دانه بیخ مهک
وقیه ورق غار وقیه شش من آب بپزند تا حدی که دو من بماند



پس هفتاد درم ازین آب بگیرد و این صمغها در آن حل کند مقل
سکبینج از هر یک یکمثقال اشق یک درم جاوشیر یک درم ملح نفطی
جندبیدستر از هر یک نیم درم فانید و عسل از هر یک دوازده درم
روغن کلکلانج ابکامه از هر یک هفت درم پیه بط پیه مرغ خانگی
از هر یک نیم وقیه **شیاف** قولنج سکبینج نمک هندی اشق
مقل محموده حب النیل بوره شحم حنظل تخم بید انجیر جاوشیر صمغ
را در آب حرمل یا آب سداب حل کنند و باقی اجزا را با آن سرشته
شیاف سازند **حب الافاویه** بادها بشکند و طبع فرو آورد
و قولنج بگشاید و آروغ بر آورد و امراض بلغمی را نافع بود بگیرد
زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی از هر یک
یکمثقال سقمونیا هفت مثقال حبها کنند بقدر نخودی یک حب یک

مجلس

!

مجلس اجابت کند باد و آعراض **نسخه دیگر** زنجبیل قرنفل نارمشک
مصطکی از هر یک یکمثقال سقمونیا یک مثقال قند سفید یکمثقال حب سازند
**حقنه** مجربست جهت انواع قولنج الاورمی تخم رازیانه انیسون
تخم کرفس تخم شبت از هر یک چهار درم در یک رطل آب بجوشانند
تا به نیمه آید پس هفت درم بوره در آن حل کنند و ده درم شکر سرخ
و ده درم روغن شیرج با آن اضافه کنند و حقنه فرمایند نسخ
**حمول** انواع قولنج را بگشاید و بادها بشکند زیره کرمانی
ورق سداب از هر یک کف عرطنیثا دو درم بوره دو درم
بکوبند و بعسل معجون کنند و ابریشم پاره بخود برگیرد نجاست نافع است
**شیاف** قولنج در علاج قولنج ریحی که اجابت نشود این
شیاف را استعمال کنند که آزموده است در وقت بگشاید.

تربد سفید دو درم سکبینج یکدرم بوزیدان مثقله نمک هندی دو دانگ
سرگین مگس نیم درم زهرهٔ گاو یکدرم فانیذ نیم درم سقمونیا دو دانگ
جمله بکوبند و با یکدیگر بیامیزند و سه عدد شیاف کنند هر شیافی چند بلغا
خرما بروغن گل چرب کرده برگیرد و هر چند تواند صبر کند و بالش را
بر زیر سرین نهند و تنگ بران صبر کند تا کار کند و شکم براند و اگر
در شیاف قطران و لادن زیاده کنند حیض زنان بگشاید و درد پشت
و زهار را نافع بود شیافی که قولنج را بگشاید بگیرد سکبینج مقل
جاوشیر اشق نمک هندی شحم حنظل بورهٔ ارمنی سقمونیا تربد حب
النیل اجزا همه مساوی بکوبند و به آب سداب شیاف کنند یکی دو مثقال
نافع بود فتیله مسهله سود دهند بود حبه قولنج بلغمی و ریحی
بگیرد بورهٔ ارمنی شحم حنظل از هر یکی یکدرم آرد حنظل سفید سه درم

زنجبیل

بجوع را کوفته بشکری که بقوام آورده باشند بیامیزند و حب سازند
و استعمال کنند کرم خوری یکدرم از سکبینج با کف سازند در فصول
اعتدال ببرد نقرس و قولنج و دوار صرع و درد سر و
استسقا را المجرب العجیب للمغص الریحی اخذ کعب الحمر یحرق
و یسقاه صاحب المغص الریحی قال صاحب الکامل الحیا یشرب اسبوع
مع الثرید ینفع من القولنج من المجربات لوجع الظهر البارد والرطوبات
الاربعه درد زحیر زحیر حرکت روده مستقیم باشد بدفع
براز بر طریق اضطرار و بیرون نا آمدن الا اندک رطوبتی مختلط
با خون و گاه باشد که خون باشد صادق میباشد و کاذب میباشد
و علاج هر یک چند علاج دیگر است پس بتشخیص و تحقیق آن
اجتهاد مبذول باید داشت در صباح بیاشامند شی دهند از قند



و قدری سبوس با تخم شاهسفرم با تخم زوف بر ریزند اگر آخر روز
تخمها نیاید البته کاذب است علاج آن تنقیهای طبیعت بشراب بنفشه
و مانند آن و طبیخ پوست خطمی و بابونه که بیخ خشک و فلوس حاجت
افتد غذا ماش و عدس مقشر بشیرهٔ بادام و اسفاناج و اگر تخمها
آید غالب آنست که صادق است علامتی دیگر باید جست تا اعتماد توان
کرد زیرا که با وجود قبض و حبس ثفل در امعا ممکن است که از جانبی تخمها
بیرون آید خاصه اگر دیر بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از وقوع
این مرض قبض داشته یا نداشته و این شخص را در حال صحت غالب الاحوال
قبض می بوده یا نبوده و چون مقرر گردد که صادق است اگر از صفرا
بود علامتش بیرون آمدن آن بود با براز و سوزش و حرارت در مقعد علاجش
آب بهی و تخم زوف بریان کرده و هند غذا ما آب جو بریان کرده با برنج و با

کاورس

کاورس بریان کرده تخم خشخاش بریان کرده و سماق حبابی بسیار
ترش نباشد چاشنی داده و ضماد از پوست خشخاش و گل سرخ
و بزر البنج و گل خطمی و پوست انار ترکیب کرده بر شکم نهند و اگر بلغمی
که گفته آمد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش
بیرون آمدن آن بود با سایر علامات بلغم علاجش شراب حب
الآس و تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده غذا برنج با پیه گردهٔ بره و
بره بریان کرده در انار خفته و کاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند
و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و بر شیافها خورند و این
شیاف را بکار دارند حضض زعفران کندر صمغ عربی از هر یک
جزو افیون دو جزو مجموع کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و هر یک مثل
دانه سنجدی ساخته ریسمانی در آن کرده چنانکه چهار انگشت

یا زبادة آوخیه باشد استعمال میکنند چنانکه ریسمان آوخیه باشد
در اکثر اقسام زحیر مناسب بود و از سرما میباشد علاجش سپندان
سرما بمقعد علاجش علاج بلغمی و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و
بر زبانی حمام یا بر خشت پخته و خام گرم کرده نشستن و از
نشستن بر موضع صلب عارض میشود زرده تخم مرغ بروغن گل
سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم
نهادن مفید است و چیزها سرد مضر است و از ورم گرم در روده
مستقیم میباشد علامت آن حرارت و ضربان و ثقل در آن موضع علاجش
در آب نشانند که گل خطمی و خبازی و بنفشه در وجوشیده بود و گل خطمی
و تخم کتان و خبازی کوفته و پخته ضماد کنند نافع باشد انشاء الله تعالی
شیاف زحیر کاهی که درد بیقرار باشد فرو کنند دم الاخوین اقاقیا



افیون مر مکی لحیة التیس از هریک یک مثقال بکوبند و بآب لسان الحمل سرشته
شیاف سازند بقدر استخوان سنجد و خیطی در وی محکم کرده بروغن گل
و زرده تخم مرغ آلوده کرده بردارند نافع است انشاء الله تعالی ٥
**در مغص** درد روده ها را گویند از باد میباشد علامتش قراقر و نفخ
شکم و تمدد بی گرانی و سکون درد به بیرون آمدن باد علاجش شراب
ماء الاصول و کماد سبوس و نمک و در آب گرم نشاندن و از صفرا میباشد
علامتش خروج صفرا و تشنگی و لهب و سوزش علاجش شراب تمر هندی
و اسبغول و تخم لسان الحمل و از سوء مزاج گرم روده ها میباشد علامتش
علامات سوء مزاج گرم معده علاجش آب انار مر با اسبغول که بگلاب و
روغن گل زده باشند و از بلغم غلیظ میباشد علامتش گرانی و خروج بلغم
و تقدم معالجات آن علاجش تنقیه بلغم و حقنه و جوارشات و از دیدان



میباشد و ذکر آن کرده شود **در سحج** سحج ریشی روده را گویند
و این چنان باشد که بر سطح روده رطوبتی مثل آهار رانده و باشد
تا حدت و مضرت اخلاط که بر وی گذرد باز دارد و هرگاه اخلاط بر وی
بسیار گذرد سطح روده از آن رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط
ماثر گردد و ریش گرداند علامتش اسهال خون باشد و درد روده پس
اگر درد ناف و بالا آن باشد در روده ها بالایین باشد که امعاء
دقاق و امعاء علیا نیز گویند و خون با براز مختلط بود و این نوع از
باشد بسبب نزدیکی با عضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است
و اگر درد در زیر ناف بود در روده ها زیرین است که امعاء غلاظ
و امعاء سفلی نیز گویند اول خون بیاید بعد از آن براز و این سلیم تر بود علاجش
شیر را از آهن تاب کنند چندانکه مائیت آن برود و قدری صمغ عربی



دانسته و طباشیر بریان کرده اضافه کنند و بدهند و پوست
خشخاش نرم سوده یکدرم باده درم شراب حب الآس یا شراب
الجبار یا شراب سیب لعوق کنند و قرص طباشیر و قرص کهربا با اشربه
مذکوره بدهند اگر تشنگی غالب بود شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه
بدهند و تخم رزوف بریان کرده و اسبغول بریان کرده بروغن
گل چرب کرده در روده راست کن گرداند غذا برنج حسیش
بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و بدست مالیده بر ریخته
و زرده نیمبرشت بود و اگر ضعف بود تیهو و کبک یا جوزه بریان
دهند حب سحج کهربا دم الاخوین کشنیز خشک مرجان طباشیر از هر یک
سه درم و ربیت درم رب به بیرشته و لعوق سازند مثقال مع
**در دیدان** آنچه در است آن حیات گویند تولد آن

درامعا و قاق میباشد علامتش درد شکم و احساس حرکت آن
در وقت گرسنگی و غثیان و در خواب دندان در هم کشیدن و از دهن
آب رفتن و در روز دهان و لبها خشکی کردن و بدبویی و از اندک
سخنی خشم گرفتن و گاه باشد که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع
عارض گردد و آنچه حب القرع و کدو دانه مشهور است تولدش
در امعا غلاظ است علامتش آنکه گذشتن و بیرون آمدن آن و اگر
در حمام روند و صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن
چیزی خنک بر شکم نهند اگر بالا ناف جمع گردند حیات است و اگر
زیر ناف بود حب القرع است علاجش چهار روز در صباح قدری
شیر دهند و در ناشتا نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم
در صباح قدری بود و یا چیزی گران از جای نقل نمایند چندانکه بغثی

زدن

زدن مایل شود و بعد از آن از سفوف که ذکر خواهد رفت و شیر
باشربتی شوربه یکبار درکشند و تا نماز پیشین هیچ نخورد و بعد از آن
نخود آب خورد و اگر پیش از آنکه سفوف را بجهت مرکبات بالتد
شربتی در دهن نهند چنانکه آب آن بحلق رسد و متعاقب آن
یکبار دارو را درکشد بهتر بود و اجزا سفوف سرخس درمنه ترکی قنبیل
برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم ترمس تربد مجوف تراشیده و سقط
تخم حب النیل از هر یک نیم درم این همه یک شربت بود و آنچه شبیه است
بکرمی که در سرکه متولد شود و تولد آن در روده مستقیم بود علاجش
خاریدن مقعد و خروج آن با براز علاجش حقنه کردن با آب برگ شفتالو
با شونیز و ترمس و شحم حنظل و بته بدون تخم دانه زردآلو و دانه
شفتالو آلوده کرده یا بسرکه آلوده بصبر آلوده بردارند و از شحم



حنظل و شونیز که سیاه دانه گویند شیاف سازند و چون تولد اینها از
بلغم و رطوبت است از چیزها که مولد بلغم بود اجتناب نمایند و بعد از
تنقیه و دفع آن هر صباح بزناشتا قدری مری که آبکامه گویند بخورد
کنند تا منع تولد دیدان کند دوا آنچه حب القرع درمنه ترکی
برنگ کابلی مقشر از هر یک یکمثقال نمک هندی یکدانگ و نیم
شحم حنظل یکدانگ ایضا درمنه ترکی برنگ کابلی قسط تلخ
ترمس از هر یک یکدرم حب النیل نیم درم مجموع کوفته بر روی شیر
کرده بخورد و این شیاف استعمال نمایند شحم حنظل یکدانگ
فلفل نیم درم بزهره گاو سرشته شیاف سازند [illegible]
حقنه از برای دود الخل نافع بود اکلیل الملک درمنه برگ [illegible]
از هر یک کفی ورق سداب ورق شفتالو از هر یک ده درم وزن چغندر

دسته روغنی

دسته روغنی استخوان زردآلو تلخ ابکامه از هر یک ده درم شحم حنظل
یکدانک مجموع صاف کرده حقنه سازند نوع منصوری آخر سرخس
تربد برنگ کابلی قنبیل از هر یک یکدرم نمک هندی نیم درم شحم حنظل
دانگی درمنه ترکی یکدرم آخر سرخس اگر بخیل درمنه ترکی
نارجیل کهنه با شراب یا در بخیوه بخورد نافع است منقول [illegible]
آخر درمنه برنگ کابلی سرخس ترمس تربد سفید قسط تلخ از هر یک
یکدرم حب النیل نارگیل کهنه از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با شراب
بخورد آخر برنگ کابلی دو مثقال تربد سفید یکمثقال کوفته و بیخته با
موی پیر سیاه حب سازند [illegible] ناشتا افتیمون بخورد ۱۲ آخر
شیافی از برای دود الخل بوره نمک زهره گاو شحم حنظل [illegible]
زردآلو تلخ کوفته شیاف سازند و عمل شیاف [illegible] حب

القرع است که آبه سرخس سه درم هلیله کابلی ترمس تربد سفید از هر یک
دو درم بکوبند و با عسل معجون سازند و آب گرم بیاشامند شربتی سه درم
طلایی که بر ناف طلا کنند جهت قتل دود و درمنه ترکی شکاعی صبر
سقوطری با آب برگ شفتالو استعمال نمایند تربد یک درم درمنه
ترکی دو درم بکوبد و بیزد و با آب گرم و عسل باز خورد کرمها و حب
القرع بیرون آورد شیح و افسنتین مرقیصوم از هر یک جزوی
ترمس دو جزو بکوبند و بپخته بعسل معجون کنند شربتی سه درم
قسط که ممزوج با آب گرمها را بکشد و بلغم را دفع کند تربد یک درم
درمنه ترکی دو درم بکوبد و بیزد و با آب گرم و عسل باز خورد
هلیله سرخس ترمس افتیمون از هر یک دو درم قیصوم شیح ارمنی از هر یک
سه درم ملح نفطی یک درم و نیم تربد سفید شش درم همه را کوفته و بیخته شربتی

سه درم

سه درم با چهار درم با آب ترمس مطبوخ بیاشامند هلیله کابلی
سرخس ترمس اجزا برابر بکوبند و بعسل معجون سازند شربتی سه درم
بخورد کرمها و حب القرع را بیرون آورد دیگر سه درم درمنه خراسانی
کوفته با عسل معجون سازند و بخورد با آب گرم کرمها و حب القرع بیرون
آورد حب النیل هلیله کابلی تربد سفید ترمس اجزا از هر یک یک درم بکوبند
و بیامیزند شربتی چهار درم با آب گرم و عسل و سرکه ممزوج با آب بیاشامند مجرب
دوای جامع از جهت کرمها کوچک و بزرگ و حب القرع تربد حب النیل
هلیله سرخس از هر یک یک درم و نیم سرخس دوازده درم شیح ترکی
سه درم ترمس پنج درم قنبیل هفت درم نمک هندی دو درم با خرما کوفته
شربتی پنج درم از قرابادین ایضاح حب اللکراوی مجرب که کرمها
و حب القرع و مارها که در شکم پیدا شود بکشد و براند بگیرد شیح

ارمنی شیح ترکی قنبیل سرمشک حب النیل تربد هلیله کابلی و این نوعی
از کیموس است هر گاه پیدا شود بدل وی بوزن وی کیموس کنند
افسنتین ترمس از هر یک نیم درم محموده دانگی مجموع کوفته و بیخته
بشراب اصول لعوق کنند یعنی بلیسد و بعد از آن منقر گردکان بخورد و
آب گرم بر بالای آن بیاشامند نسخه عجیب جهت اخراج کرم
بزرگ و کوچک بگیرد سقمونیا یک جزو و تربد مجوف خراشیده بگیرد و
بکشد تازه نباشد بیاشامد مجموع کرمها بیفتد ایضا بگیرد
یک رطل پوست بیخ انار و بجوشانند با آب پس بیاشامند کرمها بیفتند
و عود بگیرد و بجوش پوست بیخ درخت توت این عمل میکند ایضا
بگیرد پوست بیخ توت شونیز افسنتین اجزا سوده کوفته هر روز
دو دانگ بیاشامد یک نوبت با جوز و یک نوبت با شیر ایک نوبت

بالکل

بالکل مجموع کرمها بکشد و بیرون آورد ایضا اگر صعتر را
بجوشانند و آب آن بیاشامند حیات و حب القرع را بیرون آورد
و این مجربست در بواسیر و آن جمع باسور است و استعمال لفظ
جمع بیشتر از مفرد بود و این مرض در بینی می باشد و در مقعد و در رحم اما
آنچه در بینی بود بر صورت ثولول باشد و سبب آن فضله بود که
از دماغ بدین موضع آید و بحرارت نفس لطیف آن متحلل گردد
و غلیظ آن منجمد و گاه باشد که منتن گردد علاجش تنقیه دماغ و بعد
بروغن و استنشاق آب گرم اگر تحلیل نیابد بشکافند و بمراهم مداوامت
کنند و اما آنچه در مقعد باشد زیادتی بود که بر افواه عروقی که از مقعد
بود از خون سوداوی پیدا گردد و سه نوع بود ثولولیه باشد
که صلب است و مثل به ثولول عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه

که بر شکل توت شامی بود و هر یک ببر و شنی و اندرون اینها پی باشد و دایم

و عیار علاجش فصد باسلیق و مابیض و حجامت و تنقیه سودا و

اصلاح سپرز و جگر و غذاها صالح و تری فزاینده و هر چه دیده ام از آن

داروها این موافق بود و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت و

از برگ مورد و نباله بادنجان و پوست بیخ کبر و مر و شحم حنظل و

پوست انار مجموع برابر و مقل بنصف مجموع بخوری سازند و بر آتش

نهاده در زیر نشینند آنرا خشک کرده اند سورنجان و ربوند نرم سوده

بر انجا ریزند همان عمل کند و اگر دردمند بود بدین ضماد تسکین دهد

کند بابونه اکلیل گل خطمی کتان از هر یک سه درم افیون یکدرم زعفران

یکدرم مقل دو درم بزرده تخم مرغ و پیه مرغ با روغن گل و مغز ساق

گاو و کوهان شتر سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بوده باشد و حالا



خون نمی آید و خواهند که بیاید زهره گاو و پیازه طلا کنند بگذارند و اگر

سیلان میکنند منع بکنند الا چون باقراط انجامد و موجب ضعف گردد

پس منع کنند بقرص کهربا و شراب انجبار و حب الاس دادن و شیاف

که و اجزا آن اینست کندر کلنار مازو شب و سرمه و انافقا و

صمغ عربی برابر کوفته و بیخته بگلاب برشند و هر یک برابر دانه

خرمای ساخته عمل میکنند و بریدن آن بطریقی که استادان ماهر

کنند علاجی تمام باشد اما از خطری خالی نبود تمام را نبرد اگر منفعد باشد

و اما بواسیر رحم از خلط سوداوی حادث شود و مثل بواسیر مقعد

و معرفت آن بلمس بود و اگر فم قبل را بگشاید بتوان دید علاج آنچه

در مقعد مذکور شد و اما باد بواسیر بادی بود غلیظ عسر التحلیل و در

مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب کرده برآید و گاهی بجانب



خصیه و قضیب فرو د آید و گاهی صاحب آنرا در طبیعت قبض بود

و گاهی تلیین سببی از اسباب آن و سبب این تحلیل اخلاط سوداوی

و استحاله آن بریاح غلیظه بود و علاجش تنقیه سودا و مداومت بر کاسرات

ریح از جوارشات و امثال آن مناسب بود **در نواصیر** و آن

قروحی بود که در مقعد حادث شود و از آن صدید و زرداب میرود و مانند

می باشد چنانکه از جای باد و براز بی اختیار بیرون آید و غیر مانند نیز

میباشد علاجش هر روز بیت رند و شیاف عنزب که در امراض چشم

مذکور شد بر گلاب سوده سه چهار قطره بچکانند نافع است

## فی امراض المقعد

## فی علاج البواسیر

شیاف یسقط البواسیر و یعتمد علیه یؤخذ العنقه و یطبخ حتی تهری

و یصفی ثم یطبخ تا نهاحتی یتقوم و یوضع فی طاس من الصفر و یوضع فی





الشمس اربعین یوما و یعطی رایه فی اللیل ثم یضاف الی من منه الصبر و

المر و بزر الطرحر مکد اربعة مثاقیل و ثبت مثقال و لتشبع بحل واحدة

لیلة فانه یجفف البواسیر فی ثلثة لیال ینفع باذن الله تعالی

**معجون** ینفع من الهزال و ضعف المعدة و البواسیر و یحسن

اللون و یزیل شهوة الطین و یحبس دم البواسیر و العطش و یعقد الطبیعة

اهلیلج اسود بلیلج آملج کزمازج خبث الحدید منقعا فی الخل اسبوعا

مقلیا بعد ذلک سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل خمس عشر درهما مانخواه

کندر بالسویة خمسة عشر و ربما یعجن مسحوقه بعسل قد طبخ فیه ماء الاملج

و یؤخذ منه مثل الجوزة کل یوم و هو جید ایضا للخلفة العتیقة المزمنة

**ضمادی** که در د بواسیر بنشاند مقل کوهان شتر مغز ساق گاو

مغز زرد آلو موم مییوسایل زرده تخم مرغ اجزا مثل هم حل نماینده روغن

که بپازد و آن بخیه باشد با آن بیامیزند و ضماد نمایند آخر ضمادی که
آماس بواسیر ببشاند اکلیل الملک بابونه مثل هم در آب بخیه سی درم
زرده تخم مرغ جوشانیده دو درم زعفران افیون از هریک نیم درم تخم
کتان حلبه از هریک شش درم سپیده چندانکه کفایه بود بگیرند و سه درم
مقل دران حل کنند و هم دران سرشته بر برگ چغندر ضماد کنند و روی آن
بروغن سپیده مرغ چرب کنند و بران موضع نهند نافع باشد قرص
مجرب یحبس الدم الجاری من البواسیر طرا ثیث جلنار مقل
الازرق حضض البلوط اهلیلج آمج مکه اربعة دراهم حب الآس
درهمان یدق وینخل بحریرة ویحل المقل فی ماء ورق السرو ویعجن به و
یقرص الشربة منه درهمان فی ماء الآس ٭٭ شراب اسطوخودوس
ازخوردکس ٭٭ زمین بشنو حدیث بی ریا ٭٭ بواسیر دکر بود زاد


نفع ٭٭ بروم علت ماخولیا را بخور یسقط البواسیر نسخة
ورق الآس اقماع الباذنجان مرشیم الحنظل سلخ الحیة مقل بزر البصل
مکه جزو یدق الادویة ویخلط بماء الکراث ویجعل حبات ویبخر
تروح الارواح فی البواسیر عند اشتداد الوجع منقول عن ...
ورق الکرنب دسته ببرند تا مهری شود و در دو هاون اندازند و روغن
کرده زرده تخم مرغ و افیون داخل کنند و صلایه کنند تا مرهم شود و
البصل ینفع الباسور والثوم نضره ... العصبه ان طلی به البواسیر
مسحوقا بماء الکراث کان غایه فی اسقاطها مجرب محکوکا بمن الرصاص
... کتاب الفصل للبواسیر ان کان معه حرارة اسفیداج رصاص
... دراهم مرداسنج مثله دراهم مصطکی درهم سبح ابیض درهمی
کوفته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه با دام مرهم سازند ٥


٭ دوا ایسکن اوجاع البواسیر ان لم یکن مع حرارة بکیرد سیر مقشر
و بکوبد و در روغن بزرک بشانند و روغن صافی کنند و هر دو روغن در مقعد
مالند و سیر را در حالت کرمی ضماد کنند للبواسیر بزر الکرنب بزر کتان
مقل ازرق مکه خمسه دراهم یطبخ بسمن البقر و یسحق فی الهاون و یضمد
آخر یؤخذ مقل ازرق و کحل بدهنی بزر الکتان و کراث مطبوخ بسمن البقر
یسحق الجمیع فی الهاون حتی یستوی و یلقی علیه صفرة البیض و یسحق الجمیع
۷ جیدا سفوف بزیل ریاح البواسیر نسخه اصل الکبر جزء صعتر نصف
جزء بدقان و یخلطان الشربة منه درهمان مع مرق لحم الدسم او الماء الحار
تروح الارواح والجلوس علی جلد الاسد یذهب بالبواسیر مجرب و النقرس
ایضا ... للبواسیر منقول عن ... سباه ده درم آمله ده درم
نرم کنند تا هم کل با نخواه از هر یک پانزده درم تخم سفید مغث درم حلیله مثله


دانه شش بخدرم مصطکی جوزبوا از هریک یک مثقال شیر سی درم
نافع بود للبواسیر وهی نافع منقول منه ایضا آب کرفتی رطل تخم سفید
ده درم پوست بیخ کبر ده درم سداب دسته ادویه را در آب کرفس
جوشانیده روغن شیره یک رطل با آن اضافه کرده بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند ایضا معجون للبواسیر مجرب مخلصه
کافیطوس موفاریقون اجزاء سواء یدق و یسحق و ینخل کزبرة و یعجن
بعسل منزوع الرغوة و یؤکل کل یوم مثقالان علی الریق فینفع نفعا بینا
منقول عنه ایضا صفت دهن یعرف بارجالنوسی یستعمل فی البواسیر
والدبیلات والقوبا والثآلیل والقروح الخبیثة واشباهها یؤخذ
من النورة غیر المطفاة مائة درهم والقلی الاشنانی حجر ... و یسحقان
وتصب علیهما خمسة اضعافهما من الماء و یغلی و یطبخ حتی یبقی من الماء

على راس الثقل كانه الدهن الاصفر ويترك حتى يبرد ثم نقصب طرف
من الحديد فانه ياكل الزجاج فاذا اراد الطبيب ان يحرق شيئا
مما ذكرنا حكه ونقط عليه من هذا الدهن نقطا او نقطتين على
مقدار العلة ويصبر ساعة ولا يغفل عنه فانه ان غفل عنه وصل الى
العصب او العروق فاحرقه فاذا راه قد بان منه شبيها بالدم الاسود
غسله بالخل والماء ودهنه بالدهن فانه يجففه ولا يعاود صاحبه البتة
وكل شيء زايد على البدن اذا استعمل فيه هذا الدهن اكله ورمى به ما خلا
السرطانات فانه لا يجوز استعماله فيها واعلم ان الدم الذي يسيل
من البواسير ومن المقعدة فيه امان من الاكلة والجنون والماليخوليا
والصرع السوداوي ومن الحمرة والجاورسيه والسرطان و
النمش والجرب والقوابي ومن الجذام ومن الذات الجنب وذات

البرء

في ساق البقر ويمرس المقل ثم يطرح عليه المواد شيح المدقوق
المنخول والاسفيداج المغسول ويمرس من رماد الحلزون وهو على النار
ثم تنزل من على النار ويصب في الهاون ويدلك ويقطر عليه من الزيت
قليل ثم يستعمل هذا المرهم يعرف بمرهم الشقاق مرهم **للشقاق**
عند اشتداد الوجع اسفيداج رصاصى يك درم سفيده تخم مرغ ده درم
كافور وانكى مرهم سازند **ايضا** ما خطمى ما عنب الثعلب ما دانه با
ما كشنيز ما بقلة الحمقا ما الخبازى مكدر ته موم صاف روغن بنفشه
بادام ده درم كشنيز اكوفته وبيخته بجوشانند مرهم سازند **ايضا** تخم
ابل ما مغز قلم ابل ده درم موميايى سه درم مغز قلم كاو ده درم موم
صاف پنج مثقال روغن بنفشه بادام قدرى مرهم سازند منقول از ح
قال محمد بن زكريا الرازى لخروج المقعدة بلا وجع فيقعد في ماء التمر



وموما قد طبخ فيه قشور رمان وعفص وآس وسماق وجفت البلوط
وما اشبه ذلك من الاشياء القابضة مقعدة فيه ويسقي به دايما
لا ياكل باردا ولا غير مما يولد الرياح العلاج لخروج المقعدة لاسترخاء
بالفصد والقيء ثم رده بدهن الورد المفتر ويذر عليه الودع المحرق
والكندر المسحوق سحقا ناعما فاذا رجع اجلس في ماء وقد غلي فيه
ورق الآس وحبه وقشور الرمان والعفص والخرنوب النبطي والجلنار
والحشيشة المعروفة برعي الحمام يقعد فيه والماء فاتر فانه يقوي الشرج
ويمنعه من خروج المقعدة ويكون هذا او قدر دسترجه فانه ان اصابه هذا
الماء وهو فاتر لم يرجع البتة ومما يستعمل لهذا ذلك ان يوخذ العفص
المحرق والمداد الصيني وصبغة الواكية المحرقة فيجمع ذلك كله و
يسحق وينخل كله ويذر عليه فيرد ويمنع العليل من الاطعمة الدسمة وما

يلوى

يقوي الشرج ويرده ان يغسل بشراب العفص ويذر عليه السك ويرد و
يحمل عليه رفادة مغمورة في الشراب ويشد فانه يرجع ويقوي وقد يكون
الشرج اذا استرخى فينفع الكي ويصلب الموضع فلا يعود الى ان
يخرج مرة ومما يوضع على الشقاق بزر المر وبزر الكتان جزو في فيدقان
ناعما ثم يغليان باللبن الحليب حتى يتحبص ثم يجعل في الملدق وينصب
عليه يسير من بياض البيض ويسير من دهن الورد ويضرب حتى ينعم و
يختلط ويستوي اجزاؤه ثم يوضع الشقاق هذا الحلب مافيه ويطليه مرة
وان كان مع الشقاق التهاب وحرارة فيطلى بمرهم الاسفيداج
المعمول ببياض البيض مع شيء من كافور او توخذ ماء عنب الثعلب
وماء ورق الخطمي وماء بقلة الحمقا ويصب عليه دهن ورد ويذوب
شمع ويجعل قيروطي في الهاون ويطلى به **دواء** الشقاق

مخ ساق البقر مخ الايل وشحمه مكه عشرة دراهم شمع ابيض خمس دراهم
موميائي ثلثة دراهم يذوب الجميع بدهن البنفسج ويستعمل ذلك آخر
مخ ساق البقر ومرهم الاسفيداج ومرهم الباسليقون يخلط الجميع و
يدعك في الهاون ويطلى على المواضع آخر راتينج زفت مكه جزو
يذوب الجميع بدهن بنفسج وشيء من شحم الدجاج ويخلط معه صفر البيض
وشيء يسير من الافيون ويطلى ايضا منه خروج المقعدة يغسل المقعدة
بشراب القابض ويذر عليه جوز السرو واس يابس اقاقيا عصارة لحية التيس
عفص اخضر مكه جزو يدق ناعما ويستعمل او ياخذ خبث الفضة بزر الورد
وسماق مكه اربعة دراهم وزن درهمين يدق الجميع ناعما ويذر على المقعدة
بشراب قابض او ينثر عليها دقاق الكندر مر واسنج مكه جزو وجوز السرو
نصف جزو وسحالة الرصاص مرودع مكه ربع جزو يدق ناعما وتذر بعد

الغسل

الغسل بشراب وان كان مع خروج المقعدة ورم فيؤخذ عدس
وقشور رمان وجفت بلوط وجوز السرو مكه جزو يطبخ بماء الاس
طبخا جيدا ويصب عليه دهن الورد ويدعك في الهاون ويطلى
على الموضع او يضمد بذلك ويستعمل لذلك اكليل الملك مرعفص
يطبخ ببنفسج حتى ينضج ويغمس فيه صوفة ويحمل آخر يدق الكمون ويخلط
مع اقاقيا المسحوق بطبيخ قشور الرمان ويستعمل اذا اعرض
للمقعدة ورم حار من غير بواسير فينبغي ان يضمد الموضع بورق الخطمي وبورق
عنب الثعلب وبنفسج يابس وعدس مقشر يطبخ الجميع بالماء حتى ينضج
ويلقى عليه دهن الورد ودهن البنفسج وصفر البيض وبياضه ويخلط في الهاون
جيدا ويطلى آخر للورم الحار اسفيداج خمسة دراهم كندر درهم ونصف
اقليميا الفضة درهمين يدق الجميع ناعما ويخلط بشمع يذوب بدهن الورد



لامع ماء الهندبا والخبازي ويضرب في الهاون ويستعمل ذلك
حب النافع خبث الحديد البصري يدق وينقع في ماء الكراث المغسول
مغلي مصفى ويترك سبعة ايام يجدد الماء كل يوم ثم يجفف ويؤخذ منه جزو
الحرف الابيض جزو بزر الكراث وبزر الفجل وبزر البصل والحلبة مكه
نصف جزو ويعجن بماء الكراث ويحبب مثل الحمص ويشرب مقدار عشرين حبة
عند النوم بنبيذ الزبيب حقنة نافعة من رياح البواسير يدق نوى
المشمش وينزع دهنه ويخلط بماء الكراث المطبوخ ويحقن فاترا مرهم
مما يسكن وجع البواسير الوارمة يؤخذ الضماد اكليل الملك بابونج
يطبخان بالماء حتى يتهرى ثم يؤخذ منه قبضة ومن صفر البيض المسلوق
درهمين زعفران درهم افيون دانق بزر الكتان مدقوق ومثله حلبة
ومثله خطمي يجمع ببنفسج قد حل فيه مقل ثلثة دراهم ويجعل من ذلك على ورق

ويلصق

ويلصق سطح الدواء بدهن حل فيه قد اذيب شحم البط وشحم الدجاج ويوضع
على الموضع وهو فاتر مرة آخر يسكن الوجع يسلق البصل الابيض
ثم يدق بسمن البقر حتى يلين ويفتر ويوضع على المقعدة الوارمة
فانه يسكن الورم جدا ايضا منه حب نافع بليلج اسود بليلج
آملج مكه عشرة دراهم مقل ازرق ثلثين درهما ينقع المقل في ماء الكراث
مغلي مصفى وبذلك حتى يصير كالمرهم ويدق الدواء ويحل ويعجن
بماء المقل ويحبب الشربة وزن درهمين بماء فاتر عند النوم او عند
دخول الابزن او الحمام ايضا منه حب يمسك الدم من
البواسير الباطنة توبال الحديد بزر الكراث مكه درهمين كهربا يابس
اربعة دراهم نانخواه ثلثة دراهم يدق ناعما ويخلط الشربة درهمين
بعصارة الكراث آخر حشو هليلجات سود منقاة من نواها

نصب عليها من السمن البقري ما تغمرها ويغلي على النار بالجمر حتى يغلياب
ويصفى الشمع ويعزل ويجفف الهليلج ويدق ويستف منه وزن
درهمين ويشرب عليها اوقيتين شراب قد صب عليه اوقية من ذلك
اللعاب منه **بخور** للبواسير التي يجري منها الدم تربد ابيض من نبع
احمر بلادر من كل جزو يدق ويخلط ويتبخر به **آخر** لها وللخروج
المقعدة اصل الكبر اصل الحنظل اصل الحرمل ثمره بلادر افربيون
سورنجان بالسويه يدق جريشا ويتبخر به ٥ او يوخذ انزروت
ما يكفي فيتور حشيش الحوت سلخ الحية يدق جريشا ويتبخر به وتبخر
بقرن الايل وحده او ببعره البلادر او المقل وحده **حب** نافع للبواسير
التي يجري منها دم كثير اهليلج اسود وبليلج آملج من كل عشرة دراهم
صدف محرق سبعة دراهم كهربا ثلثه دراهم زاج درهمين مقل عشرين درهما



يدق ويحل المقل بماء الكراث ويحبب والشربة وزن درهمين ويحل مع
الى ثلثه دراهم بماء بارد وطلا ثم آي **بخور آخر** اصل الكبر اصل الحنظل
حرف ابيض انزروت بالسويه يدق وينخل ويجمع بدهن الياسمين
ويبخر به **آخر** لاصحاب الجراحات في البواسير حرف ابيض عروق
الصباغين اصل الكبر اصل الحنظل الحرمل قلي الصباغين اشنان انزروت
بالسويه يدق ويسحق ويبخر به ينفع دم البواسير ماء البصل اذا اضمد
بصوفه او مرارة البقر او يتخذ شياف من عرطنيثا ويعجن بعصارة
البصل الحار ويحل ويضمد عليه الليل كله ويسقى هليلج كابلي مرة او
بليلج اسود قد قلي بسمن البقر ويشرب ماء الكراث او قثاء وهي
الجوز ثلثه دراهم ويحط الطريفل الصغير يكون فيه المقل وبالكل واحد
من الادوية او يوخذ خبث الحديد قوما منخولا ثلثه دراهم حرف ابيض



درهمين ويعطى على الريق بمقدار اوقيه من ماء الكراث ووزن درهمين
من دهن جوز ثم آي وبخر المقعده باصل الكبر مع بزر الكراث المسلوق
او باصل الحنظل منقعا بماء الكراث مجففا **آخر جيد** اصل الكبر
اصل الكرفس اصل الدفلي اصل الشوكة الزنجبيلي اصل انجدان اصل
السوسن من كل جزو يدق وينخل ويعجن بعسل البلادر ويقرص كل قرصه
مثقالا ويوخذ بو ابطال ويحرق ويجعل عليه قرصة واحدة ويكب عليها
انا رمثقوب ويجلس عليه غدويه وعشيه حتى يجف البواسير
ومما يستعمل لتسكين الورم اذا احدث في الشرج المرهم الذي يعرف
بالكافوري يسحق شمع ودهن واسفيداج الرصاص المغسول ويسحق
الشكار الذي يعرف بالطشيشه الجو يتخذ منه المرهم ثم يصب عليه
الماء البارد ويغسل بالدعك حتى يبيض وينعم ثم يصب عليه بعد ان

يصب



يصب الماء عنه ويقيس ويلقيه شي من باضي البيض الرقيق
ويلاع حتى يتشرب ذلك بخلط ثم يستعمل فان ذلك يسكن الورم
ويهديه ايضا منه فان كان مزاج صاحب البواسير مائلا الى البرودة
والرطوبة امر باستعمال هذا الحب يسحق الهليلج الهندي المنقى عشرة
دراهم الزنجبيل اليابس والصعتر والمصطكي من كل درهم ثم يوخذ المقل
الازرق خمسه دراهم فينقع في ماء الكراث حتى يذوب ثم يلقى
عليه باقي الادويه مسحوقه منخوله ويعجن ويحبب كامثال الفلفل
ويستعمل فانه يذهب البواسير ويخففه مع الحكة وفي هذا المزاج دهن
البلسان الذي قد غلي فيه يسير من المقل والحنظل يستر ما في الدم
**شياف** يقطع دم البواسير يسحق مر واقاقيا من كل جزو
دم الاخوين عصارة لحية التيس حضض من كل جزو دقاق الكندر الصمغ

جزئين يسحق ذلك كله ويطرح عليه يسير من الزعفران ويسير جدا من
الافيون ويعجن بماء لسان الحمل ويجعل شيافا طوالا ويحمل دائما الى
ان ينقطع الدم آخر اقراص نافع كذلك بزر لسان الحمل طباشير
طين القرسي طين مختوم مكه درهم لسان الابيض درمان الحصرمي درهم
ونصف كهربا درهمان ودع محرق لبد محرق حجر الدم واللولو مكه
درهمين عصارة لحية التيس ثلثة دراهم يسحق كله يعجن بشراب
الآس ويقرص منه اوزان الدرهم ويجفف في الظل ويتناول
كل يوم منه قرص بوزن عشرة دراهم من شراب الآس او
السفرجل والريباس ثم قط سفوف قاطع لدم البواسير نسخته ريوند
صيني درهم ماميران بلتي درهم حصرمي نصف درهم عصارة لحية التيس
درهم نصف كهربا وانقي اهليلج الاسود والمقلو بالسمن ثلثة دراهم يسحق

ذلك

ذلك كله نعما ويستف منها درهما بالغداة على الريق وعند النوم
ايضا ولا تعشى البتة ومن السفوف شيء اخذناه على طريق
الدستور وهو مجرب يؤخذ قشور البطيخ الذي يسمى الكرنبه وهو
القليل الحلاوة من قشور المجفف درهمين ومن البزر الذي يعرف
ببذر القلام ثلثة دراهم ومن السعد خمسة دراهم ومن الجرالحكاك
المحرق عشرة دراهم ومن لب نوى المشمش الذي قد اربيع مرة
بالماء والملح وجففه خمسة دراهم ومن الكندر درهمين يسحق ذلك
كرو يستعمل كما يستعمل السفوف هذا العجيب الفعل في قطع الدم ربما
قطع من يومه وربما قطع من يومين سفوف آخر غريب عجيب الفعل
يؤخذ من الجوز المحرق جزو ومن الصفرة البيض المحرق جزو ومن
الشمع المقلو بعدد اجزاء يسحق ذلك كله ويستف منه على الريق



ويعقبه بشراب التفاح او الآس والريباس وصاحب الدم يجب
ان يقوى معدته بالطلنجبين والمصطكي وكبده بدواء الكركم ودهن ورد
واقراص الريوند بالانبرباريس وان احتاجت الى ضماد ضماد بالورد
والسنبل البري والمرو دين النار دين والسعد ضمادا ولتقوية الكبد
بالنوفل وقصب الذريرة وورق الانبرباريس وقشور الفستق الذي
لا يؤكل والصندلين ملك كله بماء الآس بالرطب ويغمر خرقة بالابنة
ويغمر في هذه الادوية ويضمد بها الكبد ثم قط سفوف ينفع من البواسير
والاوجاع والرياح العارضة منها هليلج اسود وآملج مقلوين بدهن
مكه عشرة دراهم بزر الكراث النبطي حب الرشاد ومقلوين ماكواه
مكه خمسة عشر درهما حل وحلبة مكه سبعة دراهم ابهل ونوى المشمش
مكه خمسة دراهم مصطكي وجوزبوا مكه درهم بوق الحجر وفاليس بالنانخواه الشونيز

من

من ثلثة دراهم بماء حار وان سقيت صاحب هذه العلة ماء الكراث
نصف عشر درهما ودهن الجوز وربهين بعج منفعة بينه وان طلبت الموضع
بالبنور العتيق بعج وسكن الوجع غاية انشاء الله تعالى وان اخذ
لصاحب ذلك من الهليلج المغلو بسمن البقر وبزر الرازيانج مدقوقين
نانخا مكه جزو وحب الرشاد جزءين في كل يوم وزن ثلثة دراهم مع
اوقيه بطبخ الرازي نفع ايضا كمثله نافع من البواسير يؤخذ
قرص كهربا درهمين ونصف هليلج هندي بليلج آملج مقلي بالدهن فوق
نانخا مكه درهمين مقل ازرق وزن درهم بوق الحجر وبخل المقل بماء الكراث
الحب الشربة وزن ثلثة دراهم بماء فاترك آخر ينفع منه البواسير
التي يخرج منها الدم هليلج هندي بليلج آملج مكه خمسة دراهم بزر الكراث
ثلثة دراهم لبد كهربا ودع محرق مكه درهمين ونصف مقل عشرة دراهم

يدق الجميع ناعما ويحل المقل بماء الكراث وماء ورق السرو ويعجن به
الادوية ويحبب الشربة منه ثلثة دراهم بماء قد اطفي فيه حديد محمي فانه
يقطع الدم وينفع منفعة بينة ان شاء الله تعالى آخر كذلك هليلج هندي
بليلج املج مك اربعة دراهم حب الاس جفت البلوط طراثيث جلنار
مقل مك درهمين مصطكي جوزبوا سنبل قرنفل مك درهما بزر الكراث
ثلثة دراهم خبث الحديد مدقوقا ناعما منقوعا في نبيذ الداذي يوما
وليلة مجفف مقلو عشرين درهما يقلى الهليلج والبليلج والاملج وبزر
الكراث بالزيت ويدق الجميع ناعما ويحل المقل بماء ورق السرو ويعجن
به الادوية ويحبب الشربة منه وزن ثلثة دراهم بماء فاتر ان شاء الله تعالى
يسكن اوجاع البواسير ويسهل هليلج هندي بليلج املج
مقل مك وزن اربعة دراهم انيسون بزر الكرفس والرازيانج مك درهم و

نصف

نصف كمون كرماني ملح هندي شونيز صعتر راتينج حرمل شيطرج
نانخواه بسفايج مصطكي مك درهم ونصف فانيذ وتربد مك ثمانية دراهم
صبر سقطري عشرين درهما سكبينج وزن درهمين يدق الجميع ناعما ويحل
الصموغ بماء الكراث ويعجن به الادوية ويحبب وزن درهمين بالمياه
الثلثة فانه ينفع منفعة بينة والله اعلم آخر سفوف ينفع من او
جاع البواسير ابهل خشك لوز مر نانخواه مك جزو بزر الكراث جزاين
عاقرقرحا مك نصف جزو يدق الجميع ناعما ويلقى عليه وهو حار و
يعجن بماء الكراث ويخبز في التنور ناريا ويترك ويلقى عليه دهن الجوز
ودهن الشمشي الشربة منه وزن اربعة دراهم بنبيذ الداذي نافع ان شاء الله
تعالى الله اعلم   ينفع من وجع البواسير مقل ازرق يحل
بدهن بزر الكتان وكراث مطبوخ بسمن البقر ويسحق الجميع في الهاون



حتى يستوي ويضمد ان شاء الله   متى كان مع البواسير ورم حار فينبغي ان يضمد بهذا
الضماد صفته اسفيداج الرصاص خمسة دراهم مرداسنج ثلثة دراهم مصطكي
درهم شمع ابيض درهمين يدق الجميع ناعما ويعجن بصفرة البيض ودهن بنفسج
ويضمد به الموضع وهو فاتر نافع ان شاء الله تعالى انه منه   بابونج
اكليل الملك كراث ورق خطمي مك كف يطبخ بالماء طبخا جيدا حتى يتهرا ويسحق
في الهاون حتى يستوي ويلقى عليه صفرة ويسحق الجميع جيدا ويؤخذ حلبة وبزر كتان
مك جزو ويقل بذوب شحم الدجاج نصف جزو يدق الجميع ناعما ويضمد به
المقعدة فهو فاتر ان شاء الله   للورم الحار في المقعدة مع
البواسير ورق البابونج ورق الخطمي اكليل الملك كف حلبة وبزر الكتان
مك ثلثة دراهم عدس مقشر عشرة دراهم يطبخ الجميع حتى يتهرى ويسحق في
الهاون حتى يصير كالمرهم ويلقى عليه صفرة البيض مع دهن البنفسج ويخلط

في الهاون

في الهاون جيدا ويضمد به آخر   يسكن اوجاع البواسير ثوم
مقشر يدق ناعما ويلقى عليه دهن بزر ويغلى غليانا جيدا اعني ينضج الثوم
ثم يصفى الدهن عنه ويمسح به المقعدة ويضمد بالثوم فانه يسكن الوجع
ان شاء الله   يجفف البواسير بغسل المقعدة بشراب قابض وينثر
عليه رماد جوز السرو ورماد الحنظل   قشور رمان جوز السرو
جفت البلوط مك كف يدق الجميع ويطبخ بشراب قابض
يصفى ذلك ويغسل به المقعدة غدوة وعشية اياما متوالية فان ذلك
مما يجففها   مرهم يجفف لها عروق ومرداسنج مك خمسة دراهم
يدق ويحل بخل ويؤخذ دهن الورد الخالص ما يغمره ويطبخ حتى يصير مرهما
ويلقى عليه وزن درهم شمع ويستعمل مرهم   لها ايضا زرنيخ عشرة دراهم
دهن الجوز خمسة عشر درهما يداف الزرنيخ بالدهن ويلقى عليه كبريت بحري

محرق درهم افيون وسلح الطير وقيسوم وهو الحجر الذي ملك به القدر وقصبه مكسورة بربسق مكد وزن درهم يجمع الادويه مدقوقه منخوله ويخلط بالزفت او بعضه مكسورة بزنبق ويطلى على فتيله من خرقه كتان وتلزم الموضع آلتجابه وخضر لها مقل ازرق قشر اصل الكبر يدق ويرمى على الجمرة تحت اجانه منقوبه ويقعد العليل عليها حتى يرتفع الدخان الى المقعدة فانه يجفف البواسير شونيز وحرمل وقشر اصل البوابى وكندر ومقل مكد جزو يدق الجميع ويبخر به فانه نافع ان الله تعالى انفع منه دهن ينفع البواسير ما الكرات رطل يحل فيه بزر الحرمل وقشور اصل الكبر مكد عشره دراهم سذاب قبضة جيدة يطبخ طبخا جيدا حتى ينضج ويصفى ويصب عليه وزن نصف رطل دهن شيرج ويطبخ حتى يبقى الماء ويبقى الدهن ويستعمل بحار ميبوطلبه كندر قشور اصل كبر قسط



حرمل مكد جزو وفلفل كربت اصفر مكد نصف جزء يدق الجميع ناعما وينخل ويصب عليه الواحد مثله من دهن نوى المشمش والزيبق والزيت مكد جزو ويداف في اناء جيدا ويرفع ويستعمل فانه نافع انشاالله تعالى آلصه منه نافع اذا شرب ومسح على المقعده ما الكرات ما الجنة قوي مكد رطل قشر اصل شعار الكبر حرمل مكد عشرة دراهم زراوند طويل قسط مكد خمسة دراهم مرزنجوش وشاهسفرم مكد اربعة دراهم يدق الادويه جريشا ويلقى على العصارة ويغلى غليا ناجيدا حتى ينقص الثلث يلقى عليه من دهن المشمش ودهن البزر مكد نصف رطل ويطبخ بنار لينه حتى يذهب الماء ويبقى الدهن ويسقى العليل منه وزن درهما الى بابلغ فيه عليه ويمسح على المقعده منه فانه يسكن الوجع من وقته انشاالله تعالى اما البواسير الظاهرة التي قد غلظت حتى ليس يعمل فيها الادويه الضعيفه



يستعمل الادويه الحادة من ذلك ان يطلى بدهن والزرنيخ الاحمر ويصبر عليه ساعة حتى يحرق ثم اغسل الموضع بشراب ثم ذر عليه قشر الحنظل المحرق ونرجس محرق مكد جزو فانه يجففها تجفيفا عجيبا وان لم ينفع ذلك فينبغي ان يستعمل اقوى منها وهو الغليفيون والديك برديك بان تطليها منه ثلثة ايام ولا غدوة وعشيه وكلما قلعت عنها الدوا فاغسلها بشراب ثم يطلى عليها الدوا ومن ذي القتل حتى اذا رايتها قد اسودت ونبابترت فاقلع الدواء عنها واطلى عليها مرهم الاسفيداج ليجفف الموضع ويسكن الاحراق ومما يسكن الحرقة العارضة من الدوا الشمع المدقوق ناعما مع دهن الورد وبياض البيض او ذوب البيض او دقيق الشعير ودهن الورد ويخلط ويطلى به الموضع آلصه منه صفة حب المقل الذي يصلح للبواسير هليلج اصفر واسود وكابلي وبليلج و



آملج منقاة ومصطكى مكد ثلثه دراهم تربد عشرين درهما مقل ثمانيه وثلثين درهما صرف عشرة دراهم يحل المقل بماء الكرات وبلبة الادويه ثم يعجن بالعسل ويستعمل صفة دهن يشرب ويحتقن به يحلل في رطل من ما الكرات بزر الحرمل وقشور اصل الكبر مكد عشرة دراهم سذاب رطل باقه قدر قبضه يطبخ حتى ينضج ويلقى الماء به ثم يصفى ويصب عليه نصف رطل دهن شيرج ويطبخ حتى ينضب الماء ويبقى الدهن آلصه منه قال محمد بن زكريا السكنجبين في اكل اللحم يعمل ما لا يعمل الدواء الحاد آلصه منه يسلق البصل الابيض ناعما ثم يدق مع سمن البقر حتى يلين ويضمد به المقعدة او يطبخ الثوم المقشر المفرور كالة بسمن البقر حتى يحمر ثم يحمل الثوم في المقعدة وتمرخ بالدهن او يحمل ماء البصل بصوفه او مرارة البقر او يبخر شيئا فان حرقتك وتحملها

ويصبّ عليه الليل ومتى انجا اعادها فتيله نافعه مقل عنه اجزا شحم
الحنظل جزو يعجنان بماء الكراث ويتخذ فتيله ويتحمل او يتحمل منه ودهن نوى المشمش
بتقطنيع ثم حنّف ماء اذا طبخ بالزيت حتى يتهرى فادمان الادهان
بويغ بل النبه والتنه شرح جمله الذرورات العجيبه النافع القطعه سير
دربها منها فى ماء ثلثه ايام بيرها ولم يعد مجرب وهى الاقحوان بدر
دم البواسير الضخم ويوضع المسام رماد شجر العنب برها ضماد بالكحل
السماق ان خلط بنخع سجر البلوط وسحق ابرا ماضماد اسورنجان ثم سقيه
كثير من الاطبا الى عظم نفعه من البواسير ودلك ان يحل معجونا بعد
سحقه بسمن الغنم العتيق فى قطنه لسلتين لم يحتج الى معاودتها تقطع
صفته دوا الى دسقط البواسير واللحم زايد حبث كان ازنيخ احمر
واصفر ونوشادر وزرايح ونوره لم يلطفها السعوبه بيجى ذلك بما القلى



ويرض ويجفف فاذا احتيج اليه سحق وذر منه فان احتيج الى ما هو
اقوى منه يؤخذ زرنيخ اسود وزرنيخ احمر واصفر ونوره وقلى وزراريح ومونيح
وقسا الحار ونوشادر يعجن بماء القلى ويقرص ويجفف ويستعمل وان عجن
بالقطران والخل كان اقوى **دوا آخر** قوى فى اسقاط البواسير
يؤخذ افعاة حبليه بعيده الموضع من الماء فيقطع راسها وذنبها قدر
اربعة اصابع ويرمى به ويقطع الباقى ويطبخ بالزيت فى آنيه مشدوده
الراس حتى يتهرى ثم يصفى الدهن ويدهن به فانه يخففه حتى يتناثر كله
او يذر عليه الكسبان سبعة ايام فانه يسقط او يؤخذ خنافس فيثقبها
بالابر حتى يموت ويجعلها فى قاروره ويشد راسها فاذا اخذ صقها
وحكتها بجريرة ثم اخذت خرقة من حرير بقدر البواسير وطليتها
بالعسل ثم ذرت عليه الخنافس المسحوقه ووضعتها عليه ساعة



فانها تاكلها ثم يوضع عليه دهن حل فى قطنه فان حدث منه دوا انه
ورم حار فاضمده بدقيق الشعير وصفرة البيض ودهن الورد او ضع
عليه طرف مقوقامع نوى الشمس دقا جيدا حتى يصير مثل المرهم ثم يجعى
بزيت طرى ويوضع عليه فان اسكن الوجع من سقوط المقعد فى خينه
منجد بدواء او مطبوخ صلب شديد ثم دهن بدهن نوى المشمش فانه
يسكن سكينا عجيبا او يؤخذ سمسم ويحرق ويسحق بوبنى ورد وبمضع
عليه انتصا مسه **در ورم مقعد** وآن از خون وصفرا مى باشد علاج
فصد باسليق كنند وبر روغن گل سپيده تخم مرغ ضماد كنند وبعد
ازان روغن گل وموم وزرده تخم مرغ وبعد ازان خطمى وبنفشه و
خبازى وبابونه واگر جمع شود وتحليل نكند در گشادن آن انتظام
نضج نبرند بلكه بيش از نضج بشكافند تا ناصور نگردد



**درشقاق مقعد** وآن از حرارت وخشكى مى باشد علاجش
مرهمى سازند از روغن گل واسفيداج ومرداسنگ وموم ساق گاو
وموم سفيد وكتيرا والسسته بكار ميدارند واگر خون سيلان ميكند
شادنج ودم الاخوين وشب سوده بر آنجا افشانند نافع است
ان شاء الله تعالى **درخروج مقعد** وبيرون آمدن وباز گرديدن
آن كودكان را بسيار افتد دفورى كنند از برگ مورد ومازو
وگلنار وگل سرخ وبعد ازان كه بروغن گل چرب كرده باشند
بر آنجا ريزند وباندرون فرستند **درخاريدن مقعد**
وآن از ديدان خرد مى باشد ومذكور گشت واز اخلاط صفراوی
وبورقى مى باشد علاجش غلبه اين اخلاط وعلامات آن
علاجش تنقيه اين اخلاط واجتناب از مولدات آن ومسح

مقعد بر روغن گل و سرکه **در امراض گرده و مثانه**
**و درد گرده** و آن از باد می‌باشد علامتش ثقل و بی‌گرانی و بی
علامت حصاة چنانکه بیاید و از موضعی بموضعی منتقل بودن وگی
آن بر خلاف معده که جمع باشند و نیکوی هضم علاجش ماء الاصول
که در وی تخم خربزه و خار خسک و رازیانه و پرسیاوشان کرده باشند
و در آبزن نشاندن که در وی بابونه و شبت و اکلیل جوشیده بود
ضماد از سداب و بابونه و شبت و کاه از سبوس و گل و نمک
سازند و از ضعف می‌باشد بسبب یا سوء مزاج کرده بود یا لاغری
آن یا سنگ و قرحه اما سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگ
قاروره و تشنگی بر آن دلیل باشد علاجش اشربه و اطلیه و اغذیه بارده
و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد بود سفیدی قاروره

وضعف



وضعف پشت بجوی نیست بر آن وضعف باه دلیل بود علاجش
حقنه کردن بروغن بادام تلخ و روغن کاجیره و روغن قسط و مالیدن
این روغنها در موضع کرده و بر اغذیه و اشربه گرم و معجون مادة الحیوة
مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن ماده کنند اما لاغری گرده
علامتش سفیدی و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت
شهوت باه علاجش حلوای که از مغز بادام و نارجیل و فندق
و پسته و قند سازند و نان بیه آلند و کله بره و گوسفند تکه و اما سنگ
و قرحه بعد از این ذکر رود و بباید دانست که در همه اقسام درد گرده
حل جمع درد با آبزن را تاثیر تمام است **در عسر و اسر بول**
بدانکه اسباب دشواری و گرفتگی بول یا آماس مثانه بود یا بادی
غلیظ در رو یا بسته شدن خون و ریم یا سوء مزاج گرم چنانکه در تبهای محرق



واقع شود یا سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و
باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربه که بر مثانه آید و ورم
روده مستقیم یا ورم رحم یا ثفلی خشک و رطوبتی لزج یا بادی غلیظ
در روده مستقیم یا ریش و بثره در مجری که هر گاه بول بدان جای میرسد
درد میکند پس باید که عصر مثانه نکنند تا [illegible] یا بالا بر رفتن خصیه
علامة آماس مثانه اگر گرم بود تب لرزه و درد صعب در عانه و سرخی
و انتفاخ آن و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان علاجش فصد کنند و در آبی
نشانند که در وی بنفشه و خبازی و جو و خطمی جوشیده باشند و ضماد
ساختن از آرد جو و بنفشه و کشنیز و بعد از نضج تو [illegible] ضماد بابونه
و تخم کتان و آرد باقلی کنند و اگر تحلیل نکند و جمع مده شود و درد زیاده
شود در انضاج کوشند بانجیره و نشاندن در آب گرم و چون درد ساکن

گردد



گردد علامة تحلیل بود و جهة انفجار سرکین کبوتر و آرد کرسنه در ضماد زیاده
کنند و دست در مثانه بمالند و چون بگشاید و در بول مده بیرون آید
شیره تخم خیارین یا شراب بنفشه یا شراب انار با قند سفید و چون
از مده پاک شود شراب کاکنج و شراب حماض و گل ارمنی و خون سیاوشان
دهند و اگر آماس سرد بود علامتش دشواری بول و غایط
و گرانی و تمدد و ضعف در [illegible] ظاهر گردد و احساس ورم
علاجش در آبی نشانند که در وی بابونه و اکلیل و حلبه و کتان جوشانیده
باشند و ضماد از مقل [illegible] سازند علامت باد ثقل و بی‌گرانی و تمدد
بی [illegible] علاجش آنچه در باد گرده آمد علامة بسته شدن
[illegible] خون سبق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و صغر
نبض و نفس و عرق سرد علاجش در آبزن [illegible] چنانکه مذکور شد

نشانند و سکنجبین عنصلی دهند و قدری پنبه آغشته کوشش در سوراخ
احلیل چکانند علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم گردد
علاج آنچه از حبس بول بود در آب گرم نشانند و دست بر فوق زهار
بمالند علامت و علاج سنگ خواهد آمد اگر بزرگ بود و حرکت کردن
بجانب راست و چپ از مجری دور شود و بگشاید اما اگر خورد در مجری
گیرد علاج ضربه فصد باید کرد و در آبزن که بنفشه و سکنگور و جو
جوشانیده باشند نشاندن و روغن گل و بنفشه مالیدن علامت
و علاج ورم روده گذشت و ورم رحم چنانکه بیاید علامت و
علاج ثقل و رطوبت و باد در قولنج مذکور شد و در آب گرم نشانند
در همه انواع مناسب است علامت قروح و ریش درد قطنی بقطر کردن
و عفونت و خروج مده و خون و قشور قرحه در بول و گاه باشد که
مثل

مثل گوشت پاره‌ها بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده بآن ممتاز
شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با سلس
البول بود و قروح مثانه با عسر بول و بموضع درد نیز توان دانست
علاجش تعدیل اخلاط و اماله آن از مراریه و بوریه بعد و به و اگر
غالب بود بفصد و قی و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش
دهند و روغن بنفشه شیاف ابیض در آنجا حل کرده در احلیل چکانند
علاج بالا بر رفتن خصیه در آبزن که در آنجا کتان و گل خطمی جوشیده
باشند نشانند **در حرقت بول** سوزش بول از تیزی و بورقیت
آن بود بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا علامتش حرارت مزاج
و صبغ قاروره و تقدم مأکولات و مشروبات حاره علاجش
شراب بنفشه تمر هندی ترشی کرده و شراب آلو و شراب انار



و لعاب اسبغول و طلاهای خشک بر جگر اندازند و اگر صفرا غالب بود بسبب
و تمر هندی با آب انارین و امثال آن استفراغ کنند و از برهنه شدن
مجری از رطوبتی که ضروری آنست می‌باشد از بسیاری مجامعت با
تناول مدرات با طعامی تیز و شور علامتش تقدم این احوال علاجش
ترک آن نمودن و سفیده تخم مرغ در احلیل چکانیدن غذا پاچه بره
و بزغاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناج و زرده نیم‌برشت و از ریش
مجاری و مثانه و جرب آن می‌باشد علامتش نتنی بول و خروج مده
و چیزهای مثل سبوس در قرحه و قشور و لاغری بدن در جرب علاجش
آنچه در قرحه مذکور شد **در تقطیر بول** سبب آن یا حدت
بول می‌باشد که در مجری سوزش کند پس دفعش مولم بود و اجتماع
ثقلش نیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و
تقدم

تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو بنفشه خشخاش و شیره
تخم خرفه و تخم خیارین و عوض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد
تا درار چه ماسک البول بارد و ادرار مناسب می‌باشد و یا سردی
مثانه و ضعف ماسکه آن می‌باشد پس بر نگاه داشتن قادر نگردد
قادر نباشد یا ضعف دافعه پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک
علامتش خروج بول بی سوزش و سفیدی آن و تقدم تدبیرات
مبرد علاجش اطریفل کشنیز و جوارش کندر مقوی و حب الآس
و نقل با نخود و مویز و از اسباب عسر تقطیر نیز می‌باشد علامتش
عسر با تقطیر بود علاجش علاج عسر چنانکه گذشت ۵

## معالجات امراض کلیه و مثانه و مجاری بول

**بنادق البزور** نسخه بنادق البزور مشتمل بر

احوال المجاری ترنجبین یک رطل بجوشانند و یک شبانروز بنهند تا صافی
شود پس این ادویه را کوفته و بیخته در آن ببرشته مغز تخم خربزه سه درم
مغز تخم خیار نیم سه درم مغز تخم کدو چهار درم مغز بادام مقشر
دو درم خشخاش سه درم کتیرا دو درم خولنجان یکدرم شقاقل یکدرم

**قرص الکاکنج** سودمند بود جهت ریش گرده و مثانه و بول الدم
بزر الکرفس بزر البنج تخم شاهدانه از هر یک سه درم تخم رازیانه دو درم
زعفران حب الصنوبر بزر حماض بادام تلخ مقشر افیون از هر یک سه درم
حب کاکنج هست عدد تخم خیار مقشر دوازده درم کوفته و بیخته
بآب بادیان قرص سازند شربتی یک مثقال نافع باشد حادی عشر **تامسک البول**
مجرب هرگاه با او سوزشی نباشد بلوط پنجاه درم کندر سی درم کسبره خشک
ده درم زیره کرمانی بیست درم قدر شربت منوط برای طبیب ٥



طلای ذکر ما گوید هرگاه که با بول سوزشی بسیار باشد زیاده کنند در بنادق
تخم خرفه و تخم کدو و خشخاش سفید و اندکی صمغ و بادام ٥

**دوا نافع** جهة ریش مثانه نشاسته چهار درم کتیرا پنجدرم
تخم کتان پانزده درم گل ارمنی یکدرم مجموع را کوفته شربتی یکدرم
با شیره خشخاش یا شیره سعتر بنوشند **قرص کاکنج** نسخه دیگر
از شرح اسباب و علامات تخم خیار مقشر ده درم بزر کاکنج سه درم
تخم کرفس شاهدانه و گل ارمنی خون سیاوشان صمغ بزر البنج از هر یک
دو درم افیون یکدرم نافع باشد **قرص** مجرب جهة خون آمدن
با بول احتبس کشته بگیرد گلنار ب گل ارمنی گل قرسی از هر یک سه درم
کهربا یکدرم و نیم تخم خشخاش تخم خرفه کتیرا نشاسته از هر یک چهار درم
بکوبد و بحریره بیزد و بآب بقلة الحمقا قرص کنند و در وقت خوردن



بآب لسان الحمل بیاشامند **دوا** نافع در قروح مثانه نشاسته چهار درم
کتیرا تخم کتان از هر یک پنجدرم گل ارمنی یکدرم نبک بکوبند شربتی یکدرم
با شیره خشخاش با نبفشه و افضل علاج در قروح مثانه قرص کاکنج
است یک مثقال با شیره خشخاش یا شیره بنفشه **قال محمد بن زکریا**
للتقطیر بلا حرقة یسقون حب المحلب و کندر و بلوط فان کان مع
حرقة فبنادق البزور مع کاکنج و خشخاش اسود و ان کان مفرطا الکم
مرهم ان کان فیه الاحلیل قروح مثل شمع و دهن و اسفیداج الرصاص
من کل واحد جزو و نیم ابیض ربع جزو **ضمادی** که بول خون باز دارد
بگیرد گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی تخم خرفه کتیرا اکلیل سنبل گلنار شاخ
بز کوهی سوخته عصارة طین الیتس از هر یک دو درم مازو یکدرم
بآب برگ مورد بسرشند و ضماد نمایند شاید نافع باشد ٥



**اقراص** جهت غلیظی بول تخم خربزه تخم کدو مقشر از هر یک
بیست درم گل ارمنی صمغ عربی کندر سه درم الاخوین از هر یک ده درم
افیون سه درم تخم کرفس دو درم قرص کنند هر یکی دو درم و بهار روز
یکی بنوشند با یک وقیه شراب خشخاش حمه **شیاف** جهة
بچکانیدن احلیل بواسطه قروحی که در وست سفیداب کندر انزروت
صمغ عربی نشاسته افیون خون سیاوشان اجزا برابر کوفته و بیخته شیاف
سازد و در وقت حاجت بشیر یا بآب حل کرده بچکانند حمه
**جهت** دفع ریگ گرده منقول عن ع د شراب انار میخوش
شراب انار شیرین شراب فراصیا عرق گاو زبان کلاب حجر الیهود
دانگی در یکی از اشربه سوده بیاشامند **آخر** طلا جهت ریگ گرده
سبت باونه بزرکتان حلبه تخم خیارین خطمی حب نیند در حمام ضماد نمایند

آخر مغز قلم گاو و پیه بط پیه مرغ مقل در گلاب حل کرده بر کرده
طلا نماید منقول از ... که ؛ جاک سوراخ کوب و ساز ازان ؛
خشک دارو زهر ریش ذکر ؛ که برای علاج این تشویش ؛ بنود
داروی مجرب تر ؛ شبت پزنده خلط است مسکی درد است
؛ خواق را بر دطبع رانکورانده ؛ شود چو ریش ذکر کهنه زود
گردد به ؛ ببوز دارکسی آنرا و بروی افشاند ؛ محمد بن زکریا
رازی گوید کسی که سلس البول داشته باشد و تشنگی او سخت زیاده
شود کم واقع شد و که بر بهد دوای آن چیزهای قابض است بگیرد
حب الآس سه درم قشار الکندر و کندر از هر یک یکدرم و نیم بلوط
یکدرم جفت بلوط بلیله زرد از هر یک یکدرم خرنوب چهار درم جفت
المویه مقسول نخل چهار نوبت پنج درم سماق کشته خشک کوفته از هر یک



او درم مجموع کوفته و بیخته سفوف کند هر روز دو درم با یک
وقیه رب غوره و این حبه این علت به غایت مفید است قال الشیخ
الرئیس اگر کسی را سلس البول باشد با حرقه اخذنا دق البزور زاده
ذلک امران یبقی ما الاصول مفترا مع واتقی بحرنیا و قال
رطوبة مالحة و کان بحرقة الملوحة و ترک العطش للبلغم الرطب
الفرق بین قروح الکلیة والمثانة ان قروح الکلیة یکون مع سلس
البول و قروح المثانة مع عسره والقشور فی قروح الکلیة یکون
حمرا و فی قروح المثانة بیضا اما کبارا غلاظا ان کانت فی المثانة
نفسها و اما صغارا او رقیقة ان کانت فی المجاری و تفرق ایضا
بموضع الوجع فان موضع الوجع فیهما مختلف و فی قروح المجاری فی
الوسط و فی مجری القضیب بعد الجمیع و ربما یصعب الوجع فی



قروح المجری و یکون له هیجان کل ساعة کالطلق و قد یستدل علی الوقت
المطلوب بوه الوجع فان الوجع فی قروح المثانة اصعب لانه عصبی قد
والتی اجل ما یعالج به قروح الکلیة و ربما کان استعمال القی المتواتر علاجا
مقتصرا علیه یغنی عن غیره و یجب ان یکون القی علی الطعام بما یسهله
مثل الطبیخ بزره مع الشراب الحلو او بمثل السکنجبین بالماء الحار
مفتت الحصاة و لا ینبغی البتة بل یصلح ان یستعمل فی المحرور فی
غلبة الحرارة ایضا یوخذ بزر البطیخ بزر الخیار بزر الهندبا صمغ الاجاص
هر یدق الشربة مثقالان با وقیه سکنجبین و قد یزید علیه مثقال
حجر الیهود و منقول عن الله ایضا صاحب الحصاة ینبغی ان یکون
فی یده خاتم من حدید و فی رجلیه خف فیه مسمیر من الحدید فانها یفتتها
قلیلا قلیلا حتی تخرج البتة و لا یتولد بعده آنکه منقول است از الآبدی



صفقه ما، الابزن الذی ینفع من انفعال الطبیعة والوجع الناخس فی
الخواصر والعطش و عسر البول والضربان من وجع الحصاة فی الکلی
بابونج و ورق الکرنب و حلبه و پرسیاوشان و بنفسج و خطمی و بزر الکتان
ابزار الرطبة و نمام و ورق القطونا و ورق القرع والقرع والسبت
یطبخ و یصفی و یقعد فیه العلیل کلما ... قرابادین الصلاح اذا دق النخل
و عصر ماؤه و شرب منه مقدارا اوقیه علی الریق فتت الحصاة
الصغار والکبار التی فی المثانة بخاصیة فیه ابن الفارابی طبخ فی
للما و قعد فیه من به حصر البول نفعه من اقناع ذکر جالینوس انه ...
من کان به سعال و ایام ... حجرا و کان به سکون سعاله ...
ادویه حصاة و رمل کرده و مثانه آبنوس سوخته شسته او
اشق فتة بابونج بزر برنجاسف بزر الخطمی بزر الکراث بزر البطیخ

بعنی انجبر شرهه وارجبر البهو وسنگ حصی حل منفصل ودم التبسل را اوید

را از باع شود نیز آب تربزه مخنف کبوتر منسکطرا مشیع متقل از دکربا

معجون حجر الیهو و **در سلس البول** از سردی مثانه و استرخای عضله

آن می باشد علامه وعلاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط یا لیمون

یا روغن زیت یا روغن گوسفند که در وی فرفیون و مسک حل کرده

باشند و از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب میکند و

مجاری را فراخ میکرداند و مثانه ضعیف میکند علامتش حرارت

مزاج و صبغ قاروره و از کردیدها ضرر یافتن علاجش از طباشیر و

گل ارمنی و تخم خرفه و تخم کاهو و خشخاش اقراص سازند و اگر بیخ بنکوا

افیون یا مثل آن زعفران اضافه کنند قوی تر باشد و در صبی که از سردی

بود بر شعشا بغایت مفید است **در بول در فراش** و آن از استرخای



عضله بسبب غلبه رطوبت میباشد باید که بر علاج سلس البول

که از سردی بود مداومت نمایند و در وقت خواب بدن را از

امتلای طعام و آب میوه نگاه دارند و نیز بس نه نکه کوبند اگر سوزند

در عسل سرشند و با آب سرشته بیخته بدهند فایده دهد و دماغ

و کلیه ارنب نیز مفید بود **در بول الدم** اگر خون صرف بود

از گشاده شدن رگی بود در گرده یا مثانه اما از مثانه بسیار نباشد

و از گرده بسیار آید و گشاده شدن رگ از ضربه و سقطه میباشد و

از امتلا و گرانی قوی میباشد و گاه باشد که باد و ادرار کرده بیاید چنانچه

از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطنی حادث شود

و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق الا در آنکه از گرانی

بود و قرص کهربا یا شراب حب الآس در همه اقسام میدهند و از ضعف





گرده و ضعف جگر میباشد آنکه غسالی بود آنچه از ضعف گرده بود

سفیدی و غلظت بر وی غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی

و رقت و از ریشی میباشد علامتش وقوع آن بعد از حدوث

قرحه و نیز علامتش علاج قرحه **در آماس خصیه و قضیب**

و آن از خون و صفرا بود و علامتش سرخی و حرارت و درد قوی

علاجش فصد باسلیق و صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت

و طلا از سرکه و گلاب و روغن گل و آرد جو و گشنیز تر و سنگور

و کاسنی پس آرد جو و آرد باقلا و عدس و در آخر باقلا و حنظل

و بابونه و تخم کتان و اکلیل بروغن گل و زرده تخم مرغ و از بلغم و سودا

میباشد علامت بلغمی سفیدی و نرمی و اندک دردی علاجش

نطول به آب مرزنجوش و شبت و غسل ضماد اکلیل و بابونه و حلبه و کتان



علامت سوداوی صلابت و کمودت علاجش تنقیه سودا

و اگر با آن غلبه خون بود رگ اسیلم زنند و مطبوخ افیتمون دهند ضماد

بابونه و کتان و حلبه و مغز ساق گاو و حقل مناسب بود

**در سنگ گرده و مثانه** سبب فاعلی سنگ حرارت

خارج از اعتدال است سبب خلط غلیظ لزج و هر گاه ماده

غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد میشود و دافعه

آن را دفع میکند بتفاریق ریگ بود و علامت سنگ در گرده درد

و گرانی پشت و قطنی چنان نماید که چیزی از وی آویخته است خاصه

اگر در رو تکیه کند و هر گاه امعا از ثقل ممتلی گردد درد موضع گرده

در وی پیدا آید و صفا بول بعد از کدورت و رسوب رملی که

با سرخی و زردی زند متمایز بود در سنگ گرده و گاه بود که در خصیه

که در جانب آن گرده بود دردی پیدا شود و در پایی که از آن
جانب بود دردی و خدری و گاه بود که درد سنگ به درد قولنج
مشابه شود فرق آن بود که درد قولنج منبسط گردد و بسوی بالا
و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یک جای لازم بود
بحالش پشت اندکی مایل و صاحب قولنج برخلاف صفت باید و صاحب
حصاة شدت و علامت سنگ مثانه درد زهار و نواحی
آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخای بی سببی
ظاهر و رسوب رملی و خاکستری با سفید و پیوسته مریض بران
مایل بود که دست در قضیب مالد و هر گاه بول کند در حال
باز خواهد که دیگر بول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ
و درشت باشد و سنگ گرده خرد و نیز درشت و سنگ مثانه

درد نکند

درد نکند مگر آن وقت که در راه گذر افتد و بول باز دارد و
زنان را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کود
کان را بیشتر عارض شود و سنگ کلیه کهول را و سنگ مثانه
لاغران را بیشتر بود و گرده فربهان را علاج آن بدن را از ماده
آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار در بعضی اوقات تا
ماده آن مجتمع نشود و از طعامهای غلیظ اجتناب نمودن و تجرید
با هضم و تلطیف و تدبیر و در وقت هیجان درد اگر خون غالب
شود فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه کنند و در آب آن
نشانند که در آن بابونه و خشک و شبت و کرنب و حلبه جوشانیده
باشند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان
سازند و در آبزن ادویه مدره دهند ادویه مدره گرم مثل تخم کرفس



و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و مدر سرد مثل تخم خیارین و خسک
دهند و دانه خربزه و مدر معتدل مثل پرسیاوشان و فوه که روناس
گویند و تخم خربزه بحسب حرارت و برودت مزاج مریض انچه لایق دانند
میدهند و چون از آبزن بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه
در مجاری و مواضع مالند و گویند از بلندی بزیر آید پس اگر حصاة
بیرون آید فبها و اگر در مجاری بماند بلعابها حقنه کنند و مجری موضعی
که زیر آن باشد نهند تا بدان گشاده شود و روغن بادام و
فلوس خیارشنبر دهند و اگر در مجری قضیب گیرد در آب گرم
نهند و لعابها و روغنها در چکانند و دست بران مالند تا بیرون
آید و اگر درین احوال درد غلبه کند برشعثا دهند و بعضی گفته اند
که خوردن سنگی که از مثانه بیرون آید مثل حجر الیهود بود که سنگ را

بریزاند

بریزاند و بیرون آورد و روغن عقرب در چکانیدن و خاکستر
عقرب دادن عجب اثری دارد و بگیرند عقربی که بر و سفیدی غالب بود
و در ظرفی از آهن نهند و سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت پخته در
تنوری تافته که دران نان پخته باشند نهند و یک ساعت بگذارند
پس بیرون آورند خوردنی یک دانگ و خون تیس با آب کرفس بار
دادن فعلی عجیب دارد و این را ید الله نام نهاده اند خاصه تیس
چهار ساله که در اول رنگ برآوردن انگور ذبح کنند و خون
اول و آخر را بریزند و میانه را نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند
و آن گرد و غبار محفوظ دارند یک مثقال از آن میدهند و اگر
سنگ مثانه ریخته نشود در شکافتن و بیرون آوردن خطر است
در سن صبی خطرش کمتر بود اما سنگ گرده را درین مدت و قبل

از بن بیر بدنی کسی ندیده و نشنیده که بیکبار نفس بیرون آورده باشند
در سرعت انزال وآن از حدت منی میباشد علاجش احساس وسوزش
بوقت بیرون آمدن و زیادتی آن از چیزها، کرم خوردن علاجش شربه
واغذیه بارده واز ضعف قوت ماسکه بسبب برودت و رطوبت
میباشد علامتش عدم علامت حرارت و رقت منی و زیادتی این حال
بتناول چیزهای سرد و تر علاجش استفراغ بدن از رطوبات با مسهلها
وقی و روغن قسط مالیدن در خصیه و عانه واز ضعف اعضا، رئیسه
میباشد واین با نقصان باه و قلت رغبت باشد علاجش
تقویت آن اعضا، واز صفرا وعیه وسعت مجاری آن میباشد
فی الجمله چیزهای قابض و مغلظات کمتر شود در نقصان باه
نقصان مجامعت بسبب ضعف شهوة میباشد یا بسبب استرخا،
آلت

آلت و ضعف شهوت از ضعف بدن میباشد علامتش لاغری
و زردی رنگ روی و قلت خون علاجش تدبیر بدن بتدبیر ناقهان
یعنی کسانی که از بیماری بیرون آمده باشند چون غذاها، موافق و
خواب و خورش دلی و ترک جماع مدتی واز قلت منی میباشد علامتش
قلت آن بوقت بیرون آمدن و سبب قلت منی خشکی آلات
منی میباشد و علامات آن غلظت منی و انتفاع بحمام مرطب
و دخول در آب و چیزهای تری فرمایند علاجش ترطیب بدن باغذیه
واشربه و فواکه و برودت واز برودت آلات منی باشد علامتش
دشواری و بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت علاجش
تسخین بمعاجین مثل مادة الحیوة و چیزها، واز حرارت آن میباشد
علامتش غلظت منی و سهولت بیرون آمدن و احساس بحرارت



وسوزش درآنوقت و انتفاع بمبردات علاجش تدبیر بمثل شیره
خرفه و شیره دوغ گاو و رطوبت آن میباشد علامتش رقت منی و
ضرر یافتن از تری علاجش معاجینی که دفع رطوبت کند واز ترک
مجامعت و فراموشی نفس آنرا و قلت اهتمام بتولید منی میباشد علاجش
استعمال اغذیه و ادویه باهیه و نظر کردن بمسافد حیوانات و استماع
احادیث و حکایات درین باب واز فکری و تصوری میباشد
مثل زنها و تعشق یا بنفرت از آن امر بوجهی یا توهم آنکه نباشد
که درانوقت ضعفی طاری شود یا آنکه او را کسی سحر کرده و بسته
علاجش رفع و دفع این افکار و تصورات باشد واز ضعف دل
یا دماغ یا معده یا جگر یا گرده میباشد بعلامات ضعف آن معلوم
کنند و بتقویت اشتغال نمایند و استرخا، آلت از ضعف بدن میشد
علامة

علامة و علاجش مذکور شد واز ترک مجامعة میباشد پس عضو
فتور پیدا شود علاجش پیوسته مالیدن و در شیر و آب گرم نهادن
واز قلت نفخ در اسافل بدن میباشد علاجش تناول چیزها،
نفاخ مثل باقلا و انجیر و آب نخود مناسب بود واز سردی اعصاب
قضیب میباشد علامتش بسیاری و رقت منی و سهولت خروج
آن بی انتشار و ضعف حس و حرکت و بصور و لاغری روی آوردن
آلت علاجش اگر مزمن نشده باشد معالجه فالج کنند و تقویت دل و
شادی و بوهای خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است
اغذیه باهیه قلیه پیاز مغز کله بز قلیه گنجشک و شیر و بزغاله و مرغ فربه
و هریسه و برنج بشیر و بیضی نیمرشت و ماهی بریان و فواکه جهت
محرورین خیار شفتالو و کدو و جهت مبرودین انگور پسته جوز انجیر

ادویه باه مثل سقنقور خصیة الثعلب بیخ مایه شتر قضیب گاو خشک
بسوهان سوده ساقاقل خولنجان بهمنین بوزیدان زرنبا و زنجبیل سورنجان
دارچینی بسباسه حبة الخضرا کنجد کتان متناسب بود و از ترشیها اجتناب
اولی است **در فتق و قیله** هرگاه برغشاء صفاقی یعنی پوست
اندر شکم باران دو مجری که در اربیتین است یکی گشاده شود بسبب
رطوبتی مرخی یا حمل باری گران یا رفع صوتی یا از جای بجای جستن یا بادی
غلیظ یا ضربه و از این گشادگی اگر ثرب یا چیزی از روده به فرود آید
و بکیس الانثیین رسد قیلة الامعا گویند و اگر باد فرود آید قیلة الریح
گویند و اگر آب فرود آید قیلة الماء و قیله را ادره و فتق نیز گویند و باشد
که ماده غلیظ گردد و آنرا قروة اللحم گویند علاج این قسم علاج ورم
صلب بود و اگر گشادگی چنان بود که بکیس الانثیین تواند رسید

اگر

اگر در گوشت ران بماند فتق الاربیات گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ
شود در برابر ناف یا زیرتر یا بلندتر و چیزی از آن بیرون آید آنرا فتق
مراق البطن گویند و فتق مراق البطن و فتق الاربیات در ثانی الحال عارض
شود علاج در صبیان درست شدن و فتق و شق ممکن است
اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود و از حرکات
قوی و رفع صوت و حرکت خاصه بر امتلا اجتناب نمایند و از طعامهای
غلیظ و بادناک و میوه و خربزه اجتناب اولی است و هرگاه چیزی
بکیس فرود آید در آب گرم نشانند و چون بیرون آید روغن بابونه
گرم کرده بمالند تا بجای خود باز شود و پیوسته انرا بسته دارند و ضماد
این ادویه بکار دارند گلنار برگ مورد مازو صبر مر کندر جوز السرو
زفت رومی مقل ابهل سریشم سریشم ماهی در فسله البلوط چند بید در



روغن یاسمین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة الماء آب کشنیز و اند
و معجون کنند بخورند و از این چیزها ضماد کنند حلبه سرگین گاو و گوسفند
و کبوتر و فلفل و اگر آب بسیار بود بزل باید کرد در بیضع و بیرون
روز آب بیرون کرد تا غشی نیفتد و قوت نگاه دارند پس موضع
بزل را داغ کنند ۵ حبی که قطور احلیل را و فتق و اورام خصیه را
که مزمن شده باشد نافع است صفة آن لحم کرفس حرمل انیسون
مصطکی زعفران مقل سکبینج پوست هلیله کابلی آمله
قطراسالیون بودنه اذخر مشط سداب
زرنباد درونج اسارون سکبینج و مقل را در
در عرق بازیان حل سازند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بآن ضم سازند
و بآب سداب سرشته حب سازند هر یک برابر نخودی شفا باشد بعون الله

باهیات

**باهیات از منعظات و ممسکات و غیرهما**
جهت سرعت انزال و تقطیر بول نظر نداشته باشد آرد بلوط
مصطکی بلیله هلیله زرد هلیله سیاه آمله از هر یک
سه درم گلنار زیره کرمانی از هر یک پنج درم کندر شونیز از هر یک
ده درم نانخواه کرویا از هر یک سه مثقال خصی الثعلب دو درم
قند سفید سه وزن ادویه قال ابن البیطار من احسن الطرق
فی استعمال الخولنجان فی امر الباه بان یوخذ منه نصف مثقال
او درهم یسحق و ینخل و یذر علی مقدار نصف رطل لبن حلیب بقری
و الشرب علی الریق فانه غایة فی امر الباه اگر زهره گنجشک و عاقر
قرحا بروغن زیت سرشته بر قضیب و عانه بمالند آلت بجنبد و آب
دیر فرود آید اگر آب تند باشد روغن زنبق تازه بر قضیب بمالند سستی

آنرا دفع کند و باه را زیاده کرده اند مصطکی یکدرم مشک تبتی قرنفل
قسط از هر یک نیم درم کوفته و بیخته در شیره زنجبیل پرورده سرشته
خشک کرده و در وقت حاجت در دهان نگاه دارد و مادام که در
دهن باشد ضعف و عجز در باه حاصل نگردد ایضا اگر خشتی
روباه خشک کنند و آب بندد و با یکدرم خاکستر چوب رز بر قضیب
طلا کنند شهوت جماع برانگیزاند فواید السلطانیه ایضا
حب الفلفل دو درم سعد نیم درم روغن زنبق دو درم گرم کرده
دارو ها را در وی سرشته بر ذکر طلا نماید قوت جماع زیاده کند
ایضا جهة نعوظ من اسرار الرجال والنساء جالینوس
بگیرد بوره را و بزوری بکوبد و نیک به پزد و با عسل بیامیزد
و بر قضیب و خصیه و زهار طلا کنند نعوظ آورد تا از زمان گرانی
باشد

باشد ایضا موی ذنب خرچون بر ران نبندند شهوت جماع زیاده
گرداند فوائد السلطانیه در احتلام بسیار جالینوس گوید خواب کردن
کاب راست احتلام کم افتد و بجانبهای دیگر برانگیزاند خصوصا
کسی که بر پشت باز خسبد خاصه در فراش پنبه که گرم باشد علی المتقی
هادی که آماس گرم قضیب و خصیه را سود دارد بگیر و آرد
جو آرد باقلا آرد عدس از هر یک دو درم آب عنب الثعلب آب
کاکنج آب کشنیز روغن گل و یک زرده تخم مرغ سرشته طلا نمایند
الخفر ضماد آرد باقلی آرد حلبه زیره کرمانی مجموع کوفته در میویز
منقی کوفته سرشته و در موم روغن از پیه بط و موم زرد و
روغن بابونه سرشته طلا نمایند حب جهة تقویة باه نسخه حبی که
بعض از مجامعت در دهان گیرد و تا در جای مجامعت آن آن بعد



از تراکیب حکیم قرفه قرنفل از هر یک چهار درم مشک و لک عود
خام یکدرم زراوند سه درم سنبل درم کبابه ششی درم مامیکی
مثله دماغ کنجشک یکدرم ناف سقنقور یکدرم کوفته و بیخته در قند
بقوام آورند و در گلاب سرشته و حب کنند [illegible] اعلم ان الادویة
الصالحة للباه هی التی یجمع فیه خصال کثرة الغذاء و تولید الریاح
والحرارة الملایمة لجوهر المنی فمنها ما یحوی الخصال الثلث کالحمص
والجزر والشلجم من [illegible] جالینوس ومن المرکبات الباهیة المرو
دیطوس و دواء المسک و تمه مثاقیل من جوارش البزوری
فی ماء الحب و دواء الاسقنقور و معجون الفلاسفه حب ضعف
باه که از سردی بود و بگیر دیگر رطل شیر تازه و ده درم دار چینی کوفته
و بیخته مثل سرمه در وی ریزد و یک ساعت بگذارد بعد از آن
بیاشامند

بیاشامند چند نوبت شبانه بعد شی تا آنکه تمام بخورد و یک هفته
چنین کند و مجامعت نکند متاثر قال ثابت ابن قره شحم
الاسد بلیغ فی تقویة الجماع بلوغا عظیما مروخا و مسوحا للحم
والعطن والحالبین و الورکین و الانثیین والعصیب والمقعد
الرازی فی الحاوی اذا دلیف به دهن الانجرة و مسح به الاحلیل
فانه یقوی علی الجماع جدا حب سرعت انزال و تقطیر بول هلیله
سیاه هلیله زرد بسباسه جفت بلوط قرنفل خصی الثعلب
از هر یک شش درم دقاق کندر جوز بوا مصطکی بهمنین
از هر یک چهار درم سعد سنبل حب الآس طباشیر شهدانه بزر
سداب نانخواه زیره کرمانی بزر کرفس از هر یک دو درم بزر [illegible]
چهار ده مثقال عسل بقدر حاجت معجون نماید ٥

جهة **سفوف** جهة سرعت انزال طباشیر یکمثقال حشخاش ده درم
انیسون جوز السرو از هر یک یکدرم و نیم ماش دو درم بشراب
حشخاش نافع باد **معجون** لسرعة الانزال منقول است زر هبوط کلنار
شونیز لسان و گزر شنیز خشک کمون کرمانی از هر یک ده درم نانخواه
تره ماما از هر یک پنجدرم پوست هلیله زرد آمله مقشر هلیله سیاه
از هر یک سه درم اجزا کوفته و بیخته به وزن ادویه عسل معجون سازند
**معجون** ایضا منقول است زر نانخواه کرویا از هر یک پنجدرم مصطکی
وشاه بلوط از هر یک سه درم کلنار پنجدرم کندر و شونیز از هر یک
ده درم زیره کرمانی پنجدرم هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک سه درم
خصیة الثعلب ده درم شکر طبرزد بطریقی که متعارف است معجون
نمایند و تناول کنند نافع باد **معجون** مفرح مبهی خصی الثعلب

دارچینی

دارچینی زنجبیل از هر یک هشت و نیم مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از
هر یک چهار مثقال مغز پسته بادام قندق از هر یک
دو مثقال ابریشم مقرض پسته سقاقل انیسون انگدان النحل الجبلی
تخم کرفس تخم اسبست تخم گزر تخم بادیون تخم گندنا تخم کلم تخم شلغم
تخم جرجیر تخم بهار بوزیدان حب الزلم حب صنوبر صغار
چلغوزه تخم ترب خولنجان تودری سرخ تودری سفید قرفه بهمن
سرخ بهمن سفید تنقل تخم خربزه حب القلقل لسان العصافیر
بهار عنصل سیاه خشک جزول عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عسل
سه وزن ادویه مجموع کوفته و بیخته معجون نمایند قال الرازی ولك
الکثر برازة البقر اعان علی الانعاظ حشیشة السلحفات
قال محمد بن احمد حشیشة معروفة بالشام وهی کثیرة هناک اذا شربت



مسحوقة زادت فی الباه زیادة عظیمة وهی تنبت بهذا الباب عجب
اذا نظرت المراة الی حاملها لم یمنعه ما یرید منها وان قاذت له کانت صنعة
فیها وهذه مجربة مشهورة وهی المسماة بالفارسیة مهرگیاه الخو
القصیل یتقدم قبل الحاجة ویشرب قدر حصة منها فی قدر ثلث رطل
ماء تاتی عشر ساعة فینعظ انعاظا قویا فان لم ینکسر الانعاظ
فلیغسله بالماء البارد صفة بزر الکرفس البستانی اذا شرب ثلثة
ایام مسحوقا مخلوطا بسمن بقر وسکر قواه جدا ایضا منه الترجس
اذا سحق من اصلها ثلثة دراهم بعد تنقیعها فی حلیب یوما ولیلة وطلی
به الصلب ذکر العباس رای منه فعلا عجیبا وان کان ذلک اقوی اللغة
پنجدرم هر که هر صباح خورد بخی سوده را بشربت سیب
شهوتش آنچنان قوی گردد که زنانش بر دوزاد

شکیب

شکیب لدفع سرعة الانزال بارصبل افیون جوز الطیب
١٠م ١م ١م
بزر البنج بزر الخشخاش بزر الحیار سنبل کبابه
٥م ٥م ٥ ٢م ٢م
عاقرقرحا زعفران قرنفل عسل نصف ادویه شربتی
٢م ١م ٢م
دو مثقال خشخاش بود طلسم للامساک این نقش را بر
کاغذ نویسد و با ریسمانی که دختر نابالغ رشته باشد در کمر بندد
انزال نشود طلسعا طلسعا طلسعا طلسعا طلسعا
ع مرتبه **سوجات منعظة** یوخذ مرارة الثور وعسل منزوع
الرغوة فیدلک بذلک الذکر جیدا او یوخذ شحم الاسد
یمسح به الذکر وما حوله فانه ینعظ بسرعة او یسحق لب حب
القطن بدهن الرازقی ویمرخ به الورک والعطن واسفل القدمین
والانثیین والقضیب والمقعدة فانه یهیج الانعاظ او یوخذ

يورق ويثيم سحقه ويداف بالعسل ويطلى به القضيب والشرج و
العانة فانه ينعظ حتى يفضح منه او يؤخذ شحم الثور ويداف ويخلط
بشيء من اصل النرجس وعاقر قرحا ومويزج ويمسح به الذكر وما يليه
آخر مسوح قوي فربيون حديث يصمغ عاقر قرحا مثله مشك ربع
درهم يسحق باوقية زيت خالص ويرفع ويمسح عند الحاجة العانة و
الذكر وما يليه مسوح قوي جدا يدلك الذكر اولا بشحم الاسد مع بزر
الانجرة وان احرق ذنب الايل ويعجن رماده بشراب عتيق و
طلي على الذكر يهيج من الانعاظ ما يفضح منه ويسحق الخردل ويداف في
دهن ويمرخ به القضيب ونواحيه فانه ينعظ انعاظا قويا او يؤخذ بورق
وحلتيت مسحوقان كالكحل يعجن ويدلك به اصل الذكر والمراق
وباطن القدم فانه ينعظ استرخاء الذكر يدلك الاحليل بدهن النفط

او دهن

او دهن السعد دايما او يداف جندبيدستر وعاقر قرحا بدهن الياسمين
ويمرخ به وانظر فان كان استرخاؤه من البرودة فميل الى المروخات
المسخنة كالجندبيدستر والفرفيون والشيطرج والفلفل وان
كان من الرطوبات فميل الى الاشياء التي لها قبض وتجفيف
كالاهليلج والسعد والعود ونحوها ونفرق بين هذين ان الذي من
برودة يكون العضو منه قد يكل ويميل وانه في بعض الاوقات
وعند سخونة البدن يخف واما الذي من رطوبة اعصاب العضو
فانه يكون مرخيا دايما في كل وقت بحالة واحدة والعضو معه اعبل
والغلظ من قراباذين تحفه مسوح يقوى الانعاظ يؤخذ اوقية
دهن السوسن وينقع فيه وزن درهم فربيون ومثله فلفل نطرون
ومثله خردل وقراطا مسك ويمرخ به القطن والعجان والقضيب



وما يليه آخر از قراباذين في تقوية الباه بگير خروس جوان در زمان
بهار و آنرا بکشد وانچه در شکمش باشد پاک کنند و نمک پر کنند و در
سایه بیاویزد تا خشک شود و آنرا با استخوان سگ بکوبد و در ظرف
آبگینه کنند بوقت حاجت با شیر تازه بیاشامد مجربست في الذكر
الذي لا يقوم مدة لهذه علاج خاص وهو ان يؤخذ سقلا بوطع مو
بعض من الهوام فيسحق نعما ويصب عليه زيت ويطلى به ابهام
الرجل اليمنى فان اردت ان يسكن قيامه على الاصبع تنقول عنه الطلا
نسخه معجون از قراباذين شيخ نجيب الدين سمرقندى در امر باه
فعل عجيب كند بگير خشك مربى هشت مثقال عاقر قرحا زنجبيل از
هر يك يكمثقال نبات مصرى ده مثقال اضافه كند پس چهار درم
ازين تركيب با آب نيم گرم تناول كند واين نهايت ملوس باه را

قوت

در بيان حسندى كبير بيت

٢

قوت دهد وحرارت مزاج احداث نكند ايضا اگر خشك
مربى سه درم در كاره شير كنند كه در آن شير اندك زنجبيل جوش شده
باشند بعد از آن بياشامد عظيم فايده مند بود و ايضا اين بيطار
در جامع آورده كه هر كه مقدار گردوى پنير مايه شتر پيش از جماع
با آب گرم بخورد در نعوظ فعل عجيب بيند وگفته كه ساكن نشود
مگر باب سرد بشويد قال جالينوس في اسرار الرجال والنساء
اعلم ان الاشياء المستعملة لكثرة الجماع ثلثة اشياء مختلفة احدها
يكون بالادوية وهي ابلغ واقوى من الصنفين الآخرين والثاني
يكون بالاغذية وهو اضعف من الاول واقوى من الثالث والثالث
يكون بالاطلية وهو اضعفها وقال في الادوية التي يطلى بها
الاحليل فينزل سريعا دهن الاترج ودهن الآس ودهن الياسمين

و وبهن العاردینی ۱۲ ذکر الادویه الزایده فی الجماع ولا یکون
من ذلک المنی ولد ولا تحبل المراة ویسمی معجون السلیخه وفیه ثلث
فواید احدها ان المراة لا تحبل والثانیه انه یحبب الرجل الی المراة
والثالثة انه لا یضعف بدنه من کثرة الجماع اخلاطه بزر الحشخاش
الابیض واسقنقور ومرارة الشبوط مکه درهمان ونصف بزر
السداب واللؤلؤ وصامریوما وفق، الی رشایل واحد درهمان
سلیخه زمرمکه وزن درهم بزر البطیخ وبزر القثا والنعنع الیابس
مکه نصف درهم یجمع هذه الادویه مسحوقه منخوله ویعجن بعسل منزوع
الرغوة ویرفع فی اناء ویستعمل منه بالغداة وفی وقت الذی یرید فیه
الجماع مثقالین فان اراد الجماع بالنهار استعمل باللیل وان اراد باللیل
استعمل بالنهار قبل ذلک باثنی عشر ساعة ایضا حسنه معجون

جالینوسی

جالینوسی قضیب را سخت کند واو عبه را بگشاید واعصاب
دماغی را قوت دهد وانعوظ بسیار آورد وشهوت را زیاده کند
ودوستی زن در دل مرد پیدا کند ودر خون تغیری عظیم پدید چنانکه
منی بلذت هرچه تمام بیرون آید بگیرد مروارید ناسفته سپید از هر یک
یکمثقال اذخر سعد کرنمازک لهن سپید از هر یک یکدرم کاکنج اصل
لعاب فقاح اذخر از هر یک نیم مثقال سنبل واسارون ودارچینی
از هر یک دانگی ونیم مصطکی مشک صمغ عربی کثیرا از هر یک دانگی
کوفته وبیخته بوزن آن عسل معجون کند ودر ظرف کرده بوقت
حاجت یکمثقال با سه نیم درم بشیر تازه بیاشامند واگر فرود برد
وشیر از پی آن بیاشامد شاید معجون بقراط کرده
الپشت را قوی کند وبلغم را دفع کند وبوی دهان خوش کند



وآب رفتن دهان باز دارد وباد ها بشکند وسردی ببرد وریگ مثانه
پاک کند وناگواریدن طعام وتخمه ببرد وآب پشت بیفزاید وجگر و
گرده ومغز را قوت دهد هر کو سالی یکهفته ازین معجون بکار دارد
او را بطبیب احتیاج نباشد واگر ده کنیزک داشته باشد همه را خشنود
کند بگیرد تخم کرفس تخم جزر تخم شبت نانخواه ورازیانه مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار بالنگ سه کرفس از هر یک سه مثقال زعفران دو درم
بسباسه قرنفل فلفل مویه کبابه از هر یک سه درم عاقرقرحا قرحه و
مصطکی وعود خام از هر یک دو درم عنبر اشهب یکدرم مجموع را
کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند وبعد از دو ماه استعمال
نمایند بخورند دو مثقال ناهار شیر بیاشامند ودر عقب آن یک کاسه
شیر تازه با ده درم قند سپید درکشد ذکر الادویة الباهیة

الجزر

الجزر والجرجیر والنخل والبهلون وبزرها وبزر الکتان والحبة الخضرا
والکرفس وبزره والسمسم وحب الزلم والباقلا والحمص واللوبیا
والقرفة والدارصینی والبسباسه وحب الصنوبر والبندق والفستق
والکندر والحلتیت وهو حار یهیج وشربه مثقال منه مع الشراب عظیم
النفع للمبرودین والبهمنان والقسط وخصی الثعلب والزرنباد و
والدرشاد والشقاقل والزنجبیل وخصوصا المربیان والخولنجان
والبوزیدان والسورنجان والمغاث والورل والاسقنقور
وخصوصا اصل ذنبه وکلاه وسرته وملحه وبیض الحمام والعصافیر
والحجل والدجاج النیمبرشت ببعض الادویه کالزنجبیل وملح الاسقنقور
وذکر الثور مجففا مسحوقا علی صفرة البیض نیمبرشت او مطبوخا
باللحم وجمیع الادمغه وخصوصا التی للعصافیر والدجاج ویستعمل مع

الا سقنقور وقد جربته من النعمة الفضيلة حار عظيم فان اذى اغتسل
بماء بارد ولبن النعاج لحمه ودايم ترنجبين نافع للعقد لبن تعقد اللبن بالطبخ
ويستعمل منه بكرة كل يوم مقدار قدح ويتقوى للبرودة بن بالزنجبيل والثعالب
وماء العسل جيد خصوصا اذا طفي فيه الحديد مرارا كثيرة والشراب المدبب
بالعنب الطري وان شرب من عصارة الجرجير مع نبيذ صلب اي معقود
بالطبخ ظهر نفعه في الحال ومن اومن على اكل العصافير وشرب اللبن عوضا
من الطعام والشراب لم يزل منتشر الكثير المني موجز **مما يعظم العضو**
**كشش رومي** قال الرازي في كتاب المنصوري في الطب ليدلك
في اليوم مرات كل مرة الى ان يحمر ويصب عليه ماء فاترا ويدع فيشبع
دهنا ويدلك ويمسح بلبن الضان عشر مرات في اليوم او يوخذ قطعة
زق رقيق عليها رف ويسخن ويدلك الذكر ويلصق عليه وهو حار فاذا

برد

برد نزع منه يفعل مرات في اليوم او يوخذ خراطين فيجفف ويسحق
ويمزج بدهن الزنبق ويطلى به **ايضا** يوخذ الخراطين ويغسل ويجفف
ويسحق ويذاب بدهن السمسم ويطلى به العضو وكذلك العلق
يجعل في قارورة ويصب فيها ماء ويترك حتى يجف ويطلى به ويدلك بالشحم
والادهان الحارة بعد الدلك بالخرق الخشنة حتى يحمر ويصب عليه
اللبن خصوصا لبن الضان ويترك عليه حتى يجف يفعل ذلك
طرف النهار ويلزق عليه الزفت ثم يكره **لتعظم ما يجب الى**
يوم الرجال وتوجب استهاره مس المني بيت خدم الخنطة عشر
النساء نقعا من الثعالب ويسلق في مثل وزنه من الماء الصافي
الى ان يفني الماء ثم يجف في الظل ويطعم دجاجة في اربعين يوما
ثم يوكل الرجل من الدجاج مرة واحدة فانه يعظم تعظيما تاما الى سمت



من بعض الحكماء ان اضيف اليه ذكر حمار مقطوع صغارا في السلق كان
تاما في هذا الفعل وجامعا وافوق **انه موجه جدا وان اضيف اليه ذكر**
ثور ايضا كان اتم واجمع وانفع باذن الله تعالى فانه نافع لتحليل المرأة السبب
ويوجب التناسل منقول عنه الصا **معظمات ذكر** يدلك في اليوم
مرات ويكثر من صب لبن حليب الضان عليه ويمزج بالادهان الحارة
قير وطساة بالشمع ومما يعظم الذكر ان يدلك بالدهن ويوخذ رق
ويمسح عليه الزفت ويلزق عليه وهو حار فاذا برد ينزع عنه يفعل ذلك
مرات وكذلك الخراطين وهو الديدان الصغار الطوال الحمر التي توخذ
في رمل شاطي الانهار يجفف ويسحق ويخلط بدهن الزنبق ويطلى به
ومما يفعل ذلك ان يوخذ العلق ويجفف ويطلى بدهن وان ترك العلق
في قارورة فيها ماء وهي حتى يجف ثم اخذت ويسحق وطلي بها نفعت

والدلك

والدلك الدايم بالخرق الخشنة وصب الحليب وتدرك القضيب
بعد ان يسخن بالدلك في الحليب وتقويه عظيم النفع وداه الزفت
اقوى من هذه كلها مختار بن بل **اگر کسی سرطانرا** بروغن کاو باکند
بجوشاند چنانکه تمام بگدازد و این روغن بر قضیب مالد دراز و
سطبر گردد و **اگر کسی** خراطین خشک کند و نرم باید بس قضیب را
بآب گرم بشوید و چندان بمالد که سرخ شود و آنگاه اندک گوشت گوسفند
نانک سازد و خراطین سوده را بران افشاند و بر قضیب بندد دراز
و سطبر شود سه روز بپای بدین طریق عمل نماید اگر تخم الجزر را
بکوبند و با عسل آمیخته بر ذکر طلا کنند قوی و دراز کند
**ایضا** تخم سپندان سستی درم کوفته با روغن یاسمین گرم
کرده بر ذکر طلا نماید منفعت عظیم باید اما سخت شود دلاله

علاقه آن پیه وشیر و تخم الجزر بکوبند و بر ذکر طلا نمایند یا ل خود آید
فایده در وجع عقربی کرم معده که بقی بیرون آید از هریک دو
مثقال حلتیت فطراسالیون بزر الجم از هریک نیم مثقال کندر دربای
یکدرم کوفته و بیخته بعسل منشاشی سرشته فتیله و بدان بجالا بند
و در احلیل نهند و ایضاً سرگین کبوتر خشک کرده دار چینی عاقرقرحا
زنجبیل صمغ عربی اجزا مساوی کوفته و بیخته حب سازند و در وقت
حاجت ساویده بر قضیب طلا کنند ایضاً محمد زکریا گوید که
خراطین شسته خشک کرده را با بنه و برکتان نهند و ذکر را
تا آب گرم بشویند و نیک بمالند و بعد از آن طلا نمایند ایضاً بگیرد
لسان العصافیر دو درم و در شیر تازه افکنند و قضیب را روز
با آب گرم بشویند و شب بدین دارو طلا کنند که قوت قضیب و جماع

دو

بر دو حاصل شود ایضاً این ترکیب متقدمان منسوب اهل بهار
عجیب است بگیرد و بشکر داز آنکه کازران دارند که منور گرم نشده
باشند پس باندازه ذکر ببرند چندانکه وی بود ده دو و انگه خشک
بلبنی لب بند و بر وی افکنند و ذکر را نیک با آب گرم بمالد چندانکه سرخ
شود و پس بدان شکر کیرد از بامداد تا نماز دیگر و همه شب بدین
دستور عمل کند و اگر همیشه بکار دارد بمثل نه باشد ایضاً اگر دیوچه را
خشک کنند و با سلیخه بسایند و بر قضیب مالد بزرگ گردد و این
بغایت مجربست ایضاً بسانند قطران شامی نیم درم و بر قضیب
مالد بغایت بزرگ شود و این مجربست ایضاً سرگین کبوتر را
خشک کنند و خرد بدو بار و روغن یاسمین بیامیزند و بر قضیب
طلا کنند بزرگ شود و قوت جماع بیفزاید ایضاً پوست کوسفند



که تازه کنده باشند و گرم باشد قضیب را مالیده در وی کیرند هر روز
دو نوبت بزرگ گرداند ایضاً موشی را بکشند و پوست از وی
بیرون کنند و بر تاوه بریان کنند تا روغن سیاه از وی بیرون آید
آن روغن بر قضیب مالد قوی گردد واما تا ده روز اثر نیاشد باشد
فی حکة القضیب والانثیین سببه مادة حادة او رطوبة مالحة
علاجه الفصد من الباسليق والحجامة على الفخذين ويستفرغ بالدواء
المسهل ايضا ويمنع من الاغذية الحارة الحريفة والمالحة فيدوم
بالزيرباج وبالحصرمية والرمانية والاسفيدباجات بلحوم الدجاج
والجداء وامثاله واما الادوية الموضعية فمثل ما يؤخذ الماميثا واقاقيا
مكه نصف درهم نوشادر سدس درهم صبر مثله زعفران قيراط لسان
العصافير مثل الجميع يدق وينخل ويعجن بدهن الورد ويطلي ويغسل كل

يوم

يوم في الحمام بالخل ودهن الورد مضروب فيه شيء من البورق او
تغسل من الميويزج ويطلى بعد الخروج من الحمام ببياض البيض وارسال
العلق على الموضع وعلى الفخذين نافع تذكرة في تغليظ الغرمول
الذي يغلظ الذكر ان يؤخذ الحراطين فيجفف ويسحق نعما ويداف
بدهن سمسم ويطلى به بعد الدلك ويترك ليلة ثم يغسل ويدلك
ويطلى فانه يغلظ جدا او يؤخذ العلق فيلقى في قارورة فيها ماء وما
ويترك حتى يجف ويسحق نعما ويطلى فانه يغلظ او يدلك العضب
يحمر فاذا احمر مزج بدهن الضان ويترك ساعة حتى يجف ثم يفعل
ذلك مرات فانه يغلظ والدلك الدائم والمزج بالدهن بعقبه
والنطل بالماء الحار والطلي بالزفت ويغلظ الذكر وكل عضو ادم
به ذلك حتى قال الرازي لطوع تعظم الذكر فلفل دار فلفل زنجبيل

زنجبيل زعفران مسك سنبل وارصيني سيرواره مكه جند وبدق ويجلى
ويجى العسل منزوع الرغوه ويوخذ منه مثل الحمص ويداف بما ومسح
يرى منه العجب آخر مثله فلفل كبريت ابيض مكه جزو يدق ناعما ويجى
بعسل شهد ثم الطلى به فانه بصير كانه كناس منصوري في تعفن
الحالبين والابطين وتحت الثديين هذه العله يكون من فرط الدق
وخصوصا المالح والعفن الذي يتحلل عن اخلاط عفنه صرايعه واكثرما يكون
بالسمان الذين في اعضائهم غضون وربما يعرض من حركتهم متى تعقب
تلك الاعضاء والنسيج يتحكر لشبه مدما تحتها وتعور فيعظم النكا
وعلاجه ان يمنع من الحركة في الصيف ويومر بالجلوس في الماء البارد في
كل يوم مره ويفصد ويستفرغ ثم يستعمل في هذا الموضع من هذا الذرد
يوخذ من ورق السوسن الحلو وزن درهمين ومن العلو المواد ستى وزن ..... منه



درايم ومن الجلنار والورد والطين الارمني مكه وزن درهم صما
محرق وقشور الرمان مكه وزن درهمين حضض وزن نصف درهم كافور
وزن دانق يسحق ذلك كله ويعجن بالخل ويقرص ويجفف في الظل فاذا
اراد استعماله حكه بالخل وماء الورد وطلاه على الموضع وان احب ان
يستعمله ذرورا لم يقرصه وذر على الموضع منه وهذا يسمى ذرور الكرت
واباعمران موسى بن سيار اختار ان يقرصه ليختلط اجزاوه اولى
وقد جربته انا ذرورا ومقرصا فوجدت القرصه ابلغ ثم ان كان تقرح
الموضع غسل بالخل واستعمل فيه مرهم القروح بالخل نسخته يوخذ من العروق
الصفر درهم ومن المرداسنج درهم ونصف ومن الاسفيداج درهم
تسحق ذلك كله نعما ويحل الشمع بدهن الورد ثم يطرح عليه هذه
الادوية وهو على النار ثم نزل به ونترك حتى تعقد ثم نصب في الهاون


يسحق من الخل بالدعك والتمريخ ما امكن ان يسحق منه ويستعمل من ط
## في شق العانة والحالبين وحكاك الخصيتين
يظهر في العانة والحالبين والابطين والثديين شق واكثرما يظهر في
الصيف عند العرق الكثير ويكون معه حكاك والسبب الفاعل له لكن
عرق حار ولذاع تعفن في هذا الموضع للعضون والشحم الذي فيه فرق
الموضع ثم يصيبه الهواء فينشق مثل ما يظهر في المتحرين عند
سيلان الماء الكثير بعقب الزكام فيكون كانه قد احترق علاجه ان
يستفرغ بهذا المطبوخ يستخرج ماء اللبلاب وماء الهندبا ثم يطبخ
بها الاجاص والعناب والتمر الهندي والترنجبين ويمرس فيه الخيار
شنبر وكميته وقويه يكون على حسب قوة العليل ويلزم ماء الشعير
ويجتنب طعامه المدورات بالاسفيداج ويطلى الموضع بهذا الطلاء يحل الشمع



والدهن بدهن الحنا ثم يوخذ من الحنا المحرق يسير ومن القنبيل جزو ومن
مرارة الثور جزو فيطرح ذلك كله على الشمع والدهن ويضرب حتى يختلط
ثم يضمد به هذا الموضع ومما يطلى على هذا الموضع يوخذ من الاس بالعابع
فيحك على خشب خشن مقدارا صالحا ثم يطرح دهن الحنا ويسير من الاسفيداج
والمرداسنج ويسير من مرارة الثور ويطلى به الموضع وقد يطلى بهذا
الضماد وهو شيب ذكره ارساسوس ورونس يوخذ من الحلزون
الطري فان لم يوجد فالتسلاى فان لم يوجد فاليابس ثم يحرق و
زياده يداف في المسبح حتى يصير بحنا في قوام العالية او المرهم ويطلى به
الموضع وقد يجمع بين هذا الرماد وبين مثله من ماء الزفت السيال و
يطلى به الموضع وقد يداف بالخل والدهن ويطلى به هذا الموضع بورق
زيدي جزو والمرداسنج ويجعل فيه يسير من النوتيا المرار الى فاما يعفى

الجالبس والابطين ونحت الشفة يابس من العرق الكثير فقدم الكلام فيه
واما حكاك الخصيتين علته شبيهة بالسعفة اليابسة تظهر للخصى
الخصيتين وتتورم العروق الدقاق التي هي منتسجة عليهما ويحمر ويحك
حكاكا مستلذا صعبا وصعوبته لانه لايكون دايما والخلط الفاعل
له حاد حريف ينصب الى جلد الخصيتين وعلاجه الفصد والاستفراغ
بالمطبوخ الساذج ثم الزام العليل الحمية ومنعه عن شرب النبيذ البتة
ومما يعالج الخصيتان به بعد الفصد والاستفراغ بالعرق في الحمام والتمريخ
بدهن الورد اياما ثم يحلق الخصيتان ويعصران بالعيص على الجلد من
اسفلهما حتى يتورم ويظهر عروقهما ثم يبقط بمبضع العروق التي برزت
المباضع ويقطعها ان تنز بالدم كل عرق في مواضع كثيرة ثم يغسل
بخل ويلصق عليهما ثم يمرخ بدهن الورد فان سكن ذلك والا فحق

الشو



الشعر منها بالمنقاش ثم يغسل بخل قد جعل فيه يسير من البورق وجعل
فيه مثله من ماء اصول الكرفس ومما يطلى به الخصية الحكاك هذا
الدواء وهو القيروطي المعروف بقيروطي الرصاص نسخته يؤخذ
من الاسرب جزء فيجعل ويحك ما يجتمع منه ثم يطرح عليه يسير من دهن
الورد ويصب عليه قليل من ماء جرادة القرع وماء تمداح الخلاف
ويضرب ضربا جيدا ثم يطلى به الخصيتين ومما يطلى به ايضا اذا اشتد
الحكاك ان يؤخذ من تراب الزيبق جزء ومن اقليميا الذهب و
الفضة جزء ومن ورق الدفلى جزء ومن الميويزج جزء ويسير من
الميعة السايلة جزء ومن الكبريت الذي جزء ويسحق ذلك كله ناعما ويقدم
الى النار حتى نغلي عليه غلية خفيفة ثم يطلى به الخصيتين عند الحكاك فانه نافع
من ازالته وكذلك في كل حكاك يعرض في اي عضو واما تهيج العصب



فهو يعرض دايما والسبب الفاعل خلط رياحي يسيل وينحلب الى العصب عند
المجامعة الكثيرة او عند الدلك وعلاجه استفراغ العليل بما يخرج الرطوبات
الغليظة ويحلل الرياح وان يطلى العصب بهذا الدواء رماد قضبان
الكرم المداف في الخل العتيق ويصب عليه يسير من دهن الورد الى ان
ثم يطلى على العصب ويلف عليه خرقة وتنزع من عند الحشفة ويدع
عند آخره بعين ذلك عشرة ايام بلياليها فانه يحلل التهيج ويسكنه فان
لم يسكن ذلك والا فخذ قشور البيض واحرق ثم يؤخذ ذلك مع رماد الكرم
ويداف بالخل ويغمس فيه اسفنجة ويوضع على القضيب دايما فانه يحلل
ذلك فاما بثور المذاكير فهو على نوعين نوع منها شبيهة بالجرب
يظهر في الحشفة والكمرة يحك حكاكا مستلذا والسبب الفاعل
لذلك خلط حريف ضعيف لطيف ينصب الى ذلك الموضع عند الجماع

اوعند

او عند الانتشار اذا حمي وعلاجه الفصد من الباسليق والاسهال بمطبوخ
التمر هندي وتعديل مزاج العليل بماء الشعير والاقتصار به على المزورات
ثم طلي ذلك بقلقطار مداف بالخل مع دهن الورد ثم يطلى به الحشفة
وذكر بعض الاوايل من حدث به ذلك ان يلطخ في القرح او في موضع
آخر فانه يبرا عنه التسلخ واما نوع الآخر فانه شبيه فيظهر في القضيب
متفرق يولم والسبب لذلك الدم المحرق الذي قد خالطه يسير من الصفرا
وعلاجه الفصد من الباسليق والتعالج بما يغذي ثم شد بهذا الدواء
فيه يؤخذ دقيق الترمس ودقيق الكرسنة جزئين والزبيب الاسود
المنزوع العجم او مع العجم جزء ان فيدق ناعما ثم يصب عليه الميبختج حتى
يمحي ثم يطلى ذلك على القضيب طليا ثخينا متداركا فانه يزيلها
وهي بثور يولم وقد يعالج بهذا العلاج يطرح العلق عليه بعد الفصد

الاستفراغ بالدواء علی کل حبة منها فانه ینشف و یزول ــ تم ط

**دواء آخر** لشقاق نــ الیدین والرجلین یوخذ سرطان نهری یطبخ

بالماء والسکر ویشرب ابا ما ویمسح الموضع الذی عنها الشقاق بالسمع

الابیض و دهن البنفسج ۱۲ واذا خلط السندروس بدهن الورد و

یطبخ حتی یغلظ ینفع من شقاق الیدین والرجلین منقول عند السم ۱۲

## علاج انواع قیلة و ادره و فتوق و سایر امراض ها

**خصیتین ضماد** جیده منی جوز السرو شب ماثی پوست انار برشته

پوست بلوط صمغ عربی سرشیم ماهی گلنار ماز و بکوبند و بآب مورد بجوشانند

واسرشی و آرد باقلا بآن برشسند و بر خصیه طلا کنند **آخر** ضماد جهة

فتق بگیرد اشق کندر صبر سقطری دبق از هر یک سه درم مقل دو درم

اقاقیا عنزروت از هر یک یکدرم درها ون نیم کوفته و در سرکه تر کنند دراول



شب و صباح لساید با اندک ابهل و پنبه پاره را بدان بیالاید

و بر موضع بنهد و نافع است **آخر** سکبینج و مصطکی و انزروت

و کندر بالسویه کوفته بریشم سیاه حل کرده باشند مویزی بسرشند

و بر کاغذ پاره طلا کنند و بر آن بنهد **آخر** و بچنین کندر و

بصره سریشم این عمل کنند **آخر** بگیرد جوز السرو کندر اقاقیا

گلنار انزروت دم الاخوین مرصافی حضض ابهل اجزا مساوی

بکوبند و بیازند به بیزند و بهم معجون کنند و طلا کنند بر خصیه با موضع

دیگر که فتق در آنجاست تا چند انکه بر طرف شود قانون **للفتق**

من القانون الاضمدة التی یتخذ من الابهل و جوز السرو فانها اصول

الاضمدة المجمع علی کثرة و من المقل و الکثیرا و الصمغ الاعرابی و غری

السمک و غری الجلود والدبق والکماة البابسة و لحوم السرطانات



والورد باقاعه و جمیع القوابض والمصطکی والآس الیابس و

الماش المقشر والمداد و ورق الخطمی المکی والشب الیمانی والسماق

و ثمرة الطرفا و المغرة والقنطوریون والصبر السقطری والمر ه

**مجرب ذکر یا گوید** که در کتابی دیده ام که اگر یک قبضه برنج سفید در دو

رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پس صاف کنند و سه نوبت بیاشامند

از فتق خلاص یابند **ضماد** جید للفتق ربما الحم فتق الصبیان یوخذ

قشور الرمان وزن عشرة دراهم عفص فج خمسة دراهم یطبخ بشراب

قابض و زنه خمسة اواق طبخا شدیدا او یرد الامعاء الی فوق و

ینطل الموضع بماء بارد و یلزم هذا الضماد ولا یحل الا فی الا سبوع او

فی کل عشرة ایام **ضماد** عجیب مصطکی قشور الکندر جوز السرو

غری السمک انزروت اجزاء سواء نواب الغری بخل و یجمع به الادویة و



یتخذ منه ضماد و ربما کفی الصبیان ضماد من الجلنار و من بزر قطونا

واصل السوس البری و ربما کفی بهم ان یطلی فیتهم بالمقل المحلول بمیج

شراب او دهن الزنبق او مع جند بیدستر و خصوصا لما کان بالبیاء

وایضا ربما کفاهم التضمید بعدس الماء و بهوس جملة الطحلب و ربما

کفی الاسراشی مع سویق الشعیر قانون **دواء عجیب فی ابطال**

**الشعر** نورة غیر مطفاة عشرة دراهم زرنیخ اصفر درهمان یسحق

بماء الشعیر و تترک حتی یترسب ثم یضع و یطلی الموضع بذلک الماء

الصافیة مرة او مرتین ثم یغسل بدقیق الباقلا ۱۲ **قال جالینوس**

فی رساله اسرار النساء والرجال فانبتت الشعر بقوة بزر الانجرة

اذا سحق و عجن بدهن و دلک به الموضع الذی یراد نبات الشعر منه

**ایضا** مرباللادن و خمر و روغن مورد بر موی مالیدن منع تساقط

نماید اختیارات سم اسب بسوزانند وخاکستر شی با روغن زنبق

طلا نمایند بر محلی که انبات شعر خواهند بد و هفته نرسد که بروید

طلا یمنع نبات الشعر فی العانه والذقن والابط زمانا طویلا قیمولیا

واسفیداج الرصاص بالسویه شب نصف جزء یسحق بماء البنج الرطب

او یطبخ بزره بخل ویطلی به الموضع ویدهن بذلک فانه یبطی خروج

الشعر فیه جدا ولا یخرج البتة مغز سر کلنگ را زبانه کوفته

بر محلی که طلا نمایند موی بر آنجا بر نیاید فوائد السلطانیه دواء

سر کل کنند جایی که موی نباشد لبن حلیت خون موش کور برابر

هم بیامیزد وطلا کنند موی بر نیاید شونیز چون سحق کنند با

بول و بر ریش سر طلا کنند و بدان ادمان کنند پاک گرداند و موی

بر نیاید اختیارات دواء سرکل مجرب سعد صابون زفت چینی

بادام تلخ

با روغن گل مرهم کرده استعمال کنند اختیارات ایضا نیل با سرکه

مفید است سعد با زفت نافع است فی حلق الشعر وابطاله

یمنع نباته صفة طلاء یحلق الشعر یؤخذ النوره خمس دراهم الزرنیخ

الاصفر عشرون درهما الف شیح مائة درهم یعجن الجمیع بماء حار قبل

الحاجة بثلث ساعات ثم یطلی ویصبر علیه ساعة ثم یغسل ویدفی

الباقی آخر النوره ستة عشر درهما الزرنیخ الاصفر درهمان

یسحقان فی ماء الشعیر ویترک حتی یرسب ثم یصفی ویستعمل

ثم یغسل بدقیق الباقلا آخر ومن یحلق الشعر یؤخذ النوره و

الزرنیخ مکه مائة درهم ویطبخ فی الماء ویوضع فی الشمس او فی

موضع دفی ثلثة ایام ثم یصفی ویجمد وعلی هذا الماء النوره والزرنیخ

ویترک ثلثة ایام آخر فیصبغ به ثلثة مرات او اکثر ویجرب بریش الطیر



ویغمس فیه فان تمرط شعره وانجلی فقد تم ثم یجعل من هذا الماء

ثلثة اجزاء والدهن جزء واحد ویخلط ویطبخ بنار لینة حتی یذهب

الماء ویبقی الدهن ویجرب الدهن ایضا فان حصل الغرض والا اعید علیه

الماء واعید علی هذا الدهن فانه یحلق الشعر ثم یغسل بالطین تذکره

دواء فی ما یبطل الشعر من اصله یؤخذ نوره قویة حدیثة فیصب

علیها ست امثالها ماء وترک ثلثة ایام ویصفی ویلقی فیها مثل

سدسها نوره وتدبیر ذلک ثلثة مرات ثم یلقی فی الماء مثل

ثلثه زرنیخ اصفر مسحوق وترک فی الشمس حتی یشتط المرتبه

ویدلک به البدن بصوفه فانه یحلق سریعا ویدهن بعد ذلک

بدهن الورد ومما یهلک الشعر ویبطله بتة ان ینتف ویطلی بزر قطونا

وخل مرات کثیره ویطلی بالبنج والافیون والخل او ینتف ویطلی

الضفادع

الضفادع الآجامیه او دم السلحفاة او ینتف ویطلی بجمیع

الضفادع قد طبخ فیه العظایه حتی تفسخت او بدهن قد طبخ فیه

العظایه حتی تفسخ او یطلی بجند بیدستر ویغسل مرات بعد ان ینتف

کل مرة ومما یمنع نباته فی العانه والذقن والابط زمانا طویلا ان یؤخذ

قیمولیا واسفیداج الرصاص بالسویه شب نصف جزء یسحق بماء

البنج الرطب او یطبخ بزره فی الخل ویطلی به الموضع ویدهن

ذلک فانه یبطی بخروج الشعر فیه جدا وربما منع ان یخرج فیه البتة

کناش منصوری الرازی ما یقطع الرائحة النوره الید لک

بورق الخوخ او بخور العصفر والحنا والسعد والسک والورد

مفردة ومجموعة الکهحه ما یمنع حرق النوره وبثرها للبدن

وعلاجها حرقت یمنع من حرق النوره للبدن قبله تطلیها

غسلها وان يمسح البدن قبل الطلا بدهن الورد واما ما يمنع من شعرها
للبدن ان يغسل بالماء الحار حتى ينقى ويجلس في الماء البارد مدة و
يصب عليه الماء الشديد البرد وخاصة على الموضع الذي قد اعتاد خروج
البثور فيهما ووقوع الحرق بها وليؤخذ عدس مقشر فيسحق بخل وماء ورد
ويطلى على الموضع التي يحرقه وينفي بحرقه واما اذا انبسط واحرقت
اللحم فيعالج بمرهم الاسفيداج والمرداسنج المربى مع دهن الورد
وبياض البيض ويمنع ان يتغير البدن ان يدلك بعد النورة بخل
الخمر ودهن ورد ولا جيدا ايضا **صفة** دهن النورة الذي
يحلق الشعر وزن خمس دراهم من النورة المنخولة وثلثين درهما من
الزرنيخ الاصفر الجيد ودرهم ودع محرق ويصب عليهما من دهن الشيرج
عشرة ويضرب ضربا جيدا فان احتاج الى زيادة الدهن زيد فيه ويترك في

الشمس

الشمس ثلاث ساعات زمانية فان الدهن يصفو ويرسب
الثفل ثم يصفى الدهن عنه ويمره على الموضع منه بقطنه او ريشة
فانه يحلق الشعر وبسا صله مقاله ثانيه **در امراضی که مخصوص**
**زنانست در اورام ثدی و رحم** در پستان اورام
حادث میشود چنانچه در سایر اعضا وآن در بحث اورام
ذکر کرده خواهد شد اما ورمی که از تجبن لبن ودستی شیر حادث
شود بد ومخصوص است علامتش انتفاخ وصلابت ودرد
وسرخی لون علاجش خرقه در سرکه وآب فرو برده بر انجا نهند
وبه آرد باقلا وآرد جو وآب کشنیز وبرگ خرفه طلا کنند وبعد از
تسکین حرارت محللات مثل خطمی وبابونه واکلیل وآب گرم بکار دارند
واگر بسبب ضربه وسقطه درد ورمی پیدا شود بدانه مو



وماش نرم کوفته با آب برگ مورد وبرگ سرو وشسته طلا کنند
واما ورم رحم حدوث آن از ضربه بود واحتباس طمث یا سقوط
اجنه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامتش ورم گرم تب بود
ودرد سر ودر میان ناف وعانه وآن موضع را ثنه
گویند ودر برابر آن از پشت وآنرا قطن گویند وعسر بول
وبراز وتواتر نبض ونفس علاجش فصد باسلیق یا صافن
واگر قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن بهتر بود
وضماد بآرد جو وباقلا وبنفشه وخطمی وآب کشنیز وکاشنی
وخرفه وحقنه رحم بلعابات وروغنها سرد وآب برگ خرفه
وامثال آن وبعد از آن در آبزن که در وبابونه وخطمی واکلیل
جوشیده باشد واگر تحلیل نیابد وجمع شود منضجات مثل کتان

وخبازی

وخبازی وحلبه بود وچون منضج شود بشیر ونبات حقنه کنند
وشراب انار شیرین بشربه تخم خیارین دهند ومرهم اسفیداج
بروغن گل رقیق گردانیده در قبل حقنه کنند وبعد از انفجار
اگر مندمل نشود گل ارمنی وخون سیاوشان واندکی کندر در
روغن گل حل کرده حقنه کنند علامة ورم بلغمی انتفاخ موضع و
ثقل وعدم دردی معتد به وتهیج اطراف علاجش قی کردن
ومسهل بلغم دادن واگر ابتدا بود ضمادی از کشنیز تر وحنا و
اندکی بابونه بسازند واگر از ابتدا گذشته باشد از کتان وحلبه
وانجیر واکلیل وبابونه وشبت علامة ورم صلب صلابة موضع
وگرانی وکساله ولاغری وضعف ساقین وگاه بود که شکم
مثل شکم مستسقی شود وعلاجش تنقیه از اخلاط غلیظه وسوداوی

وروغن حنا وروغن سبت وروغن بابونه حقنه کردن وپیدانی
ومرهم رسل ودیاخلیون از داخل وخارج بکار داشتن ونطول
از خطمی وخبازی وحلبه وبابونه وکتان وحنا واز برگ خطمی وبرگ
سوسن سفید مناسب است در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه
کنند واقراص کهربا وشراب حب الآس وشراب انجبار دهند وطلیه
قابضه بر قطن وعانه ونشته در همه انواع لازم دارد **در بستگی
حیض** وآن اندکی خون میباشد علامته لاغری وزردی رنگ
وتقدم اسباب آن مثل امراض واستفراغات وتعب وریاضات
علاجش دعة وسکون وغذاهای موافق وخواب وراحت و
از غلظت خون میباشد بسبب سردی یا اختلاط بلغم یا سودا الحون
علامات سردی یا بلغم یا سودا ابیاتی ودلالة کند علاجش بعد از تعدیل و

تنقیه

تنقیه اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار دارند مثل تخم کرفس
وانیسون وبادیان وفودنج وشونیز ودارچینی وسلیخه وجوزبوا
وخیربوا کوفته وبعسل سه وزن مجموع سرشته هر روزی دو درم
واز خشکی میباشد علامتش خشکی دماغ ولاغری بدن علاجش
مداومت بر اشربه واغذیه وحمامها برطوبت افزاینده وروغن
بنفشه وکدو وپیه بط مالیدن وخبازی وخطمی وبرگ خرفه
حمول کنند واز حرارت مجفف ومقبض میباشد علامتش ظهور
این کیفیه وعلاجش بتبدیل آن **در اختناق رحم** این مرض
شبیه بصرع بود وبنوبت در آید وفرق آن باشد
که صاحب این مرض چون با هوش آید از کثر آنچه بروی وارد
شده بود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود وزبه وکف در دهن



چنان نیاید که در صرع سببش یا احتباس طمث بود یا [illegible]
که بتطویل انجامد یا کثرت منی واستحاله آن بکیفیتی سمی علاجش
اما در وقت نوبت علاج غشی بود وغیر بوی خوش به بینی
داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن وبوی خوش بر رحم مناسب
بود وروغنهای گرم کرده ومشک وعنبر حل کرده باشند در
رحم مالند وحقنه کنند واما بعد از نوبت اگر از احتباس طمث
بود بعلاج وادرار آن اشتغال نمایند وفصد صافن کنند و
اگر از کثرت منی باشد بحبوب وایارجات تنقیه کنند ودر تزویج
اگر در موضعی میسر بود تاخیر نکنند **در علاج نا زاییدن
وبار گرفتن** دواء اذا استعملته المرأة لم تحبل اصلا یؤخذ
بزر الحنة فوة وحزو الفیل ونوی الزعرور یکد جزو یدق ویسحق

بلبوه

بلبوه سایله وتحمله المرأة بصوفه فانها لا تحبل ابدا وان
کانت حاملة شهرا سقط والدلیل علی ذلک ان بذا الدواء [?] علق
علی شجرة لم تحمل تلک السنة من اسرار الرجال والنساء الجالینوس
اگر هفت عدد عفص را خرد سوده در [?] باشند وبخورند
ودر عقب آن کباب بخورند هرگز آبستنی نشود واگر سه روز هر روز
سه نوبت تناول نماید اولی باشد متوقع اگر از حب کاکنج بعد از
طهر هفت روز هر روز هفت عدد فرو برد منع حمل نماید
[?] تخم سپند کوفته بعسل سرشته شیاف سازند حامل آن
شیاف [?] آبستنی شود علامات حمل آنست
که بعد از جماع منی بیرون نیاید وزن میان ناف وفرج [?] احساس
کند واز جماع الم یابد واز آتش نشود وحیضش منقطع گردد

**فرزجه** بسنحن و يعين الحبل جند بيدستر ميعه فرفيون بيرز د جا وشير
حب البلسان قسط سنبل مثقل لكل اشراه و يتخذ فرازج و يحمل
ليالى كثيره و يتوب من الزوج و يحمل الفا قبل الحمي معه باربع ساعات
**ايضا** فرزجه يعين على الحبل جند بيدستر ميعه سايله مر قسط قنه
جاوشير مسك و عنبر لكل اشراه و تنبف و يستعمل حمه **حمولات**
يمنع الحبل يحمل بعد الحمي معه قطرانا او يحمل عصارة السدابلع الفلفل
واحد و من ذلك ان يطليها الرجل عند الجماع حيحا علامات الحبل
من المبادر جفاف الفرج و ضيقه و القشعريرة بعد الجماع و قلة
الشهوه و ارتفاع الطمث و سواد حلمتى الثدى و كمودة بياض
العين و الغثيان و الشهوات الرديه **بخور** نافع يستدل به
على المرارة هل تحبل ام لا كندر و رمان مر درم و نصف ميعه





مر سم و ارجنى يلبنه دراهم سنبل رومى اربعه دراهم حب البلسان
درمان قرنفل درم ساذج نصف درم جعده مثقال يجمع جميع
مدقوقه منخوله و يجرب على جمرتحها فان خرج البخار من فم المراة و من
منخرها امكن ان تحبل وان لم يخرج فلا تحبل **دوا** آخر لذلك ميعه يابسه
سنه دراهم كندر اربعه دراهم سليخه و رمان مر درم يجمع الجميع و يدقه
و ينخل كما ذكرنا و يستدل كل حبى اگر خواهند كه بدانند كه عقم از مرد است
يا از زن هيچ كاهو باهيچ كدو در دو كاسه نهند و زن بر يكى بول كند
و مرد بر يكى بول هر هيچ كه بر سر بول آيد نا شدن از و باشد
**جوارش** السمم و هو سفوف الحوامل ينفع الحوامل
و يزيل عنهم الشهوة الرديه و يقوى المعدة و يشتهى الطعام
و يحسن اللون صفته زرنباد بزر الكرفس نانخواه مكه و رمان



كندر ثلثه دراهم كمون درمان سمسم مقشر عشره دراهم زنجبيل
فلفل هيل فاقله دارچينى بكدمته دراهم سكر طبرزد رطل يدق الجميع
و ينخل و يرفع اناء و يستعمل عند الحاجه تم تى لا يفصد الحبالى الا فى
الثلثة الاشهر الاولى و لا المتوسط و لا الثلثة الاخرة فان دعت
عدة الضرورة و اوجب صورة المرض اخراج الدم جعل ذلك
فى الثلثة الاشهر المتوسط و اما فى الطرفين فلا تقدم عليه البتة
**علاج امراض رحم و احوال ولادت و احتباس طمث**
**و غيرها** احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود
جلابى از تخم كرفس و رازيانه و پرسياوشان و مشكطرامشيع
و نبات بخورد **فرزجه** مشكطرامشيع قسط ريوند اسارون
حاماحرمل جعده از هر يك سه درم تخم كرفس رازيانه انيسون از هر يك
دو درم

دو درم بكوبند و مشك ده جبه در روغن زنبق بكدازند و
ادويه را با آن بياميزند بر پشم پاره آلوده كرده بر دارد كفايه
**ايضا** له منقول مرنح ك تخم كشوث يكدرم فلفل تخم كرفس زيره
كرمانى كرويا از هر يك نيم درم كوفته در ده مثقال شراب كاو زبان
سرشته لعق نمايند **ايضا** تخم كشوث يكدرم رازيانه مثله اصل
دانكى زيره كرمانى يكدرم در ده درم شراب ليمون سرشته لعق
نمايد **شراب** نافع تخم كاشنى از هر يك پنجدرم رازيانه تخم كرفس
عنب الثعلب از هر يك سه درم پوست بيخ رازيانه پوست بيخ
كرفس تخم كشوث از هر يك دو درم تخم خيارين چهار درم قند هفت
چهار يكى شربت سازند **ايضا** در افراط سيلان طمث يك
مثقال قرص كهربا يك مثقال گل ارمنى و ده مثقال رب به بخورند ٥

باصمغ عربی و مازریک و تخم شاهسفرم از هر یک مثقال گلنار گل
ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل چرب کرده فرو برد و عفو اسماق
با انار دانه جوز دو اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کزمازک و
عفص و رامک و کاغذ سوخته حب وی ببندد و با آب مورد بسرشند
و بصوف پاره بر دارد تحتانیه شیره تخم خرفه بوداده نیم وقیه
عرق بیدمشک ده درم شربت انجبار ده درم قرص کهربا دو درم
بزر البنج یکدانک کوفته و بیخته بشربت بنوشند آخر روز دفعه دیگر
بهمین ترتیب غذا برنج جو ابلی سماق کشته افت پنده حب الاس
و روغن بو پزند **زبستن** افراط حیض سر ینی در آن حل
کنند و نشاسته و آرد با قلا و ران سرشته بر لشت طلا کنند فایده
تمام بدهد **فرزجه** لقروح ویقطع دم الطمث والبواسیر کندر
جلنار

جلنار عفص کحل اقاقیا شب تتخذ شیافا ویحل او یتحمل بصوفة
مسحوقة فی قبل ویعطی اقراص الکهربا اسبوعا والمعجون الخبث الحدید
ویفصد الباسلیق ایضا واما الجروح المتعفنه فینبغی و یراد فیه
اسفیداج و علیها بعد ان یجلس فی الطبیخ الاس والعفص وقشور
الرمان مجسة **شیافه** بور الحیض فربیون کوفته بزهره گاو
سرشته شیاف سازند و چون بر گیرد در حال حیض بکشاید و
اگر حامله باشد بچه بیندازد و خون بسیار راز و باید داد و اگر
آن حامله نباشد و بچه شیر ندهد و ناگاه شیر در پستان او بدید آید
دلالت کند که حیض او منقطع شود داروی **جهت**
تسهیل ولادت معجون مرزابیدن آسان کند و حیض بگشاید و بچه
مرده و مشیمه بیرون آورد مر صافی دارچینی از هر یک دو درم



برگ سداب برگ بو و نه کوهی قرد مانا مشکطرامشیع نوه
حلتیت سکبینج جاوشیر از هر یک سه درم ابهل دو درم با یکبار
صافی ببرشند شربتی سه درم در طبیخ خرما یا در یک و قیه روغن
کنجد بدهند نافع بود شیخ عبدالرحمن گوید که زنی دایه حکایت
کرد که اگر یک عفص سوده بخورد زنی که باشد در روز بچه بیندازد
و این زن گفت که من بسیار تجربه کرده ام خطا نکرده **ایضا**
شخصی از اعراب گفت که زنی در حالتی که هشت ماهه آبستن
بود زنی او را تجربه کرد که بگیر دو جگر پاره کرده و یک عفص سوده
بر آن جگر افشان و در آتش بریان کن و بخور در آن رفت و جنین کرد
در وقت نماز خفتن چون نیم شب شد بچه بیندا خت **ایضا** جهة
بچه انداختن و منع آبستنی عجب مجرب است بگیر د ابهل و مثقال
برگ

برگ سداب خشک فودنج کوهی خشک از هر یک نیم مثقال روناس
نخود ده قطران از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته با آب سداب تر با آب
دوحی ببرشند و برد کره اله و بگذارد تا خشک شود و بعد از آن
مجامعت کند نافع بود **ایضا** گویند اگر سرگین گربه در زیر زنی
دود کنند بچه مرده بیفکند مجرب **جو** یک اشنان اگر زن آبستنی
بخود برگیرد بچه بیندازد و اگر از آن حب و از با شربت قند لرم کرده
بخورد و اندکی بو شم پاره بر دارد و فی الحال بار بنهد **احتباس
مشیمه و جنین میت** علامت موت جنین آنست که حرکت او
محسوس نشود و اطراف حامله سرد و نفس او متواتر گردد
علاجش آنست که جلابی از مشکطرامشیع و پرسیاوشان و
ابهل از هر یک سه درم ترمس و فودنج از هر یک دو مثقال انیسون

ده مثقال بخورند مایقنه وجاوشیر وجند بیدستر و زهره کاو

از هر یک یکدانک با آب گرم بخورد و تعطیس نماید نکند شش

و شونیز و بینی و دهنی بگیرند کاة آنه **فرزجه** جهة جنین میت بگیرد

ابهل زراوند مرمس صرف بکوبند و بزهره کاو بسرشند و بفرزجه بر دارند

**طلا** شحم حنظل وقسط و سداب خشک از هر یک سه درم مریکدرم

بکوبند و مازهره کاو بجامیزند و بر ناف طلا کنند **ایضا** مر و خیار چنبر

و سکبینج حقسادی بکوبند و حب سازند و سه درم فرو برند و

بوست مار و سرگین بیعتر دود کنند فایده واما موت الجنین فیعرف

بحرکة شئ ثقیل یخلی فی الجوف ینتقل مع انتقال الالم من جنب الی

جنب وبرد سرة الالم وقد کان قبل ذلک حارة وربما سالت

رطوبات صدیدة منتنه العلاج ما ذکر علاجه لکثرة جهل العوام وخاصة

جهل الن،

جهل الن، واما موت فیدل علیه بحرکة شئ ثقیل من الجوف ینتقل

کالجل ینتقل من جانب الی جانب وخصوصا اذا اضطجعت علی

جنبها وبرد البشره وکانت قبل ذلک حارة وبصح الثدی

وربما سالت رطوبات منتنة ویوکد ذلک ان یکون قد

عرض للحامل امراض حادة یودی بجریانها شدیدة وقد یعرض عند

موت الجنین وقبله وبعد المنذرات بدان یغور عینی الحبلی الی

عمق ویکون بیاض العین کمدا وقد ابیض منها الاذن وطرف الانف

مع حمرة الشفه وحاله شبیه بالاستسقاء اللحمی فاول طلع ورق

الثوم مع الساق اذا جلس فیه الن، دهلتنس واخراج المشیمه

وقد یفعل ذلک ایضا اذا اندخن به جامع اس سطار اقراص الصوم

یسقی لعسر الولادة یخرج الجنین المیت من ساعته یوخذ مر جاوشیر زو



سکبینج مکدرهم حلتیت نصف درهم یقرص من ثلثه دراهم ویسقی

قرصه بسکر جوین طبیخ الحلبه والتمر اوبا، السداب وشیح یوزن درهم

منه مرة بعد اخری بجور لعسر الولادة واخراج المشیمه والولد الحی والمیت

یتبع یوخذ جاوشیر وکبریت ومروفیه ومرارة الثور بتجربی قمح یحج

القبل اقراصادس قال الشیخ الاسقاط الجنین والمشیمه جرمل ایهل ترمس

من کل واحد جزء ومر جاوشیر مکد نصف جزء جند بیدستر ربع جزء یدق

ناعما ویسقی درهما با، قد طبخ فیه کرنب وفودنج **ایضا** فرزجه

زراوند مدحرج ابهل حرف مکد جزو مقوقا نقا معجونا بمرارة البقر

کامل الضاعه **دوا، یسقط الجنین** یسقی الحامل من الابهل یوم ثلثه

دراهم عشره ایام متتابعا الان لم قبل ذلک حتی یجد رائحة الابهل فی

بولها وعرقها او تعطی ایاها دواء الحلتیت **آخر** دواء بنتر ویسهل

الولادة،

الولادة جدا یوخذ من ابی وشیر والحلتیت والقنه وریحان **دوا،**

هو آخر للتریقات یسقی وزن مثقال غالیه فی شراب ریحانی **دوا،**

آخر لتسهیل الولاده یسقی قدر رطل واحد من طبیخ الحلبه والتمر بعد ان

یقطر علیه دهن اللوز المر قطرتین ثلثه **آخر** دواء یسقط الاجنه

یوخذ قطران وعود السداب وشحم الحنظل فیتحمل فی فرزجه

**ها** بیرز درازنی که حامله است **ها** بنشا در شیاف چون سازد

**ها** وانگهی در درون فرج نهد **ها** آور دحیض وبچه اندازد

**ها** نیم مثقال کندر اسفند **ها** زن چو ما شهد شربتی سازد

**ها** بس کند گرم و ناشتا بخورد **ها** بچه مرده را بیندازد

**ها** تحمل صوفه فیها کرراوند المدقوق والعسل والبقی اربعه دراهم

قشور الخیار العابس فانها یکد علی المکان یسهل الولادة او تعلق

علی فخذیها قطعة من حجر البرد او یمسک فی الید الیسری قطعة من حجر
المغناطیس فانه عجب او تسقی درهمین من الزعفران فانها یلد من
ساعته ذکر ذلک من جربه وکذا البنجیر تشرب المراة والغذی بامراق
الدجاج السمینة ویمرخ العانة والصلب بالشحوم والشمع مفترا
متی کان بسبب سمن المراة او صغر الرحم او من قبل ضعف القوة
الدافعة فینبغی ان یؤمر المراة بالاجتهاد فی الرکض والمطلق ویمرخ منها
الظهر واسفل البطن بدهن الخیری ودهن الشبت والزنبق مفترا
وتقعد فی ماء طبخ فیه حلبة وبزر کتان وبابونج واکلیل الملک ودهن فاتر
ویدخل فی الفرج فتیلة من قرطاس والعطس ولیعطی شیء من ما قد
طبخ فیه برسیاوشان یداف فیه عسل وشیء من دهن زنبق ویسقی الف
مسکطرامشیع درهم الی مثقال بشراب ویحمل فرزجة فیها شیء من القطران



واخذ عش الخطاف ومرس بماء حار وصفی معه مقدار اربع اواق و
سقیت المراة ذلک سهل علیها الولادة ویقال انه متی تبخرت المراة
بحافر بغل سهل ولادتها [illegible] لعسر الولادة واحتباس المشیمه
بگیرد تخم کلم کف ابهل [illegible] دو درم مشکطرامشیع سه درم فودنج سه درم
قند سفید ده مثقال جوش بدهند جاوشیر دانگ ونیم سه دارو
نمایند غذا نخود ترش مرغ دارچینی کلم قند بکار برند [illegible] درم
بردارد منقول [illegible] ویعقوب [illegible] گوید اگر حجر [illegible] بر ران
زن بندند وضع حمل آسان کرد [illegible] وحجر الولادة نیز گویند
چون ویرا در زیر زبان ابستنی وسایر حیوانات [illegible] کنند زود
برآید واگر در خرقه بندند و در زیر زن ابستنی نهند همین عمل کنند
واگر در ادیم کنند و در ساق چپ بندند همین عمل نمایند



بخور نافع للمراة اذا ولدت ولم یسقط المشیمة وللولد اذا مات
مرقشیثا جاوشیر مرارة الثور کبریت اجزاء سواء یجل الجمیع بمرارة
مع الکبریت المدقوق ویبخر به فرزجة نافعة لخروج الاجنة الموتی والمشیمة
جندبیدستر اربعة دراهم خربق ابیض درهمان فاوانیا درهم حرف
نصف درهم میعة یابسة قند مکی نصف درهم یدق وینخل ویستعمل بعد [illegible]
کحلیه دواء نافع لبقیة المشیمة بعد الولادة مرقشیثا جاوشیر اجزاء سواء
یجمع الجمیع بماء الرازیانج الرطب او بماء الکرفس والشراب منه مثقال
بخور نافع لخروج المشیمة قسط سبعة دراهم میعة یابسة اربعة دراهم حب
البلسان ثلثة دراهم صمغ البطم درهمان جاوشیر درهم خربق ابیض
فاوانیا مکه درهمان بزر الحرمل شونیز مکه مثقال کندر عشرة دراهم یجمع
الجمیع ویبخر مرارا بخور آخر بارزد صمغ الصنوبر مکه درهمین خربق اسود



درهم بصل النرجس ثلثة دراهم بزر السداب مثقال میعة یابسة اربعة
دراهم کندر بوزن الجمیع الادویة یخلط الجمیع ویبخر مرارا اقراص
المر النافعة لتسهیل الولادة وبدر الحیض دارچینی [illegible] دراهم مر سبعة
دراهم ورق السداب مجفف [illegible] قردمانا مشکطرامشیع
حلتیت سکبینج جاوشیر مکه اربعة دراهم یدق وینخل ویعجن ویقرص
الشربة منه درهمان دواء نافع لعسر الولادة لموت الجنین بارزد
کبریت مرارة الثور اجزاء سواء یجمع ویبخر تحتها مرارا آخر
جاوشیر خربق اسود مرارة البقر اجزاء سواء یدق الیابسة ویعجن بمرارة
ویجفف ویستعمل ویبخر تحتها مرارا آخر دواء نافع للحبالی التی
[illegible] او کبدها ضعفان [illegible] فیها الریاح ویسقط بزر الکرفس
کمون قد نقع فی الخل [illegible] مکه عشرة دراهم نانخواه زنجبیل مکه اربعة

درام زنجبیل جند بیدستر درهمان سکر عشرین درهما یدق
ویخل الشربه منه درهمان **فرزجه** یخرج الاجنه الاحیاء والاموات
وتدر الحیض یوخذ عصارة قثاء الحمار سبع قرار یط یعجن بمرارة
الثور ویستعمل فانه جید بالغ تم قال شمعون یهندا ضماد یخرج الجنین
والمشیمه یوخذ شحم حنظل ورق السداب الیابس مکد ثلثة درام مر درهم
یعجن بمرارة البقر ویطلی العانه والسرة وحوالیها قال علی بن ربن اذا
لم یخرج الدم والمشیمه بعد الولادة فلیدخن بعیی سمکه مالحة او بحافر
البهرون وقال ینفع من عسر الولادة ان یطبخ ورق الحطمی ویحمل فیه
شیئ من سمن وعسل ویطعم المرارة ویطلی جدرها ایضا من ذلک وقال
اذا استطلق بطن النفساء فخذ ما هلیلجات اسود واقلها بسمن البقر ودقه
واسقها ایاها فانه ینقطع عنها وقال اذا علقت المرارة علی فخذها الایمن



البسد نفع من الولادة ویصلح له ان یوخذ مر وخربق وجاوشیر و
مرارة الثور بالسویه یتخذ بلالیط ویتحمل وقال محمد بن زکریا اذا اصاب
الحبلی قبل الولادة او عند الولادة وجع العانه والبطن سهل الولادة
واذا وجع الصلب دل علی عسر الولادة تم **ها** گر کنند ف صمغ وسیر
زنی **ها** که زار و را حیض خسته شود **ها** چون نهد یک دو روز
اندر فرج **ها** حیض او رفته رفته بسته شود **ها** ناخن ویلورا بر برد
یان **ها** چونکه در زیر خویش دود کنند **ها** صرع را نافع آید و
یابد **ها** حیض ایشان گشاده شود کند **جوارش**
النافع للریاح والاوجاع فی الارحام لولوا غافر قرحا مکد درهم زنجبیل
مصطکی مکد اربعة درام زرنباد درونج بزر الکرفس وج شیطرج
جوزبوا قاقله قرفه بسباسه قرنفل مکد درهمان فلفل دار فلفل مکد ثلثة درام



دارصینی خمسه درام شکر طبرزد ثلثة اضعاف جمیع الادویه یدق و
یحل الشربه منه ثلثة درام **ایضا** جوارشن نافع یحفظ الحبالی ویطرد
الریاح زرنباد درونج مکد درهمان لولو کهربا جمر خام مکد درهم صندل
مثقال آشه سنبل مکد درهم خربوا زعفران قرنفل مکد درهم یدق ویحل
ویعجن بعسل الشربه مثقال **دوا** آخر نافع للریاح التی تنال الحبلی و
لاتحال الطبیعة جند بیدستر جوزبوا زرنباد درونج مکد خمسة درام نانخواه
بزر الکرفس مکد درهم بزر البنج لولو مکد نصف درهم سکر ثلثة اضعاف
الادویه یدق الادویه وینخل ویخلط الجمیع الشربه ثلثة درام **ایضا**
دوا نافع للحبالی اللوال بستعطی زرنباد درونج جند بیدستر حلتیت عفص
طباشیر مکد درهمان زنجبیل عشرة درام سکر عشرین مسک نصف مثقال
یدق وینخل ویعجن بعسل الشربة درهمان **دواء** نافع للمراة التی یحقها الطمث



علی الحبلی ولا یقدر علی التطهیر تسع عشرة درام حرف نعنع مکد درهم
بزر الرازیانج درهمان ینقع البزور فی رطلین شراب یوما ثم یطبخ بنار لینة
حتی یرجع الی رطل ونصف ویطرح فیه مثرا نزروت مسحوق حصص مکد درهمان
سمن وعسل مکد عشرة درام ویسحق قلیلا ویشرب غدوة علی
الریق ویصبر علیه الی وقت العصر لم یتنا ول یفعل ذلک ثلثة ایام
متوالیه الی خمسه قال الطبری اقوی المولودین واکثرهم تربیة الذین یولد
والعشرة اشهر لانهم بعدوا من المرض الذی نالهم فی الشهر قال ابو
اذا اکثر من مجامعة الحبلی مات علیها الولادة وقال لا شئ اضر بالحبلی
فضرر ولادتها من کثرة التقلب لانه یقلب الجنین الی اشکال وقال
روفس الحصر والشدید والحرکة بعد الولادة واذا اصابت المراة
کلیسو عسر ولادتها قال جالینوس اذا کان الجنین متباعد فمنه

الرحم قبل خروج الجنين رطوبات وصديد مثل الدم ويكون ما حول
سرتها باردا واذا نامت المراة على احد جنبيها سقط الجنين الى
اسفل كالحجر وقال تحرك الجنين قبل الوقت الواجب علامة عسر الولادة
قال بولس الولادة يكون في سبع وتسع واحد عشر قال جبيش اكثر
المولود لسبعة يموت قال اذا ولد المولود ولم ينفتح سرته ولم يعطس
اولم يتحرك ساعة طويلة فانه لا يعطش اذا احتبس المشيمة
يدها بعشرين درهما وعشره دراهم حنظيا نار وي تعمل ببال
متوالي ات قطع الذوف عمله اللبيب ايضا فرزجة ادرت طمث
كان احتبس لمن سبع سنين يوخذ من فوجج مكد اربعة دراهم ابهل
ثمانية دراهم سداب عشره دراهم زبيب منقى من عجمه عشرين درهما يعجن
ببرارة الثور ويحمل اقرانا اي الصباح وفي نسخة اخرى مرو فوذج جلي مكد





اربعة دراهم زبيب منزوع العجم او قسلي سداب طري اربعة اواق ابهل
خمسة دراهم يدق ويعجن ببرارة البقر ويستعمل كما ترى قال يحيى بن زكريا
الرازي امراة حبلى لم تنهها اسقاط ما دواء مسهلا واحتاجت الى ذلك
سقتها باء ودمني بنفسج وبورق وقال ما الحامل تمشي فيه غلط كانه
ما المستقي قال ثابت لا يفصد صاحب اختناق الرحم وان وجب
الفصد قالوا لا يفصد من الساق فان ذلك ردي في جميع علل الارحام
ساح قال ابقراط اختناق الرحم لا يعرض للحبالى وقال ارسطاطاليس
كل اختناق الرحم وقال جالينوس يحدث عند اختناق الرحم ذات الرية
وورم الحلق واحد علاجات اختناق الرحم بعد النوبة الى مدة
القطن لبث حمله او وضع المحجة على اسفل السرة فانه يحدث
الرحم الى اسفل وربما عرضت هذه للرجال في الندرة سح



قرص يقطع الطمث ودم البواسير مليلج اسود وبليلج آملج
خبث الحديد عفص كزمازك مكد درهمان صندل كندر دم الاخوين
صمغ عربي كلك سندروس طين نث مكد درهما كمون سعد سنبل
قرنفل مصطكى مكد نصف درهم بزر البنج ملثه دراهم افيون درهم
الشربة الوسطى درهم ونصف بطبيخ الكزبرة اليابسة والسماق
مقدارا وقتي قروطي لورم الرحم لعاب خطمي لعاب حلبة لعاب
بزر كتان بيض مرغ روغن گل مكد عشره دراهم بنفشه موم صاف
مكد خمسة دراهم مقل ازرق ثلث دراهم روغن سوسن روغن
بابونه مكد درهما منه قلم كاو خمسة دراهم قروطي نماينـد ايضا
لعاب حلبه لعاب بزركتان مرصافي مقل ازرق بيخ خطمي روغن بيت
موم صاف مرهم سازند دواء يسقى من يمنع حيضتها وتبوم



حامل نوخذ جندبيدستر وج انيسون بزر الكرفس مكد درهم يدق وينخل
ويسقى بشراب ممزوج فانها ان كانت حيضها امتنع بسبب الحمل فانه
يسقط الجنين ويقويه ولا يضره وان لم يكن حيضها امتنع بسبب الحمل
فانه ينبع ويدره وينفعها نفعا عجيبا تم دواء دار حيض ادوية
تدر الحيض اذا الحرها جاوشير كندش كندر بسباسه عود مبعويا
ومتى احتبس الطمث وهاج في اجله على غاطه العليلة اقراص المرو
صفتها يدر الطمث بقوه قويه حتى انه يسقط الاجنة اذا ادمن
عليها صفته مر ملته دراهم برشي سحوق حبه دراهم ورق
السداب مجفف وفودج وشكطر اشيع وفوة الصبغ وجلبث
وسكبنج وجاوشير مكد درهما يقرص الشربة من درهم يسقى دا
حدة ما قد طبخ فيه ابهل حبت ابكارت بعد الثيب بكر عفص

وشب وسعد وفقاح الاذخر و ورق السوسن بالسويه ينعم سحقه ويخل
ويحل او يطبخ في الماء ويجلس فيه اياما فاذا استنشفه بكمه احذت معه
مصران دقيقه وجعل فيها دم واحمل وقت الحاجة اقرآباذين انفصاح
محمد بن زكريا در طب منصوري بجنس نقل فرموده كرم دانه ثمر مازريون
است و در اين عمل بالغ النفع است **دواء** يعيد البكارة عفص
سعد سك مشوري الصنوبر فقاح اذخر ورق الس و مشور الرمان
بالسويه يسحق ويحل به المراة ويطبخ في الماء ويجلس فيه فاذا امكن
احدث قطعة مصران دقيق في الغايه مملوا من دم الفرخ وتحلت به
وقت الحاجت ومما يسحق القبل بعشر الكرمدانه ويدق ويحل به في
ويحمل به **دواء** آخر سعد فلفل كرمدانه يطبخ في شراب ويحل به **دواء**
آخر كرمدانه سك زعفران مع قبل مسك يسحق ويخلط بشراب ويشرب

بعرق

بعرق ويمسك كما ان سبل واذا سكب المراة السعد المطحون
وجده ضيق القبل وسخنه انتهى **دراوجاع ظهر ومفاصل**
**دراوجاع ظهر وخاصره** درد پشت از سردی و بلغم خام
ميباشد بعلامات معلوم كنند علاجش قی فرمايند واسهال بمعجون
دحب سورنجان وروغن قسط ماليدن وشربت وغذا موافق آن
واز تعب وكثرت مجامعت ميباشد علاجش راحت وترك آن
وحمام غير محلل وروغن بابونه باروغن بنفشه ممزوج ماليدن واز
ضعف كرده ميباشد بعلاج آن اگر بود واستفراغ نمايد واز امتلا
رگ بزرگ كه بر صلب است ميباشد علاجش ضربان و
حرارت باعلامات غلبه چون علاجش فصد باسليق وتسكين
حرارة **واما خاصره** يعنی تهی گاه درد آن بدرد پشت نزديك بود



اكثر آن بلغمی وريحی بود واحتمال شيافات مسخنه بغايه در دآن موثر بود
**دراوجاع مفاصل** بطريق عموم وجع المفاصل درد و ورم باشد
كه در بندگاههای اعضا پيدا آيد اگر در مفاصل قدمين بود ومثل مفصل
كعب واصابع نقرس گويند وبيشتر در ابهام باشد واگر در مفصل رگ
بود وتجاوز نكند از آن وجع الورك خوانند واگر تجاوز كند واكثر
از جانب وحشی تا امتداد يابد تا زانو يا تا كعب بحسب كثرت وقلت
ماده وبعده عرق النسا نام نهند واز خواص اين اورام است كه پخته
نشود وبسر نيايد مثل اورام ديگر وسبب اين امراض ضعف مفاصل
وانصباب مواد است واين مواد خون ميباشد يا صفرا يا بلغم وسودا
كم باشد ومركب از اينها ميباشد ونقرس از بلغم وسودا بی امتزاج صفرا
كم در قه آن شود واندكی واقع گردد واين جهت بود كه در كودكان

وخصيان

وخصيان وزنان كه حيض ايشان منقطع نشده باشد حادث
نشود ومره صفرا در ايشان كم ميباشد وجماع قوی تر اسباب
اين مرض است خاصه بر امتلا **در نقرس و وجع الورك**
**وعرق النسا** اما نقرس دموی ميباشد وصفراوی وبلغمی وسوداوی
ومركب علامه دموی سرخی انتفاخ وسرخی وشدت وضربان
وديگر علامات غلبه چون علاجش فصد واسهال بمطبوخ هليله
مقوی بسورنجان ودر ابتدا ضماد كردن بنوفل وصندلين وگل سرخ
وكشنيز تر وخرفه وكاشنی وطحلب واگر درد غلبه كند بمخدرات
مثل بزر البنج وپوست خشخاش وافيون طلا كنند وبعد از ابتدا
بآرد جو وبنفشه وخطمی وصبر ودر انحطاط اكليل وبابونه ضماد كنند
ودر جميع انضمه اوجاع مفاصل گرم وسرد واشربه ومسهلات آن

سورنجان باید کرد چه تریاق مفاصل است علامت صفراوی التهاب که
انتفاخ و زردی رنگ و شدت درد و حرارت و دیگر علامات
صفرا علاجش اگر در مریض فی الجمله دمویت باشد فصد کنند و مطبوخ
هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه کنند و غذا و شربت هر روز بید سبوس
که در امراض صفراوی دانسته شده عمل میکنند و ضماد از آرد جو و طحلب
و تراشه کدوی تر و کشنیز و کاسنی و خرفه کنند و درین قسم بمحلل احتیاج
نیست علامت بلغمی سپیدی رنگ و اندکی درد و عدم حرارت
و تقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی با آب ترب و عسل و اسهال
بمعجون سورنجان و شحم الحنظل و [illegible] دهند که ماده را اندک پخته کنند
الاصول و قبل از تنقیه بکل بابونه ضماد نتوان کرد چه محلل است بی
جذب اما بعد از تنقیه کتان و حلبه و شبت و اکلیل بعضی یا مجموع با آن
ضماد کنند

ضم کنند و روغن قسط مالند علامت سوداوی قلت تمدد و ورم
و کثرت درشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات سودا
علاجش استفراغ سودا بحسب مزاج هر کس بفصد و اسهال
بعد از نضج ماده و استعمال اضمده محلله و روغنهای گرم و تر و نطولات
و علامت ترکب ماده ترکب علامات و اختلاف انتفاعات
باشد چنانچه گاهی از اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده انتفاع
باید علاجش مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب مواد باید
کرد **اما وجع الورک** ورک چون مفصل عمیق است
پس علامت ورم بر ورک ظاهر نمیگردد و در بعضی اوقات علاج
او مخالف است اوجاع مفاصل باشد و این آنست که رادع در ابتدا
ضرر رساند زیرا که ماده عمیق بود و رادع موجب حبس



تحلیل شود و مفصل را بر خلع مهیا گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و
خبازی در ابتدا موافق باشد الا آنکه ماده بسیار رقیق باشد و اگر خواهند
که استفراغ کنند در دموی فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر بلغمی بود
بحقنها و شیافها و گرسنگی و روغن قسط مالیدن و تضمید بضمادهای
قوی التحلیل مثل جندبیدستر و عاقرقرحا و خردل و بعد از آنکه ضمادها
که مذکور گشت تاثیری نکند و باشد که بداغ کردن الموضع احتیاج
افتد اما بقانونی که در کتب عمل ید مذکور است نه بطریق عوام و این مرض
اگر در جانب چپ بود صعبتر باشد **اما عرق النسا** گاه بود که
پای را لاغر گرداند و عرق حادث شود و از اوجاع مفاصل عرق النسا
و نقرس در معرض نکس و بازگشت زیاده بود و اصناف عرق النسا
و نقرس و وجع الورک مثل اصناف نقرس بود و علاجش مثل علاج آن



الا در آنچه استثنا کرده شد و در قسم دموی نقرس و عرق النسا
اگر فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و ظهور آن
در موضع فصد [illegible] نزدیک کعب وحشی است از پای و بباید دانست که
مرض عرق النسا در جانب انسی نادر الوقوع میشود و در کتب اطبا
تخصیص بجانب وحشی یافته بحسب اکثریت است **علاج اوجاع
المفاصل** اضمده عرق النسا من کامل الصناعة
اذا انت استفرغت البدن فضمد الورک بالموم مع شیء من الزنجبیل
والعاقرقرحا مدقوقا ناعما معجونا بالسکنجبین او شراب العسل و یضمد ایضا
بهذا الضماد و هو اصل الکبر و فودنج و عاقرقرحا [illegible]
[illegible] بدقیق [illegible] العسل
الضمد به الورک **ضماد** آخر لذلک عاقرقرحا [illegible]

فقط وحب الرشاد مكه درهم بذور بالذف بدهن الزنبق او دهن
البان او الزنبق ويلطخ عليه الادويه ويضمد به **طلاء** لوجع المفاصل العام
آب كشنيز تازه ده درم صندل سرخ شش درم شياف ماميثا شش
درم جوز السرو سورنجان از هريك دو درم بابونه شش بابرفيون
عنب الثعلب حنا از هريك دو درم گلاب ده درم منقول عن آ
معجون سورنجان للنقرس واوجاع المفاصل وعرق النسا الصفراوي
سورنجان ابيض سته دراهم بوزيدان ماهيزهره اصل الكبر كمون كرماني
شيطرج هندي مكه درهم هليلج اصفر سته دراهم بزر الكرفس بزر
السبع فلفل ابيض صعتر ملح هندي ورق الحنا وزبد البحر مكه درهم ونصف
ورد احمر وجلنار مكه ثلث دراهم تربد ابيض خمسه عشر درهما زنجبيل ثلثه
دراهم سقمونيا ثلثه دراهم عسل مائه وخمسون درهما ودهن اللوز استار بن

النشر

النشر به استارجا حار وعلى الدوام ثلثه دراهم حشيشي **ضماد**
لوجع الركبه البارده سلق وورق الدفلي يدق ويخلص ببعض
الادهان الحاره ويضمد به تحته ومما جرب عصاره اطراف العنب
الرطب فانه اذا طلى بها سكن الوجع من ساعته قانون **حب**
سورنجان الصغير يشرب منه بكره المطبوخ صبر وربما سقوت
ربع درهم وردوا انى سورنجان نصف درهم يحبب وهو شربه واحده
تحته اصل النطفى اذا اخذ مع شي من ادويه المفاصل نفع من وجعها
الحار والبارد وله خاصيه في تسكين النقرس والضربان الحادث
منه سيما مع دهن الورد حجر المقناطيس اذا امسك في اليد سكن وجع
اليدين والرجلين باب ليكس ينفع من اوجاع الظهر وهو محلل
ملطف سكنجبيل يسهل المادة التي في الوركين فربما نوخذ منه ثلثه ابلاغ



**سفوف** نافع للمفاصل والنقرس الحارين ايضا منقول عن ك
سورنجان ده درم كبابه سه درم بوزيدان پنج درم قند سفيد كوفته حبل
درم شربتی سه درم بشربت گاوزبان وگلاب متعاقب بخورد نافع د
سورنجان جهت مفاصل صبر سقوطري تربد سورنجان ماهيزهره
غاريقون از هريك پنج درم بوزيدان دو درم شحم حنظل دانگي بك
هندي دانگي ونيم مقل دانگي مصطكي دانگي كوفته وبيخته با آب رازيانه
حب سازند منقول عن آ دست وپای روباه چون صاحب نقرس
بر دست وپای به بندد نافع بود واستخوان پای همای بر پای صاحب
نقرس بندند مفيد بود راست بر راست وچپ بر چپ فوائد اللطائف
في رساله للفاضل محمد بن زكريا الرازي في المفاصل قيل
اذا قطع رجل الضفدع وعلق على رجل المنقرس برا وقيل ان علق

البسد

البسد على رجل المنقرس برا وقيل ان المقناطيس اذا امسك
في اليد وعلق على الرجل نفع من النقرس وقال الاسكندر ان اخذ
عقب ساق النسر فعقد على عقب المنقرس من الرجل اليمنى على اليمنى
والذي من الايسر على الايسر برا وزعم انه مجرب وقيل ان قطع رجل
السلحفات وشدت على رجل المنقرس ابراه اليمنى للايمن والايسر
للايسر واليدين لليدين ومنها ويطلق له من الفواكه التفاح والرمان
المز والاجاص والخوخ والمشمش وما يجاها ويمنع من الاكثار من
التين والرطب والمويز والعنب البديع الحلاوة والبطيخ وما يشبهها
مما له حلاوة وما يشبه ومنها وليحذر العسل من الاشياء المولدة للمرة
والاشياء الحلوة والدسمة كالعسل والتمر وعقيد العنب والسكر
السمن والزيت واللوز كالكبود والفستق والنارجيل وما يتخذ

من هذه قال ابقراط النقرس لا يعرض للصبيان والخصيان
انهم لا يجامعون وكذا الشيخ لا يعرض لهن هذه العلة الا ان ينقطع
طمثهن فان الفضول المجتمع في ابدانهن لها منفذ ينفض اليه و
يخرج ويبقى البدن نقيا منها عار يعقوب نافع من عرق النسا باسكنجبين
وهو ينقي فضول العصب بخاصية فيه فربيون يخرج البلغم اللزج
من الظهر والورك الشربة منه قيراط الى دانق وينبغي ان يشرب
مع البزور الطيبة الرائحة ومع العسل ماهي زهره ينفع من
وجع الظهر والورك والمفاصل والنقرس اذا وقع في الادوية
المسهلة الشربة منها دانق يلت بدهن اللوز ويخلط بالانيسون
لنقد المفاصل جوز السرو برگ مورد بابونه در گلاب جوش دهند
وضماد کرده آن آب با روغن گل سرخ بجوشانند تا آب برود و روغن

بماند

بماند مقل ازرق وجاوشیر و ان حل کرده صاف نماید معقول ... آن

در تبها وروزهای بحران در تب و اقسام

آن تب حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط
خون و روح و شرایین در جمیع بدن پراگنده شود و اشتعالی که
بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی
دق و حمی خلطیه حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد و پس گرمی
آن بدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که
حرارت غریبه اول در اعضاء اصلیه بتخصیص دل تاثیر کند
پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست
که اول اخلاط گرم گردد و پس ارواح و اعضا و این خلط بسیط
بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات



بسیار و تعفن اخلاط خارج عروق و داخل آن میباشد و جایز
واقعست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت میباشد و لیکن
الا آنکه گرمی آن بغلیان نه از عفونت میباشد

در حمی یوم

حدوث این تب از اسباب بادیه بدنیه یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه
یعنی وارد بر نفس میباشد مثل غم و هم و غضب و فرح با افراط
و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی
و تخمه و فساد طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف
در آفتاب و اغتسال با آب سرد و چیزهای گرم خوردن و ارتکاب
حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش
عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره و بشره با نفض و قشعریره
ابتدا اگر کند و حرارت آن مثل حرارتی نماید که بعد از حمام باشد و بعرق

اندک

اندک مفارقت نماید و اکثر زمان بقا این بقول اکثر سه روز
بود و بعضی شش روز گفته اند و این از بعدی خالی نیست و علاج
هر یک علی التفصیل لایق مطولات است علی الاجمال مقابله سبب بود
چنانکه تفریح در غمیه و ... در ... و تسکین در غضبیه و اشتغال و
اشتهامات مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی و اسهال
در تخمه و امتلائیه و تفتیح مسامات با آب گرم در استحصافیه و این
آنست که از اغتسال با آب سرد حادث شود و در همه اصناف
حمی یوم الا تخمه غذا باید بگیرند و اغذیه لطیفه صالح الکیموس داشته
بتخصیص در تعبی و غمی و جوعی و امکانی را که در ابدان ایشان ...
بسیار بود و چه ترف و توسع در غذا این حاجت مطلوب

در دق از اسباب سابقه میباشد مثل تبها محرقه هر گاه ...

برود و حرارت آن در رطوبت اعضاء اصلیه تأثیر کند و مثل ورم
گرم که در سینه حادث گردد و بسبب مجاورت در دل تأثیر کند و
از اسباب بادیه میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جوع و سهر و خاصه
در سن جوانی و هوای گرم محرور مزاج آن را علامتش نبض دقیق و صلب
و متواتر و ضعیف و هرگاه دست بروی نهند حرارت تندی نماید و
هرچند دست نگاه میدارند قوی تر مینماید و هو اضعف و دق و شراینی
گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده شود و نبض قوی تر و اندکی
میل بعظم کند و این دلیل قوی تر باشد برین تب و صاحب این مرض را
تب خود اندک محسوس نشود زیرا که همچو مزاج اصلی گردیده باشد
و این تب را سه مرتبه بود توضیح این موقوف بدانستن این مقدمه
باشد که در بدن دو جنس رطوبت بود یکی را رطوبت اولی گویند

دان

و آن اخلاط اربعه است و دوم را رطوبت ثانیه و آن فضول
میباشد چون عرق و دمعه و منی و غیر فضول و اقسام این چهار است
اول آنچه محصور بود در اطراف رگهای باریک که خون باعضا
میرساند و آنرا عروق شعریه سقیه خوانند دوم آنچه بر اعضا
پراکنده شده مثل طل یعنی شبنم و سیوم آنچه نزدیکست
بدان که منعقد گردد و مانند عضو شود و چهارم آنچه اتصال اعضا
بیکدیگر باو باشد پس هرگاه که حرارت قسم اول را نیست کرده اند
و در نیست گردانیدن دوم شروع نماید باسم دق مخصوص
گردد و چون این قسم را نیز افنا کنند و در افنای سیم شروع
کند مسمی باسم ذبول گردد و مریضی که باینها این مرتبه
رسد کمتر خلاص یابد و این قسم را نیز چون فانی گرداند و در فانی



گردانیدن قسم چهارم شروع نماید باسم مفتت تسمیه یابد و مرتبه را
حمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل بود و علاجش
آسان و آنچه در مرتبه دوم بود عکس آن باشد یعنی معرفت آسان
و علاج مشکل علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب باغذیه و اشربه بارده
مرطبه چون آب جو و مرغ جوجه و شراب عناب و نیلوفر و شیره
تخم خرفه و سکنجبین بعرق کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی تر
دهند و انار و شفتالو و زردآلو و آلو و آنچه در مرتبه دوم بود
یا نزدیک بدان بعلاج قوی تر احتیاج باشد پس در ربع آوقیه
شب شیره تخم خرفه بعرق گاوزبان گرفته یکی از اشربه
مذکوره با قند و نبات مصری محلی ساخته و شعیره کافور ریاحی
در آن حل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب هم شیر آب

جو و

جو و قند سفید نیم درم در انداخته گرم یا سرد بهر کدام میل داشته
باشد و بعد از دو ساعت در آب زن نشانند که در آن آلوی
تر و جو نیم کوفته و برگ خرفه و کاسنی جوشیده باشد و باید که
آب بغایت معتدل و ملایم بود نه چنانکه موجب برودت شود و احداث حرارت
کند اگر نه آن بودی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشاندن
نیکو علاجی بودی و آنرا در زمستان گرمتر باید و احتیاط تمام بجای
آورد و از زکام محترز بود و بعد از لحظه که بیرون آید روغن بنفشه
و کدو در اعضا مالند و بعد از ساعتی غذا دهند مرغ جوجه فربه
یا ماهی که در آب جوشانیده باشند و بزغاله و بره جوان
و در آب آن ماش و رشته انداخته و اسفناج و بجهت قوت
هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند از شربت ترشی

آنچه مذکور شد بر تقدیری توان داد که بصفرا مستحیل نشود و الا
از آن جمله غیر شراب نیلوفر نتوان داد پس سکنجبین و شراب حماض و
نارنج و لیمو و انار و آلو و زرشک و امثال این چنانچه بسیار ترش
نباشد با لعابها و شیرها بتدریج باز دهند و احتیاط باید کرد که
اگر احتیاجات عفنیه که بعد از این ذکر آن خواهد آمد چیزی همراه این مرض
نباشد شیر دادن بغایت موافق بود و بهترین شیرها شیر آدمی
بود پس شیر خر پس شیر بز فی الحال که بدوشند بدهند و در شیر زن
شرایط نگاه دارند اول باید که زن جوان بود و تندرست و بهتر
آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف او جو و کاهو
و لسان الحمل و اسفاناج و خیار و بادرنگ بود و هر بامداد که
خواهند دوشید نزدیک بیمار آورند چه اگر دور بود متغیر گردد و گله

پاکیزه

پاکیزه اندر ظرفی که بر آب گرم بود نهند و شیر در آن قدح دوشند و
بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول نیم سکره دهند و هر روز
نیم سکره زیاده میکنند تا روز پنجم سه سکره و نیم شود و بعد از آن هر روز
نیم سکره کم میکنند و سکره مطلق بسنگ هرات چهار سیر و ربع یک
سیر بود و در روزی که شیر داده باشند بعد از یکساعت
نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده شیر فاسد گردیده
باشد دیگر نباید داد و هرگاه که شیر داده باشند یا خواهند داد
در آن روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع المضطجع
را بریاحین و فواکه خوش بوی معطر گردانند و لباسها را کتان
بگلاب و صندل مطیب ساخته و در نزدیک آب روان اختیار کنند
و در تابستان در غایت گرمی روز خرقه از کتان بگلاب و صندل



و آب گشنیز و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند چون
گرم میگردد باز تازه میگردانند سه چهار بار در روزی کفایت بود
نکنند واما دق شیخوخت و دق بهرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست
اما عادت بایراد این در ذیل دق جریان یافته استیلا یبوست
بود بر مزاج بی تب و حرارت بسبب استیلا برودت تا ضعیف
بود که غاذیه را از فعل خود باز دارد چنانچه در آخر عمر عارض
گردد یا استیلا حرارتی که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد
و ابطال حرارت غریزیه و بدین سبب سردی و خشکی عارض شده
یا افراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش ذبول
و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ بی اشتعال و التهاب و گاه بود که
بلمس سردی محسوس گردد و نبض صغیر و بطی و متفاوت بود.



الا در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق و
مائی باشد علاجش ترطیب و تسخین و در تب دموی که آن را مطبقه گویند
اما در عرف مطبقه میگویند از غلیان خون بی عفونت میباشد و این
را سونوخس خوانند علامتش سرخی روی و چشم و انتفاخ
تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و
غلظت و بی تغیر بوی و نافض ابتدا کردن علاجش فصد کردن
و آب جو و عدس بتمر هندی یا غوره یا ریواج و شراب عناب
یا زرشک یا تمر هندی و شراب غوره و انار ترش دادن
و از عفونت میباشد علامتش علامات سونوخس باز یادتی
غشی و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی مطبقه این را گویند
قسم سونوخس داشته و حمی دمویه عفنیه داخله صنف باشد متواتره

یعنی اگر روز بروز تعفن بیفزاید و زیاده از آن بود که تحلیل کند و این شر
اصناف بود و مطبقه یعنی متعفن مساوی متحلل بود و منافقصه یعنی
متعفن کمتر از متحلل بود و علاجش علاج سونوخس و اما دموی خارج عروق
حیاتی بود که حادث شود از اورام اعضا باطنی مثل دماغ و آلات
تنفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آن مذکور شد **در تب**
**صفراوی** اگر صفرا خالص در خارج عروق متعفن شده باشد غب
خالص حادث شود و علامتش یک روز بود و یک روز نبود و نافض شدید
القرز یعنی در لرزیدن باید که سوزن در وی میخیزد و قلت زمان
نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قی
مره و باقی علامات صفراویه دوازده ساعت زمان نبود و علاجش
سکنجبین با شیره تخم خیار و شراب آلو غذا آب جو و ماش [illegible]



انبوها انار مریضی میخورانند و هندوانه و در روز نوبت غذا ننهند مگر اینکه
در آخر روز بود و تکمیل ستانند و در اول نوبت سکنجبین با آب گرم دهند و قی
فرمایند و در میان تب چون آب بسیار خورده باشند باز قی کنند
و در روزی که نوبت نباشد لب شیر خشت و تمر هندی بلیمو کنند
یا شراب گل یا سکنجبین و اگر در تدبیر این مرض خطای واقع نشود
از هفت نوبت در نگذرد و بیشتر در نوبت چهارم منقضی گردد
اما اگر غب غیر خالص بود و تا ششی ماه بقای آن ممکن بود و علامت آن
زیادتی نوبت بود و بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت
یا سی ساعت برابر و بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاجش مرکب از علاج
صفراوی و بلغمی نشد بقدر ترکیب ماده و اگر داخل عروق بود پس اگر
در تمامی رگها باشد یا در بعضی رگها که در حوالی دل یا نیم معده یا جگر [illegible]



محرقه صفراویه حادث شود و محرقه بلغمیه نیز میباشد که ماده آن بلغم
شور بود و آنرا بلغم صفراوی گویند مرکب از بلغم تعفن و مره صفرا بود
و اگر در بعضی رگها بود غیر آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و درین
هر دو استداد عنبی باشد یعنی اند و روز یکی قوی تر شود و علامات
و اعراض از درشتی زبان و زردی یا سیاهی و کرب و تشنگی و
سوزش دل در محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص
است الا آنکه در محرقه اهتمام تبرید بیشتر باید کرد و طلاهای بارد بر
دل و جگر انداخت و شاخها بید و خیار و هندوانه در اطراف و حوالی
مریض باید نهاد و شیره تخم خرفه و آب سرد سرد میداد و فصد گاه بود
که فایده کند و گاه بود که التهاب زیاده کند **در تب بلغمی** اگر
ماده خارج عروق بود بلغمی نایبه که هر روز بگیرد حادث گردد و این تب



مواظبه گویند علامتش ابتدا کردن بنافض و سرما و دیر گرم
شدن و چون گرم شود قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و
بی برآمدن بلغم و تهیج و زردی روی بعضی تنها ابتدا را در ابتدا
سرما بود و بعضی قشعریره و فراش و بعضی را نافض و بعضی را
تا چند نوبت از سر حال هیچ نبود و زمان نوبت تا هیجده ساعت
تواند بود و بعد از نوبت گذشته پاک نگردد و علاجش سکنجبین
عنصلی یا سکنجبین و گلقند آفتابی با هم ضم کرده گلقند نصف
یا مثل سکنجبین بحسب مزاج مریض تصرف کنند و سکنجبین بزوری
برین موجب بادیان پنج درم پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم
تخم کشوث پنج درم سرکه سه سیر قند ده سیر و در اول هر نوبتی آب
تخم ترب و شبت با سکنجبین دهند و قی فرمایند و در باب تقویه معده

اهتمام فرمایند و بعد از آنکه ماده نضج شود و در قاروره اثر آن پیدا
آید بر بنوع صاحب مسهل دهند غاریقون یک درم مصطکی یک دانگ تربد نیم درم
شحم حنظل یک دانگ و اگر مقدم بر این مسهل طبیعت قبض واقع بود
طبیعت را بحقنه که از قنطوریون و مغز کاجیره و لبلاب و سنامکی
و گل خطمی ساخته باشند می آورند و اگر در وقت خواب یک درم ربوند چینی
حب کنند که فرو برد صواب بود و غذا آب جو و ران نخود و ابو اخته و بادنجان
و مرغ و کبک و تیهو و غذا وقتی باید داد که چون نوبت در آید معده سبک
شده بود و اگر تغذیه قبل از نوبت بر نوعیه میسر نشود تا آخر نوبت
باید انداخت و اگر ماده داخل عروق بود بلغمی لازم حادث شود و اورا
حمی لثقه گویند علامتش علامات بلغمی دایر الا آنکه با این با قشعریره نبود
و دور و عرق نبود الا بوقت مفارقت و این تب به دق شبیه بود و [illegible]

ششش

ششش ساعت فترة داشته باشد علاجش علاج مواظبه الا
آنکه به ملطفات و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین
و ربع ان کالقصد اقتصار نمایند و شراب لیمو و چیزهای ادرار کننده مثل تخم
خیارین و لحم خربزه و پرسیاوشان میدهند و بعد از آن سکنجبین
بزوری و مالیدن در تبها ابلغی مناسب بود و اگر بنسج عنکبوت و زیت
مالند بی حبیب فایده دهد **در تب سوداوی** اگر ماده خارج عروق
بود ربع دایر حادث شود یک روز گیرد دو روز نه از سوداوی
که از احتراق سودای طبیعی تولد کرده بود و باشد و از احتراق بلغم
یا صفرا یا خون نیز میباشد و علامات هر یک از این اقسام اربعه
علامات آن خلط بود که از و تولد کرده باشد و اگر حدوث آن
بعد از مطبقه بود یا هم دلیل آن شود که از احتراق خون است و اگر



بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از صفراوی بود
دلیل آنکه از صفراست علاجش اگر از احتراق خون بود فصد باسلیق
کنند و اسهال بعد از نضج ماده بمطبوخ افتیمون و اگر از بلغم بود
سکنجبین بزوری دهند با تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند
و مسهل از افتیمون و تربد و بسفایج و غاریقون سازند و اگر از صفرا
بود سکنجبین ساده شراب لیمو و عرق کاسنی و گاوزبان و عرق گاوزبان
در همه لازم دارند و قی بسکنجبین پوست بیخ خربزه و مسهلی از سنامکی
و خیارشنبر و تمر هندی مقوی با فتیمون و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه اخلاط
متولد عنه میباید کرد و اگر ماده داخل عروق بود ربع دایمه حادث
شود و این قلیل الوقوع است علامتش صغر نبض و بطوء و تفاوت
و وجع مفاصل و زیادت حرارت بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و اشد او

ربعی

ربعی علاجش فصد باسلیق پس صافن اگر قوی باشد و استعمال
مدرات و اسهال سودا و علاج عام در همه اصناف ربع آنست
که روز نوبت هیچ نخورد مگر صفراوی بود که سکنجبین دهند و اگر نوبت
آخر روز بود و تحمل نیاورد در اول روز قدری آب جو دهند و در ابتدا
آن قی فرمایند و در میان لرز آب ندهند و در میان تب اگر آب
کرخورده در معده جمع شود البته قی کنند و در آخر نوبت سکنجبین با
شراب لیمو با نارنج بعرق گاوزبان و هران دور روز دیگر ماش
و نخود بسرکه و مویز با آبکامه یا تمر هندی بحسب بدن شخص و مانند
آنچه لایق داند مرغ ابو اخته باید داد و اگر در روز دوم راحت که
گرد نوبت ضوابطه بود بر مزوری یعنی بی مرغ اقتصار نمایند
بیش باید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود اما

در روز مقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتها امرغ هر زون نباشد
مهرا اگر خوانند و آب آن بدهند و اگر اشتها غالب بود و هاضمه قوی
بجای مرغ گوشت بزغاله کنند بتخصیص وقتی که علامت از مان ظاهر
شود و روز مسهل دادن روز دوم راحت مناسب بود

**در تبهای مرکب** هرگاه مثلا دق و خلطی باد و خلطی مثل صفراوی
و بلغمی باد و غب جمع شود آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله
میباشد چنانکه یکی بگذارد و دیگری بگیرد و یا مداخله چنانکه یکی بگیرد و
در میان آن دیگر بگیرد و یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن شریک
باشند و از جمله مرکبات آنچه نامی یافته شطر الغب است و این
تب باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانکه هر دو خلط از هم متمیز باشند و در
غب غیر خالصه هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یکی خلط شده

وانچانه

وانچانه چنانست پس هر دو یا دایر بود و یا لازم یا صفراوی
دایر و بلغمی لازم یا عکس و گاه بود که صفرا غالب باشد و علامات
آن ظاهر و گاه بود که بلغم بود و علامتش غالب و اخص علامات
شطر الغب آنست که در یکروز قوی تر بود و علاجش مرکب از
علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد و بباید دانست که در معرفت
مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه بسا باشد که دو غب
یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز بگیرد و پس توهم
شود که بلغمی است یا دو حمی که بطریق غب آید پس علاج
آن بعلاج بلغمی و علاج این بعلاج صفراوی مستتبع خطا و خسران
گردد و اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات و عدد یا ماهیت یا
عدد بعضی مرکبات بدور استدلال باید کرد چنانکه بدور ربع و حمی



و سه سی و امثالها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد و چنانچه
در دو غب و سه ربع بدور مواظبه عدد آن معلوم شود و چنانکه اگر
دو روز بگیرد و یکروز نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع است و
اگر دو روز بگذارد و دو روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو حمی
است و اگر دو روز بگیرد و سه روز بگذارد علامت دو سه سی
باشد پس درین سه صورت آخر بدور بر ماهیت و عدد استدلال شده
باشد و در صورت دوم بر عدد و در صورت اول بر ماهیت بباید
دانست که حمی و امثال آن از قبیل ربع است بزیادتی غلظت
علاج آن مثل علاج ربع بود بزیادتی استعمال ملطفات و تغلیظ تدبیر و
در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل ننهاد بر سبیل وجوب الا در صفرای
خالص چه آنجا انتظار نضج مستحب بود ما دام که ماده ساکن بود و مضطرب

والتهاب



والتهاب و متوجه عضوی شریف نباشد که اگر چنین بود قبل از نضج
واجب گردد و آنجا که انتظار نضج واجب بود اگر در طبیعت تبعی واقع
باشد حقنه کنند و تسکین ضعف توان داد در روز نوبت در روز بحران
مسهل نشاید دادن و روز ششم مسهل دادن بغایت خطرناک
باشد و بهترین ایام جهت این عمل هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم بود

**در روزهای بحران و غیر آن** و روزهایی که در آن بحرانها نیک
واقع شود چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست
و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم
و چهلم و روزهایی که در آن بحرانها ضعیف و ایام روز خوانده سیم
و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم روزها که در آن بحران
نادر افتد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و

وبهد سیم و نوزدهم پس روزها که دران بحران واقع شود جمله مسبب
وهم روز بود و در پانزده روز باقی بحران منسب و بحران بر عامل
احد بحرانها بود و نزد و نکتر تفضل پس اسهال پس قی پس ادرار
پس عرق پس خراج **اقراص الکافور** لحمیات الحادة الخفقان الحارة
نسخة محمد بن زکریا طباشیر بزر بقلة الحمقا بزر القثا والقند و بزر الخس
والهندبا والصندل الابیض وورد احمر اجزا سوا یؤخذ لکل
مثقال من هذه الادویة طسوج کافور ویعجن بماء التفاح و یقرص
الشربة مثقال وقال صاحب الكناش فی اصول التراکیب من الحکمة ویخلط
بکل مثقال من الجمیع نصف طسوج من الکافور الی طسوج ومن عشر الی
نصف قیراط قال بعضهم ان نسج العنکبوت اذا خلط ببعض
المراهم ثم وضع علی الجبهة والصدغین ابرا حمی الغب وزعم قوم ان

لبن

نسج الصنف الذی یکون فیه کثیفا ابیض اذا شد فی جلد وعلق
علی العنق والعضد ابرا حمی الغب ق وما ینبغی ان یعلم من امر
النافض فی سایر الحمیات انها فی الغب یبتدی من الظهر ونحو
الرجال یبتدی من اطراف الیدین والرجلین فاعلم ذلک محکم
لما یحل الطبیعة من وصف جنس شونیز و مویزج و مرارة الثور
لسحق ویعجن ویضمد به السرة ادویة ربع انفع الارنب بهلیله
کابلی بابونه جدوار حلتیت وارجنی مرو ندشت اهتره
شونیز عصاره غافث غاریقون لبن الیتوع لبن المو ماهو معجون
حلتیت معجون فودنج ارسطون صغیر وکبیر هر دو معجون بادر
برارشی کون و حرث قرص کل بزرک و کوچک قرص غافث
مطبوخ غافث سیاف خیار چنبر حنظل بنفشه از هر یک



سه درم سنای مکی دو درم خیار چنبر پنج درم شکر سرخ پنج درم
آکسامات **طلا** تلیین الطبیعة والقولنج و تقتل الدیدان و یسهل
البطن صبر بجا مقل و بورقا و شونیز مر و تربد شحم الحنظل مازریون حب النیل
شبرم ورق الطلی سقمونیا صبر وقثاء الحمار شحم ارمنی قنطوریون الکبیر
وملح و فرفیون اجزا سوا سبع عشره اساتیر شحم الماعز مثله یذاب
الشمع والشحم بدهن الشیرج مقدار من واحد وبدق الادویة ویعجن ثم یلقی
بماء الرمل الرطب او بماء الکزبره ویطلی علی البطن وهو ینفع الاستسقا
الزقی ویسهل الماء اقرابادین الصالح محمد العلاء یحور بریم یلین الطبع
لطوخا علی السره والمراق والخاصره **ضماد** عجیب الفعل
ان وضع علی فم المعدة قیا وان وضع علی السرة اسهل وان وضع علی
العانه ادر الطمث بالیف سلوة الطبیب ربع کابلی حلتیت دراهم عصار

قثاء الحمار

قثاء الحمار خربق ابیض مرداسنج مکدار بعة دراهم ترب الماعز خمسة دراهم
عکر الزیت عشره مثاقیل شمع خمسة دراهم یذاب الشمع بعکر الزیت و یخلط
مع الادویة مدقوقة منخولة ویطلی علی کاغذ او علی خرقة کتان ویضمد به
قال جالینوس حمی الربع مع الحمی التی یسمی المختلط وقال فیه لما
الحمی النایبة فی کل یوم فلیس یکاد ان یحدث الا مع علة فم المعدة کما ان
الربع لیس یکاد ان یحدث الا مع علة الطحال وقال ایضا فیه احد الحمیات
المفرده اوسطها الغب واطولها الربع الحمی الدق تشتد عند
تناول الغذاء ای وقت کان وباللیل فی وقت النوم فاذا
کان مع الحمی هذه الحال فاعلم ان تلک الحمی حمی دق و اذا اشتد
الصداع فی الحمیات الحارة کان اشتداده علامة ردیة بل ان کانت
اذا قارنه سایر العلامات الردیه فان فرد دل علی بحران برعاف

وربما دل على بحران تنقى فيه معجون الحلتيت ينفع من النافض ادوار
الحميات ويزيل حمى الربع عند النضج ويدفع ضرر اللسوع خاصة العقرب
والرتيلا ونحوها حلتيت وفلفل ورق السذاب مرصافي اجزاء متساوية
يعجن بعسل الشربة منه درهم في لسع العقارب بالشراب وفي الحمى بالسكنجبين
قبل الدواء بساعة مختارات معنى او ايضاح قال صاحب الاقناع القمري
النهري قد يستعمل قوم في هذا داء النافض الكائن بادوار بالحجوة
بالزيت ودهنوا به البدن كله ودلكوه دلكا شديدا واعلم ان تجرع
الماء البارد اشياء بعد شئ يدر العرق ويعين على بروز الفضول
الى ظاهر البدن علاج النافض الذي لا يسخن ولا يتبعه حمى بل يكون
بادوار يدبر اهل البلغمية ويلطف التدبير ويجفف وان طال ذلك اعطى
في كل يوم قبل وقت النافض قدر بندقة من دواء الحلتيت ويدثر

بالثياب

بالثياب الكثيرة حتى يعرق ويمنع بدهن القسط ويسقى شراب صرفا
مع قليل فلفل فانه يبطل النافض اقرابادين در اورام وبثور
وآنچ بر ظاهر پوست حادث شود در حصبه وجدری حصبه را
سرخاو سرخجه گويند وسبب آن غليان وجوشيدن وتری و
صفرا وتب خونست وجدری آبله را گويند وسبب آن غليان
خون باشد ودفع شدن فضلاتی كه از خون مادر در وقت حمل
واز شير وغير آن بعد از ولادت با خون اختلاط يافته باشد
مثل شيره انگور كه تا غليان نكند صاف نگردد وسليم ترين سفيد
ريز رنگ بود وبعد واندك كه بآسانی بيرون آيد كرب واضطراب
وبدترين سرخ وسياه بود وپس بنفش پس سبز پس سرخ پس
از وپس سفيد وان آبله آنچه پهلو باهم داشته باشد با مضاعف بود



يعنی يكی در اندرون وديگری بيرون وعلامت آن هر دو مرض تب مطبقه
محرقه ودرد پشت وخاريدن بينی وفزع وترسيدن در خواب بود علاج
اگر مانعی نبود قبل از ظهور آن فصد كنند غذا آب جو وعدس وشراب
عناب بعرق گاوزبان وچون نشان كنند آب جو باز گيرند وبر ماش
وعدس اكتفا كنند ودرم خجه سنگ شوی كرده بر شراب
عناب ريزند وقدری در جامه وبستر براكنند واگر در بيرون آمدن
كندی نمايد يا خوف فرو شدن بود ديگر رم با باديان وتخم شبت انجره و
در آب گرم نشانند وبپالايند وبا شراب عناب وتخم خندید بپزند وقدری
آب گرم در زير دامن بنهند تا بخار آن مسامات گشاده گردد واگر
طبيعت محبوس ومجفف ونرم بود تنقيه نمايند اگر انه آمدن جهت
وراحت وتسكين كرب بايد قبض نكنند والا زود وتعبيض آن بتراب

سيب

سيب با صندل با بی جهند بمانند وغذا عدس كه بعد از
دو سه جوش آب آن بريزند وآب نو در ديگ كنند واگر
دو بار يا سه بار چنين كنند قبض زياده كند واگر در آبله
كنگ كرده وبريان برنج بزند مناسب بود وكافور ودرب آب
كشنيز تر حل كرده با سماق در گلاب كرده وصاف ساخته با آب
تخم انار ترش در چشم چكانند تا منع بر آمدن آبله از چشم كند و
اگر پاها را بحنا كه با آب گرم خمير كرده باشند بندند جهت
اين عمل كشند وصندل بگلاب سوده به بينی بر ميكشند
در ماشرا آماسی بود سرخ در روی وپيشانی حادث
گردد وگاه بود كه ببر برآيد علامت سرخی وآماس روی ودرد
ولرزان در روی وسر علاج فصد وحجامت ساقين وتليين طبيعت

بشیر خشک و تمر هندی و در وقت تلیین صندل و فوفل و گلاب
بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرو نیاید غذا آب جو و ماش و عدس
بتمر هندی و شراب عناب بتمر هندی ترش کرده و بعضی آلوی کهنه
و آب کشنیز تر طلا کنند و اگر بشکافد و زرد آب بیرون آید از موم
سفید و روغن گل سرخ و مرداسنگ مرهم سازند و بکار دارند
معالجات حصبه و جدری ضعیف شرابی که صاحب آبله خام را
بدهند آبله تا بسانی برآید گل سرخ عدس مقشر از هر یک هفت درم
انجیر [illegible] ده عدد و مویز دانه بیرون کرده ده درم لک مغسول
سه درم رازیانه و تخم کرفس از هر یک چهار درم مجموع را در یک من
و نیم آب بپزند تا چهار دانگ برود و دو دانگ بماند پالایند
و دانگی زعفران در وی حل کنند و این جمله سه شربت بود و اگر ضعیفی

واذا



واذا انضجت اسفل قدمی صاحب الجدری والحصبة بالحنا لم
تسلم عیناه من آفتها ثقله اللبس ینبغی اول ما یظهر علامات
الجدری والحصبة من یوم الی ثلثة ایام ان یبادر الی فصد العلیل و
یخرج له من الدم الی ان یغشی علیه اذا ساعدت القوة والمزاج و
السن والوقت الحاضر من اوقات السنة فان کان العلیل صبیا
یحجم من الکاهل ویخرج له من الدم بمقدار ما یصلح ان یخرج ویعطیه
بعد الفصد ماء الشعیر الذی قد طبخ فیه عناب وسپستان
وعدس ویسقیه ایاه بشراب الخشخاش او بشراب العناب
او من شراب الخشخاش وعصیر الرمان الملیسی ویغذیه بمزورة
معمولة بقرع وعدس وماء الرمان المز ودهن اللوز الحلو فان
کان هناک سعال فیکون المزورة بالسفاناخ او [illegible]

یقطب او یخباری وما اشبه ذلک وان ابطا خروج الجدری
فاجعل فی اخراج المادة وظهور الجدری الی خارج بسرعة لئلا
یعرض لصاحبه خفقان وموت بان یسقیه هذا الدواء صفته
یوخذ بزر الرازیانج درهمین لک مغسول سبعة دراهم عدس مقشر
خمسة دراهم کثیرا خمسة دراهم یطبخ ذلک بنصف رطل ماء الی ان یرجع
الی ربع رطل ویصفی ویلقی علیه وزن دانق طباشیر ویشرب وهو بارد
وان القی علیه شیء من ماء الرمان کان انفع صفة اخری یظهر الجدری
یوخذ تین [illegible] خمسة عدد عدس مقشر سبعة مثاقیل لک مغسول مثقال
کثیرا مثقال بزر الرازیانج ثلثة دراهم یطبخ برطل و نصف ماء الی ان یبقی منه
الثلث ویداف فیه شیء من الزعفران ویسقی ومتی کان فی الصدر شیء
من الخشونة فلیعطی شیئا من لعاب بزر قطونا ولعاب بزر کتان

ولعاب

ولعاب حب السفرجل مع شیء من دهن اللوز الحلو واخذ من الاشیاء
الحلوة والحادة والطف غذاؤه کالذی یفعل بالمجدورین فاذا انتهی
منتهاه فلو قدم بین یدی العلیل الطرفاء وقضبان الکرم ان
کان الزمان شتاء وان کان الزمان صیفا فیجره بالصندل و
الآس وانثر فی فراشه الورد المطحون والفحم واذا البست
الطبیعة فالق له شیئا من ماء الشعیر ومن الترنجبین فان لم یلین
الطبیعة فلیسقی الخیار شنبر والترنجبین او لعوق الاجاص وان کان بها لین
الطبیعة فاعطه ماء سویق الشعیر مطبوخ فیه حب الآس مع شیء
من الصمغ والطین الارمنی والطباشیر وهو حار [illegible] واعطه قرص الطباشیر
[illegible] مع رب الآس او رب السفرجل بماء بارد او بماء السفرجل
الکمثری المعصور وان کان هناک سعال فربه الآس ومدده العدس

المنشر المقلو المطبوخ بماء الرمان المزاد المزورة المعمولة بورق الحماض مع العدس المطبوخ المصفى عن مادة الاول وبالي ورس المطبوخ مع الشعير واعطه التفاح والكمثرى والسفرجل واحذر تليين الطبيعة بعد السابع لاسيما في الحصبة في آخر المرض فان الاسهال فيها خطر وذلك لان باقي المادة اذا لم تخرج الى خارج من شانها

يعرض الى عمق البدن وبلذع الامعاء ويحدث الذرب والسحج صفة قرص الطباشير الممسك يؤخذ ورد ستة دراهم بزر حماض بري وانبر باريس وحب الاس مكه اربعة دراهم صمغ عربي وطباشير وطين قبرسي مكه ثلثة دراهم ثث مقلو وريبتي زعفران درهم يدق ناعما ويعجن بلعاب بزر قطونا والقرص منه درهم الى مثقال ويشرب بربالاس او برب سفرجل ولايزال المريض يدبر بهذا التدبير الى ان ينتهي المريض منها

ثم اطلى عليه القرص المعروف ماماورون وهذه صفته يأخذ زعفران اخضر مكه ثمان مثاقيل شب يماني ومر صافي مكه اربعة مثاقيل قلقديس مثقال زراوند طويل اثنا عشرة مثقال يدق الجميع ناعما ويحل بمرير ويعجن بشراب وتبرص صفة آخر شب يماني وشيح مصفى مكه اربعة دراهم زراوند اثنا عشر عفص فج ثمانية دراهم يدق الجميع ناعما ويعجن بشراب حلو وتقرص ويستعمل عند الحاجة بان يدق ناعما ويبل بماء ورد حتى يصير بمنزلة وسخ الحمام ويطلى عليه واذا اخذ في الجفاف فليستعمل النقع بالملح المدقوق ناعما مع الشيح ويطلى به البدن في الشمس فان كان الزمان شتاء او ربيعا او اخر يفافي مكان لاالمحة البرد ويغسل بماء قد طبخ فيها الاس وان رايته قد قعد الاقاعد عليه الملح ثمانية بعد ثلثة ايام فاذا تقشر فيطلى بطين الكراث



الابيض مع شيء من ملح وترك خمس ساعات ثم يغسل بماء قد طبخ فيه آس وريحان ثم ترك يوما ثلثة ثم يطلي بدقيق الارز الابيض والورس وشيء من الزعفران وترك عليه يوما وليلة فاذا كان من الغد فليغسل بماء قد اغلي فيه نخالة وريحان وينبغي ان يعني بامر العين اول الامر لئلا يظهر فيها شيء من الجدري بان يقطر فيها ماء الكزبرة وماء الرمان المز فاذا ظهر فيها شيء من البثر فاغمض فيها الكحل الا صفيحة المبري بالاسفرة الرطبة او تقطر فيها ماء الورد الذي قد ينقع فيها السماق قبل الظهور وليس ينبغي ان يطعم صاحب الجدري والحصبة والقروح بالحيوانات الى ان يفارقه الحمى ويسقط قشوره ويزول الحرارة

وآن مشهور است در میان عامه بسرخ باد وعلامتش سرخی



باشد که اگر انگشت بروی مالند زایل شود و بجز و دی باز سرخ شود و در پوست بود و زیاده در وی نباشد باشد واز موضعی بموضعی واز جانبی بجانب رود واین قسم را خالص گویند علاجش استفراغ بدن از صفرا وغذا آب جو وشراب عناب وتمر هندی ترش کرده وطلا کردن بصندل وکشنیز تر وبرگ خرفه ولسان الحمل واسبغول وگلاب واین صنف محتاج بمحلل نباشد وغیر خالص آنست که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کرده بود و درد کند واز موضعی بموضعی نرود و تعلقی که ذکر کرده خواهد شد سبب بود وعلاجش اول فصد کنند پس استفراغ صفرا بعد از طلا رادع ودرین صنف طلای محلل مثل خطمی وخبازی وآرد جو حاجت افتد

بحیم و مانه فارسی جمره جها باشد سر آنهن منفرق میباشد
و مجتمع میباشد و بغایت سرخ بود و پس خشک نگشته گردد و در آن
مثل ورم عضوی بود که آتش بر و نهند بر جوشد پس قدری
کافور بر آنجا بر نهند و طلا کنند مثل جمره بود الا آنکه
بهر جا ظاهر شود خطهای سرخ و طاوسی مثل زبانه آتش پیدا
گردد و علاجش مثل علاج جمره بود و بعد از فصد و اسهال [illegible]
که رطوبت و مائیه در خون احداث کند مداومت نماید مثل آب
جو و هندوانه و خیار و شفتالو و دوغ و کدو و ماز و سرکه
و حصفص و کافور و لعاب اسبغول و لسان الحمل و خرفه مفرد
یا مجموع طلا کنند و آن ورمی بود از خون علامتش
انتفاخ و سرخی و تمدد بسیاری و درد و ضربان علاجش فصد

کردن

کردن و در ابتدا صندل سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی طلا
کنند و اگر از این طلا ورم زیاده شود فی الحال بردارند و این
طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو و
کشنیز تر و خبازی طلا کنند و چون ببینند که از آنچه هست زیاده
نشود طلا از آرد جو و آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه کنند
و چون ببینند که کمتر میشود از بابونه و اکلیل و کتان و حلبه کنند
و در همه اورام از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود
در ابتدا رادع و در تزید جمع میان رادع و مرخی و در
انتها مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر ببینند
که تحلیل نگردد جمع مده شود بکنوجه و الخمر و امثال آن پخته نشد
و تدبیر گشادن کنند مثل سرگین کبوتر و اشق یا بانکه ٥



در اورام مفارغ سه عضو بود که هر یک مفرغ عضو رئیسی
واقع شده ابط یعنی زیر بغل مفرغ دل باشد و اربیه یعنی گوشه
ران مفرغ جگر بود و خلف الاذنین یعنی پس هر دو گوش مفرغ
دماغ بود هرگاه در این اعضا ورمی حادث گردد از جهة
که اعضاء رئیسه مواد را بدانجا دفع کرده باشد یا بر اطراف
رئیسی و ورمی بود و مواد متوجه آن موضع ماوف شده باشد
چون بدین اعضا رسد در آنجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد
و آنرا لحوم رخوه خوانند علاجش تضمید بر غیات بود در ابتدا
بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن بر آنجا
و سکه الیدان و خطمی و بنفشه و خبازی نهادن و استعمال رادع
جایز نبود درین موضع و اما علامات الاورام الحاره حمی لازمة

ویقل

ویقل و ضربان و وجع یبلغ اصل العینین و ربما حدث معه الغثیان
واختلاط العقل و سرعة نبض و حرارته فان کان فی نفس
الدماغ کان النبض مایلا الی الموجیه وان کان فی الحجب کان الالم
اشد وکان النبض مایلا الی المنشاریه واما علامات الاورام
البلغمیه فنسیان و سبات و کثرة النقل و نبض موجی و ترهل و
تهبج واما علامات الاورام السوداویه فسهر و وسواس
یقل الحسوس و صلابة النبض قانون المرهم المصری النافع من قروح الاذن
وسیلان المدة منها خل ثمانیه عسل سبعة زنجار درهمان یطبخ الخل
بالعسل حتی یغلظ و یخلط الزنجار به مسحوقا اشق کندر مکه سته دراهم
زنجار ثلثه دراهم بورق خمسه عسل عشرین خل عشرین ام ادهی
طلاء نافع للورم فی الرکبتین بعر الغنم و دقیق الشعیر اجزاء سواء یخلطان و یطلی به.

نشاره آبنوس اذا اسحقت ناعما و نثرت على القروح الخبيثة جففها و
جامع ابن بیطار **مرهم** نوره آهك و حرقه آتش را مفيد بود و آهك شوید
سه نوبت ورد و غنی ربت بیامیزند آهك شسته چهل درم لحم جفندر
لحم کرنب شمع هر یک سی درم روغن گل نیم رطل **ذرور** اربعه ینبت
اللحم و یبرئ الجراحات الطریه عجیبة الفعل حالبن دم صبر کندر دم الاخوین
انزروت خمسه **نوعی** دیگر مجرب انزروت مربا و دم الاخوین و کندر اجزا
متساوی استعمال نمایند **نوعی** دیگر مجرب جهت کلیه دم الاخوین نخل
کوفته و بوسیده جفت سنگ اجزا متساوی **نوعی** دیگر انزروت پخته
خام ذروری مجرب معوام است در ادمال نواصیر آتشک و غیر آن
**ذرور** مجرب در تجفیف جراحات طینی مختوم دم الاخوین سفیداب
مازو کات هندی جفت سنگ جهت کلیه اجزا مساوی **نوع** دیگر توتیا ابیل



صدف سوخته انزروت گل مختوم گلنار کات هندی اجزا
مثل هم کنند **ذرور** سبعه مشهور نافع در جراحات و سرنافع بلیغ
**مرهم قطقطار** قروح مزمنه و سرطان و اورام صلب را مفید بود
بگیرد پیه خوک و زیت از هر یک رطل مرداسنگ نیم رطل قلقطار
چهل درم با هم بسایند الخلاف **مرداسنج** مسحوق مثل الکحل یلقی فیه
الهاون و یسقی الخل مرة والزیت مرة حتى یصیر مرهما و ان جعل فی
الرطل من الجمیع اوقیه من العروق المسحوق قبل ان یسقی الخل والزیت
صار احمر یصلح ناسب قرحه اذا اخذ من لحم الرانج جزء شبک بالنار
ثم تقلب علیه مثل الرانج زیت و مثل نصفه اسفیداج و انزلت علی
النار و استعمل کان مرهما عجیب الکرامات جامع ابن بیطار
**علاج الاورام والجراحات والقروح** و قد یکفی فی تجفیف



القروح و جلائها غسلها بالخل والشراب و ماء العسل و حشوها
بالقطن الخلق حینئذ بل ینفعها و لا یحتاج الی شیء آخر سوی ان یوضع
علیها قطنه یدهنه بدهن ورد و لیصغر مقدار القطنه کل یوم و ربما احتاج
الی مراهم حالیه تجففه بمنزله المرهم المتخذ من المرداسنج والعروق
المربی بالخل والزیت و مثل هذا المرهم اذا زید فیه المجففات مثل
العفص والجلنار والشب والقلقیا و ورق السوس و یسیر من
الزنجار اذا کانت الجراحات فی ابدان صلبه لیرد ها الی حالها الاولی
من التجفیف والتصلب و ان کانت للجراحات غور یحتاج بعد التجفیف
البالغ الی الذرورات والمراهم الملحمة مثل الذرور المتخذ من الصبر
والمر والکندر و دم الاخوین خمسه یحیی **ذرور** نافع یحبس الدم من العروق
والشرایین قشار الکندر عشرون درهما صبر شب یمانی قلقطار کلیه حصه



دراهم یدق و ینخل و یسحق ناعما و یستعمل کبریت صبر قشار الکندر اجزا
سواء یدق و یستعمل یحکم **ورق البلوط** اذا دق و نثر علی الجراحات
الحباب و یجفف القروح العسرة الاندمال منها **مرهم عجیب النفع**
**فی الجراحات اللحم والالحام** اذا کانت القروح غیر داهیه یوخذ او
قیه مرداسنج مسحوقا مثل الکحل و یصب علیه منه اواق زیت و یطبخ
و یحرک حتی یکل ثم یوخذ کندر و انزروت و دم الاخوین و بار زرد
زرفت یابس کهربا درمان فیلقی علیه مسحوقه و لیطبخ حتی یغلظ نسخه یحیی
**طلاء** للنمله آب کشنیز تازه صمغ آلو که در روغن گل سرخ حل کنند
**خون آدمی** و هر که حجامت کند بگیرند و با آرد شیلم بسرشند و با سدا
تر و عسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه بر ساق و ریشهای
که آن از ورم باشد بصلاح آورد اختیارات للقروح الخبیثه آب برگ

بازنک پوست انار شیرین تخم گل برگ گل سرخ دخشک کوفته وجوشانیده
ضماد کنند **رادع** للمواد عن الانصباب ویضیق المنافذ والمجاری
اقاقیا صندلان جلنار ورد اماس شیاف مامیثا رامک اجزا سوای
یرق ویخلط ویعجن بما ورد او بماء الکزبره ویطلی به فانه ینفع محمه
الداخل من الذی یصلب لحم الجراحة الذی قد ساوی سطح الجلد ویجففه
ویجعله کالجلد ویتم ذلک بالاشیاء المجففة التی بعضه کالجلنار والعفص
منها مرهم که دانه جز وسماق وقرون فرج وقضیب رامغید جو
روغن گل سرخ وبنفشه هر یک بیست درم شمع شش درم اسفیداج ارزه
لحیة التیس شادنه مغسول کل واحد هر یک دو درم افیون مصری ده درم
**معجون یحیی بن خالد** فی اوجاع المفاصل حسن الاثر جید جدا ماخذ
سورنجان عشرة دراهم سنامکی خسته دراهم اسارون زنجبیل وکمون ودار فلفل



من کل واحد الرغوة الشربة مثقال من بماء فاتر **علاج نزف الدم
من ای عضو کان** لحبس الدم من الشریان مقدار مردم الاخوین
قلقطار مجموع کوفته بیخته تخم مرغ بیامیزند وبر تسیج عنکبوت با پشم
خر کوشی بموضع زخم نهند وان سر مبرومیشود لنزف الدم للفصد
فان کان ضعیفا سقی اقراص الکهربا اذا فصدت رامت الطبیعة لان
المعدة بضعف للدم الذی سیل من المقعدة فلونیا فارسی بماء السماق فی
بهم ... الرازی قال ابو الطا اذا اجری فی البدن دم کثیر محه نا ینبغ
او فوات منک ... **ذرور** عصف الجراح تحبس
الدم انزروت جز ان دم الاخوین جلنار ... الکندر یکد جزو یجمع مدقوقة
منخولة ویرفع ویستعمل **آخر** یلصق الجراحات وقطع النفد ویسکن
ویحبس الدم صبر مرصافی انزروت دم الاخوین بالسویه ویعفص الاطنانیر



فیه زنجار ورایتنج واشق یکد جزو یسحق ویخل ویستعمل **صفة** لاذوق
لقطع الشریان دم الاخوین العرزوت الشب القلقطار القاقیا الجلنار
الصبر وقاق الکندر یکد جزو ومن الصمغ العربی جزاین یرق ویخل کحریرة
ویستعمل فان کان الشریان قد انقطع من الغمر فینبغی ان یوخذ شب وزاج احمر
وقشور الرمان وعفص اخضر اجزاء سواء یسحق ویذر علی الموضع ویحمل الیه
ساعة ویسک بالید فان لم ینقطع یحمل علیه شیء من اللاذوق فان لم ینقطع
کوی بالنار یکجویدة عر بضه الراسی ثم کی **طلاء** نافعة مجرب للسعفة صوف
السوء والملح اجزاء ... ویسحقان کالکحل ویطلی علی الراسی بالخل فانه عجیب
ابو السعفه لا یحتلف اقرآنادس قلانسی **طلاء** للمزمنة السعفة الیابسة والالة
المتشقو والعالیة المزاج ملح ذراح محترق کبریت وتراب الزیبق وعفص
وعروق ورزاونه مرداسنج یطلی بخل خمر ودهن ورد **طلاء** للسعفة

الجربیة

المدینة اذا کانت فی ابدان النساء والصبیان العروق وحنا
ورزاونده مرداسنج وقشور الرمان یطلی بخل خمر ودهن ورد الصحه
**دواء** یجفف القروح صبر جزان قشار الکندر جلنار یکد جزو ونصف
بعد الدق والنخل یستعمل **جهت** سعفه که در روحادث شود بگیرد
گل ارمنی کافور زعفران باگلاب وخل خمر طلا نمایند **طلاء** للسعفة الحمرا
الکائنة فی الوجه یطلی بالصابون ویترک حتی یمیمه ثم یغسل بماء حار
من غیر ان یحرق ویعاد علیه مرات وینفع منه الفصد ... انجبیه
قال القلیجان ورق الدفلی اذا طبخ وضمد به الاورام الصلبة حللها
بقوة بلیغة ماخلا ورم الخصیة فان لا یستعمل فیها **دم الاخوین** جزء
ان کندر ذکر انزروت لوز حوشه یکد جزو ونصف یدق علی حدته ویخلط ویستعمل
**قرص** سعفه کوکم با دام تلخ مقشر از هر یک یک رطل مقل صافی دو رطل

در سرکه شراب سه شبانروز بخیسانند ویا بادام وکرکم کوفته در آن

صلایه کنند وآب کاسنی سحق کرده بر سعفه طلا کنند و قروح انی قرص

تا شفا یابند ضماد یحلل الاورام الصلبة الباردة اذا لم یکن سرطانیة

صلبة حارة الملمس ولا فقید الحس یؤخذ من المقل اللبن والبزرد

والاشق اجزاء سواء یدق فی الهاون مع دهن السوسن او دهن البان

حتی یحل ثم یلقی مثلها لعاب الحلبة ولعاب بزر کتان ودقیق الشعیر

المنخول حتی یستوی ویجمع بالبنفسج الخالص المدقوق نعما ویضمد به الصلابة

اینما کانت من الجسد ضماد الرماد یبدد الاورام الرخوة البلغمیة یحرق

حطب الکرم ویصب الماء علی رماده ویترک لیلة ثم یصفی عنه ویحرج

ویغمس فیه خرق ویضمد بها ویشد بعدها بعصابة طلاء النزول للاورام

الملتهبة صندل ابیض واحمر وماميثا یکد ثلثة طین ارمنی عشرة ویطلی الماء

درجمی

در جمیع قسم لیاحیته ورام یعنی یا ماء الهندبا ویتخذ نرد احمته طلاء

لحمرة وجمیع الاورام الملتهبة فی جمیع الاعضاء یؤخذ صندل احمر وقلی

وشیاف مامیثا واسفیداج الرصاص وطین ارمنی یکد جزء وقشور الیبروح

وافیون یکد نصف جزء یعجن بالماء ویبنا فی هیئة البندق وعند الحاجة

یسحق ویبل بماء الورد وخل خمر یسیر ویطلی ویتلی فوقه خرقه مبلولة

بماء الثلج ویبدل متی فترت ضماد یبدد الاورام الرخوة البلغمیة

یؤکل بالملح والزبیب ان کانت شدیدة الترهل جدا او یضمد بورق

الطرفا او بورق الدلب او یطلی بالطین الارمنی والخل ویطفا البدن

ویکثر التجم والاکثار من شرب الماء البارد دخته دواء ینفع من الورم

الرخو یضرب الخل خمر یسیر مع دهن ورد وماء ورد یسیر وماء الاس ویشرب

منها خرق ویوضع علیه ویشد برباط شد اضعیفا ولیکن شاغمزه محل وسط



الورم ویذهب الی موضع الی ابیانی جه طلاء للتهیج والورم فی الاخان

ورد وشیاف مامیثا وحصنص وزعفران وصبر وعروق یطلی بماء

الکزبرة والهندبا للخنازیر المنقرح مجرب منقول عنه ایضا یکی عشقه

یکی پوست سفید داد در بیست من آب بجوشانند تا ده من بماند پالایند

وبنهند تا صاف شود ویکی آب کنز تا اضافه کنند وبجوشانند تا غلیظ

مرهم شود وطلا کنند واگر چنان باشد که فتیله بکار د فتیله را آن

می آلایند وبر بالای فتیله مرهم می نهند آب و زرد غلیظ بیرون

آید در حوالی آن مینه کهنه بسیار نهند تا ان جراحت بجای دیگر نرسد والا

زحمت رساند مرهم الزنجار النافع من الاورام التی لا ینفع من الخنازیر

والسرطان صنعته ان یؤخذ مرداسنج حسته ورام کنند ذکر اشق یکد عشرة

ورام یحج هذا الادویة مدقوقة مسحوقة یذاب منها ما اذاب بالزیت الشح

بقدر الحاجة حاد یصغر مرهم عظیم النفع فی السرطان المنقرح وغیر المنقرح

اذا خیف علیه البقرح ویکسر حادته یؤخذ اسفیداج الاسرب ودوبیا معنول

بالسویة ویسحق بدهن ورد او بماء بقلة الحمقاء او بماء العنب الثعلب او بماء الرجلة

او الخس رایها حضر ویوضع علیه خرقة مرهم منفجر الجراحات والاورام

بلا اذی ولا یحوج الی حدید ویاکل اللحم الزائد ویبقی ینفع فی الماء ویعصر

بصنع ویؤخذ مثلها ماء الصابون ویلقی فی هاون ویسحق فاذا اختلطا جیدا

فاطرح علیها ربع جزء عروق مسحوق منخول بحریرة ویرفع ویستعمل قال

الاطباء قوس اما اسرارهم الواجب ان یحترز فی مداواته اورام الاعضاء

من امور ثمانیة احدها ان لا یورد علیها دواء باردا بالفعل جدا من

یصلب المادة وجمودها وایضا فانه یؤخذ العصب وثانیها ان لا یورد

علیها ما هو قوی الحرارة بالفعل جدا من لذع ولا بالقوة خوفا من اغواره



لتزر

ایاها للعفونة وثالثها ان یحترز من کشفها للهواء الی ان یرجی خوفا مما ذکرنا من
امر البارد وخامسها ان لا یورد علیها فی مبادی الامر دواء قابضا
خوفا من حبس المادة وتکثیف الاعصاب وسادسها ان لا یتعجل فی الحام الورم
خوفا من ان یبقی فیه شیء من المادة فیقع فی الشیخ وسابعها ان یبادر الی
الاستفراغ وتنقیة البدن من مواده المؤذیة من غیر اهمال لئلا ینصب الی
الورم مواد کثیرة بسبب قوة الوجع وثوران الحرارة وثامنها ان یسکن
الالم خوفا من جذبه مادة اخری کثیرة واعلم ان الفاعل للمدة هو الحرارة
الغریزیة بمعونة الحرارة الغریبة والفاعل للهضم هو الحرارة الغریزیة فقط
والفاعل للعفونة هو الحرارة الغریبة فقط انتهی هذه الاورام الباطنة الموجعة
کلها یلزمها حمی لا محالة الخراج فی اصطلاح جمهور الاطباء هو کل ورم اخذ فی
جمع المدة سواء کان حارا او باردا والدبیلة هو الورم الذی یحصل فیه تجویف

خراجة

خراجة ینصب الیها ایة مادة کانت ومنهم من ذهب ان الخراج مخصوص
بالاورام الحارة اذا اخذت فی الجمع دون البارد وما کانت عن مواد
باردة وقد اخذت فی الجمع هی المخصوصة باسم الدبیلة وهو ما سوی الخراج و
الدبیلة من الاورام یسمی ورما وان کان بعضها یسمی سلعا وبعضها غددا
وغیر ذلک ایضا **در خنازیر وسلعه وغده** خنازیر ورمی
صلب بود وغلیظ وبر ظاهر آن گرهها و ناهمواریها باشد و در گوشت
بسته بود و در حلقوم و خاصه گردن حادث گردد و بیشتر منعقد بود
و در یک کیسه **وسلعه** ورمی بود ومختلف باشد از مقدار نخودی تا مقدار
خربزه بزرگ و او را کیسه بود و در گوشت بسته نبود و بتوان گرفت
و بهر جانب حرکت توان داد و چهار صنف بود شحمیه و عسلیه و [illegible]
بعضی در اندرون او مثل این چیزها بود **وغده** ورمی بود صلب بمقدار فندقی



یا جوزی و بر کف و پشت پا بسیار واقع شود و فرق میان غده و سلعه آن
بود که غده زیاده نشود و غلاف نشود و نرم شود و در اول حدوث
آن اگر بدست مالند متفرق گردد و باز عود کند و گاه بود که عود نکند
علاج اگر سبب غلبه بلغم بود قی و اسهال بایارج فیقرا و [illegible] معقول کرده
وضماد کردن بر اخیلون و کتان و حلبه نافع بود و ضماد [illegible]
دا[illegible] نرم سوده بهم جمع کرده ضماد کنند و [illegible]
سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند [illegible]
و پیوسته بکار دارند اگر تحلیل یابد فبها و الا پخته گردانند و بشکافند و علاج
قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود [illegible] تحلیل نیابد یکی از دو کار باید
کرد شکافتن و بیرون آوردن با کیسه که آنرا الکیس گویند یا با دویه مفسده
ریشی گردانند صفت آن [illegible] آب نارسیده چهار جزو زنبق دو جزو توبال

مس سه جزو

مس سه جزو نطرون دو جزو مجموع نرم سوده و بر وی گل سرشته
طلا کنند و صنف شحمیه باد و به محلله و [illegible] منفعت نکرده و دوا آنرا
بجز براندن کردن نباشد و غدد را بر باخیلون ضماد کنند و بر بالای
آن پاره سرب نهاده محکم به بندند نافع است **در داء الثعلب**
**وداء الحیه** اگر بار یختن موی سر و روی پوستی تنک تر شود
داء الحیه گویند و الا داء الثعلب از بلغم میباشد علامتش سفیدی
و نرمی موضع و باقی علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم قی بخم ترب
و شبت و عسل و اسهال بغیقرای فقار یقون و بعد از تنقیه موضع را
بخرقه درشت بمالند و سپندان و سیر و پیاز عنصل طلا کنند و
از صفرا میباشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات
صفرا علاجش تنقیه و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله پس سرکه و روغن

کل ها البندر بسی فندق با پوست سوخته ببر که کهنه سرشته طلا کنند
و از سودا میباشد علامتش کموده و خشکی و درشتی موضع و علامات
سودا علاجش اسهال بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج با استعمال
و مرطبات و بیاز عنصل مالیدن و پیه حنظل و سم بز را بسوزانند و با بیخ
نی خشک کرده و سوده طلا کنند و روغن لادن پیوسته میمالند و از
خون میباشد علامتش سرخی موضع و علامت غلبه خون علاجش فصد
کردن و اطلیه مذکوره بکار میدارند و سم خر اهلی و وحشی سوخته خاکستر
آنرا با روغن کنجد سرشته و اگر زیت بود بهتر بود طلا کنند و خاکستر سیاه
دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در همه اقسام موی برویاند **در کلف**
**و نمش** و برش و خیلان کلف حدوث کوده بود در روی و تغیر
رنگ آن اندکی بسیاهی آمیخته بسرخی و نمش حدوث سیاهی که بسرخی زند

بیشتر

بیشتر بود و بشکل مستدیر و از کلف زنگی تر بود و سرخی در وی بیشتر
و برش نقطها سیاه بود گاه بسرخی و کموده مایل بود
و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثل آن آثار بود ولیکن مرتفع باشد
از سطح بدن آنچه با طفل متولد بود و دفع نتوان کرد و آنچه حادث
شده باشد علاج فصد کردن و اسهال خلط سوداوی پس طلا کردن
بتخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا و خردل و ترمس کوفته و بیخته
بگلاب و سرکه سرشته و خیلان را سوزن در زنند و بسرکه و گلاب
بشویند و با دویه مذکوره طلا کنند نافع است **در جرب** و آن
بر دو نوع است که خشک و کموتر که از وی زرداب بیرون آید و با خون
سیاه و بالجمله جرب از فساد خون باشد و سبب فساد مخالطه صفرا
بود یا بلغم شور یا سودا سوخته اگر مانعی نبود اول فصد کنند پس بحسب



غلبه هر خلطی مناسب آن مسهل دهند و [illegible] و سنا مکی و خیار شنبر
را در همه لازم دانند و صبر را در دفع جرب روی و مزمنی اثری باهی است
هر روز یک مثقال خورند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز خورند و یک روز نه
تا نه مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک جماع نافع برین ضربه است
جرب و حکه را و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار دارند طلای که جهت تر
و را و نه زرد چوبه مامیران فلفل مردارسنگ اشق خبث الفضه نوشادر
اشخار گوگرد همه یا آنچه میسر شود برابر کوفته بروغن گل و سرکه سرشته
و طلا کنند و گر خشک و تر را تویا مردارسنگ سیماب با سرب از هر یک دو مثقال
سرب را بگدازند و سیماب در وی اندازند و با دیگر داروها درهم آمیزند
و در هاون نرم سوده و با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل مخلوط گردانیده
طلا کنند **سفوف** للجرب المجرب حب النیل یکدرم نبات ده درم هلیله

دو درم

دو درم بکوبند و سفوف کنند صباح مداومت نمایند **مسوح**
تخم خربزه پنج درم تخم خشخاش سه درم روغن گل پنج درم بسرکه حل کنند
و بمالند **طلاء للجرب مجرب** کبریت فارسی بلیلج خرد
الحمام بکوبند و بروغن گل و سرکه بیامیزند و بعد از حک بسیار بر
موضع جرب طلا کنند و شب بگذارند و صباح در حمام بسرکه و
اشنان بشویند نافع است انشاء الله تعالی شربت گویند اگر کماف راد
اهرم ببرند در هفتاد درم آب تا قوت وی با آب دهد بعد از آن صاف کنند
از آب فرو برند و جنسی که جرب بود و اگر وسل ف تکمیه کنند تنها
نافع بود دوای مجرب است اصفهانات **للجرب** الرطب و الیابس یو خذ
کبریت زراج ابیض ملح خشک دراهم زنگار درهمین بورق و نیل هر دو نیم
البتوره و یطلی به الجذع الحمام للیابس قسط کنند و کندش یکدرم مقو سایله

وهن الورد مکدر خمسه دراهم مسقول بمجرب للمجرب پوست هلیله زرد

نیم صمغ آلو نیم مثقال کبریت زرد یکمثقال روغن بادام تلخ سه درم

روغن گل سرخ سه مثقال روغن پسته زرد آلو پنجدرم روغن داعوسعتا او

پنجدرم ورق حنا یک مثقال کبریت ایم مثقال موره دنیم مثقال سرکه قدری

طلای جرب کند تش خربق سیاه از هر یک سه درم کوکرد بحری قنبیل

قردمانا اقاقیا افیمون از هر یک یکدرم مرداسنک و حب الغضه

از هر یک دو درم اجزا کوفته و بیخته بگلاب و سرکه خمر بسرشته و طلا کنند

للمجرب هلیله زرد پانزده درم شاهتره هفت درم سنا مکی پنجدرم

مامیران دو درم افیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم

تخم کشنیز دو درم مغز خیار چنبر پانزده مثقال ترنجبین سی مثقال بادیانج

تخم ریباس سه درم مغز دانه زرد آلو پنج بیست درم نمک طعام



دو درم زیبق مقتول دو درم کوفته و بیخته که ترکیب کنند و با ازده

در حمام طلا نماید طلاء للمجرب الرطب زیبق مقتول اقلیمیا فضه

کبریت ابیض ورق الدفلی کندر تش قلی مرداسنج اصفر یطلی بخل خمر

قلیل و دهن ورد کثیر و ینام علیه ثم یدخل الحمام و یدلک بکل و اشنان

اخضر فلفل بما، و یصب علیه بعد ذلک ما، بارد ثم یمرخ بدهن ورد

و یغسل بما، بارد دکثر و یخرج طلاء للمجرب الیابس عروق و اورق

دمرو قسط حلو و کندش ملک درهم میویب یلخه دراهم یطلی به

البدان بدهن الورد دکله فی الحمام و ترکت ملث ساعات ثم یغسل

طلاء جرب تخم ریباس مغز استخوان زرد آلوی تلخ کبریت زرد صبر

سوتری سیماب مقتول با سرکه بیامیزد و هر روز قدری از آن

در باست مرخ کرده در حمام طلا کنند لعه علاج نا نوید وا العون الله



جنبد با نو بما در فشرب فی اول ما بنفظ الموضع بصفر درهم صبر و فی یوم الثانی

درهم و فی یوم الثالث درهم نصف و یطلی الموضع به بیطلا البته

دواء للمجرب ریباس کوکرد دار فلفل مرداسنک کوفته یکشب نرد ز

در سرکه خیسانند در حمام طلا کنند دواء للمجرب ماست تخم ریباس تخم حنا بن

زرد چوبه کافور موم روغن دعلی آخر خربق سفید چهار مثقال آرد ترمس

سه مثقال صدف سوخته نطرون از هر یک سه مثقال سرکه کهنه طلا نماید

آخر اشنی آرد ترمس از هر یک یکدرم بوره سرخ دو مثقال سرکه کهنه

طلا کنند عدسیه صمغ آلو صمغ بطم کندش کبریت بوره با سرکه طلا نماید

بلغمیه گل ارمنی با سرکه تازه بجو نمله جاورسیه روباه بربک حضض هوی

اقاقیا صندل با آب کاسنی با آب عنب الثعلب طلا نمایند اذا برلک بورق

الکرفس المدقوق فی الحمام نفع الحکه منفعة عظیمة کمه دریا بوم و روغن گل



جون عالی زنی برش بیرد ... بیرد از رخ تو داغ کلف ... نکه هانی

کند نشنی بیرد ... با قلا جون طلا کنی بر روی ... و سنخ اندر وی

در زمان بیرد ... و دیگر رکنی زخف رت ... اثر زخم و غیر آن بیرد

چو بیخ سوسن آزاد در اجوی و از اتش ... بشوئی روی خود را پاک سازد

از کلف روبش ... و کر بوتنی کنی بیر دم کداز د فضله را در سر ... نباشد

از برای آن در حاجت براروبت لتشقق الاطراف والوجه

والشقه بز رالکتان شمع صاف دهن لو زحلو شحم دجاج مخ ساق

البقر خطمی مدقوق کثیرا صمغ الاجاص دواء نافع من الشقاق فی الرجل

یطبخ الخرمل بما، طبخا جیدا ثم یجعل به الحنا و یخضب به الرجل

ایضا شمع دهن حل ما، المرزنجوش مرداسنج مخ ساق البقر یذوب

المخ والشمع بدهن و یجعل به الادویة و یغسل بما، المرزنجوش و نفعه

**ایضا** قال الرازی لدفع شقاق الرجل حب القطن مع شحم الماعز یدق ویحشی **ایضا** سلحفاة بری سوخته خاکستران با سفیده
تخم مرغ آمیخته استعمال نمایند نافع باشد **در قوبا و سعفه** قوبا درشتی
باشد که بر پوست ظاهر گردد و آنرا برون گویند اگر بسیار بود فصد
کنند و مطبوخ افیتمون دهند و اگر اندک باشد سفیده حاجت نیست
مگر آنکه مزمن گردد و روغن گندم مالیدن مفید بود و گرفتن روغن
گندم چنان بود که وصله آهن پهنی بنهند و قدری گندم بر روی
آن کنند و سنگی گرم گردانیده بر روی گندم نهند آنچه از آن سیلان
کند روغن گندم بود مرداسنگ را و زرنیخ آلو حضض مجموع
با هر یک بسرکه و روغن گل سوده طلا کنند سیماب دارو نیز
کو رهم موافق است **اما سعفه** جوششی و بثرات بود که متقرح



وریشی گردد و بر سر روی در کودکان بسیار حادث شود و علاج حتی
اگر غلبه خون بود فصد و حجامت و اگر صفرا یا سودا یا بلغم شود
بود با آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند توبال مس مرداسنگ ابرق
کاغذ سوخته مجموع سوده بروغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند
دیگر تنور کهنه یک جزو نمک نیم جزو بسرکه طلا کنند دیگر حاله حنه
کودکان را زرد چوبه حنا مرداسنگ پوست انار بروغن
گل و سرکه طلا کنند **فی القوابی** اقول ان هذه العلة
اذا لم یکن واغلة فی اللحم متمکنة فاذا اذا عولجت بشحم الدجاج
او البط او دهن شمع متخذ مکررا او الصبر بعد ان یرسل علیها
العلق کفاها ذلک فان کان فیها شدة قلیلة وقدم عهدها
احتاجت من الاطلیة الاما هو اقوا من ذلک مثل الاشنی المحلول



بخل و اشق و کندش و عروق یجمع هذا قوته ویطلی بالماء او الزیت
دهانا یجمع برهنی الحنطة و یجنی بخل او عفص محرق و رامک و صمغ
یطلی بهما مع الخل او بزر الفجل یطلی بخل او عروق صنو یطلی
بخل **طلاء** للقوابا فی الوجه اشق و دقیق الکرسنة
والترمس مکد درهما زبد البحر و صمغ مکد درهمان بخل یعجن
ویطلی به الموضع ویغسل بعد قلیل بماء حار یفعل ذلک سبعة
ایام قال **فی المیامر** ای علیه ردیه و ربما سعت فی الوجه کله و
توسعت وینبغی الحدیث منها والمزمن لون بعیده والحدیث العهد
یطلی بدهن الحنطة وهی جیدة له او بثمر الخبازی البری مرات
متوالیة کثیره **طلاء مجرب** لحکة قوبا سمن البقر زفت رومی
از هر یک ده درم موم زرد چهار درم وار زرد یکدرم زنگار



زنگباری کور از هر یک دو درم مرهم سازند فاذا دمن
القوبا و لکن احتاج الی ادویه مرکبه قویه مثل هذا خرق ابیض اربعه
مثاقیل دقیق الترمس صدف محرق قطران مکد ثلث مثاقیل
یسحق ویطلی با به سحق **قال یهودی** عالج القوابی بالکبریت
او بالمغاث او بالماقاقیا او الرامک کل ذلک مع خل قال سلادوق
ینفع من القوبا العتیق ان تطلیه بقطران او یوخذ من العفص
المدقوق فیخلط بابوال البقر ویطلی علیه او یوخذ صمغ عربی فیداف
بخل ویطلی علیه **علاج** قوبا ابتدا کتیرا مقل ازرق مغز قلم کاو
موم سرخ زیت کهن مرهم سازند نافع باشد **ان کانت** القوبا کثیره
الرطوبة استعمل الادویه والاطلیه المجففه وان کانت قلیلة
الرطوبة فالادویة التی یجلو و یجفف تخفیفا کثیرا فالدقیق النخ

وحده اذا دلك به موضع القوابي في الحمام اذا كانت قليلة الرطوبة
ينفع ذلك نفعا عظيما وكذلك دقيق الشعير والباقلا كل واحد
منها وحده واذا خلط وينفع ايضا ماء السلق المطبوخ وحده
ونخالة السميذ وبزر البطيخ المقشر وبزر الفجل ودقيق الكرسنة
والحمص ونشا يسحق تذاف بالخل واجود ما ذكرنا عرق ورق
الحنظل اذا خلط بعصارة حماض الاترج وطلي به الموضع فاما
قوابا الصبيان فانها لما كانت في ابدان رطبة ينفعهم الريق اذا
تفل عليه قبل الطعام وصمغ الاجاص الجبلي وعصارة الحماض
وعلى هذا النحو العفص المنقوع بالخل والهليلج الاصفر قال
جالينوس في ابي مع الخبز اذا بل بالماء وضمد به القوبا ابراه وقد
يضاف في موضع آخر الملح قال في الملح ارسل عليه العلق ثم ضع





عليه المحاجم حتى يشق الموضع ما خلف العلق ثم اطله من ساعته
بموم ابيض ودهن ورد ودعه ليلة ثم اطله بالعديد دقيق
الشعير وبزر البطيخ ودقيق الحمص ونخالة وكثيرا ودعه ليلة
ثم اغسله منها بطبيخ البابونج واصل الخطمي فان بقي شي فارسل
العلق ثانية والمحاجم ثم اطله بطلا اقوى تحليلا من الاول و
هو ان يؤخذ حب البان عشرة دراهم كبريت اصفر اربعة دراهم
سكبينج خمسة دراهم شمع دقه ويطلى بخل خمر ودهن ورد
وقال اقريطن القوبا الحدث بدهن الحنطة والمزمنة الوديه
يؤخذ كندر وكبريت وصبر وزراوند بالسويه ضع دريماني يطلى بخل
فان الذي بالصبيان والاطفال فانه صمغ الاجاص اذا طلي كفاه
ويذهب وسخ الاسنان اذا دلك على الريق قال وفي



سحق وعسل وسراب بر القوبا اذا ضمد به قال علي بن العباس
المجوسي حدوث القوابي يكون عن المرة السوداء اذا اكثر
من الاغذية المولدة للسوداء والذي ينفع به فيه الفصد وشرب
الدواء المسهل والحمية من الاغذية المولدة لها فاما ما يطلى به
الموضع فالسكنجبين مع الخل والهليلج الاصفر المعجون بصمغ
الاجاص والخل او علك البطم ويذوب مع شي من شمع وزيت
ويلقى عليه كبريت مسحوق ويلزم الموضع او يؤخذ خبز والزراوند
وزبل الضب يدق ناعما ويعجن بخل ويلزم الموضع وان كانت
القوبا في الوجه فليؤخذ حنطة ويلقى على قطعة حديدة محماة جيدا
او سندان ويغمر عليه بمطرقة ويؤخذ ما يسيل منها من الرطوبة ويطلى
به القوبا اذا كانت في الوجه او يؤخذ بزر الفنجنكشت فيدق ناعما
ويعجن بخل خمر ويلزم الموضع او يؤخذ غرى الجلود خمسة دراهم كندر ذكر



درهماني يدق ناعما بالغرى المذوب بالماء ويطلى على القوبا
وينفع القوابي دهن الحنظل مع رب حماض الاترج اذا طلي بها
آخر شبطليج رامك كثيرا تخم خربزه مثل هم سبر كرسسته
طلا نمايند اقرابادين القلائع آخر بليله زرد صمغ آلو كبريت
باروغن زيت وشمع مرهم كنند وطلا نمايند وتستعمل في القوبا
المالحة بالجلو من غير يلذع مثل دقيق الشعير والباقلا وماء
السلق المطبوخ ونخالة السميد وبزر البطيخ المقشرة تسحق
طلاء نافع منها صمغ الاجاص قشر الهليلج الاصفر كمدريوس
يعجن بالخل الثقيف ودهن الورد ويطلى به الموضع او يتخذ قيروطي
من الزيت والشمع الابيض ويخلط به صمغ البطم والكبريت
الاصفر وصمغ الاجاص كمعجون وقليل من خل خمر ويطلى به الموضع

او يوخذ قروطي من الزيت والشمع الابيض ويخلط وان كانت
دقيقة مدة فيطلى بدهن الحنظل او بدهن الارز و بدهن الشبرم قال
جالينوس اذا كانت القوبا قريبة العهد كفاها دهن الحنظل
ووسخ الكسان الصايم آخر بورق زاج محرق شب كبريت
حب البان ضع اللوز المر يعجن بالعسل و يطلى به آخر
بحر الماء عرق حصى كبريت مر داسنج يعجن بالخل ودهن الورد
يطلى به آخر آس صمغ الاجاص سماق مكدجن و يعجن بالخل
الثقيف ويستعمل ومما ينفعهم مواصلة الحمام والتمريخ بالنورة
ودهن اللوز والبنفسج قال محمد بن زكريا فقد قوبا الدهن وقد جاء
في المثل لا يكون القوبا في بدن يكون فيه دهن وان كانت
شديدة قوية واغلة فيحتاج ان يبتدا في علاج ذلك بتنقية

البدن

البدن بالفصد والمسهل مما يخرج الاخلاط السوداوية
ثم يشرط ذلك الموضع وينثر عليه الدواء الحاد فهي باكل اللحم
الزايد ويظهر اللحم الآخر ثم يعالج بالمرهم الذي يدمل القروح وجرب
وان كانت ملتهبة فيطلى بارضي وشي من زعفران وكافور يطلى بكل
ممزوج بماء ورد وصبر ودهنه طلاء نافع من القوبا صمغ كندر
زرنيخ علك الانباط كبريت اجزاء سواء ويحل بالبابونج ويدق
القوابيه ويعجن الجميع ويطلى به الموضع طلاء نافع للقوبا في
الخصيتين اسفيداج ثمانية دراهم كبريت درهمان مرتك درهم
يدق وينخل ويعجن بخل ويطلى به الموضع مرارا نافع للقوبا والحكة
اذا كانت في المقعدة بماني مقلو عشرة دراهم قطران خمسة
دراهم يدق ويحل السب بقطران ويخل ويطلى على خرقة



كتان ويجعل عليه جهت قوبا ختائم نرس زنكار مقل
كوفته وبيخته بسركه طلا كنند واز جهت بهق سياه كبريت
مورد مرداسنگ متساوی کوفته و بیخته بسرکه طلا کنند
نافع ماي اين معالج از خط علامه شيرازي نقل شده است
قوبا روغن گل سرخ و سرکه کوگرد زرد بمالد پوست
هلیله زرد صمغ آلو صمغ عربی کتیرا روغن گل سرخ سرکه مرهم سازند
رلو مدبا سرکه طلا نمودن قوبا را نافع است هلیله زرد صمغ
آلو صبر روغن گل سرکه آخر علک البطم صمغ آلو کبریت با روغن
زیت و شمع مرهم سازند و طلا کنند آخر بیه مرغ بیه بط روغن
بنفشه طلا نمایند آخر مورد معاث با سرکه طلا کنند
آخر نافع اذا ارمنی قردیا موینرج مکد عشره دراهم ابرسا

کبریت

کبریت زرد مکد خسته دراهم نخود دانک بزر مکد سته دراهم
بکوبند و با سرکه طلا نمایند کما منصوری با آخر بادام تلخ بادام
شیرین دانه شفتالو دانه زرد آلو حنا از هر یک پنج درم ورق
مهک سه درم کافور دانک روغن شیره روغن بنفشه بادام
روغن کاو با هم بیامیزند و طلا نمایند منقول عن عمده آخر
خبث الفضه مرداسنج عروق الصفر يعجن بخل ودهن ورد
ويطلى آخر قردمانا موینرج از هر یک ده درم ابرسا
کوکرد از هر یک پنج درم نخود کشکی بزر از هر یک شش درم
کوفته و بیخته با سرکه طلا نمایند آخر پوست هلیله زرد
ورق مهک ورق حنا از هر یک پنج درم زیبق سه درم
بیه حجم خر کهنه هشت مثقال روغن گل هشت مثقال طلا نمایند

وفي الخواص لابن زهر زبل الارنب اذا طلي على القوبا ابرأها
وكذلك بول الانسان منقول ع ز وما يقوي الشعر ويزيد
في سواده ما وصف في المياه مرقشنور اصل الغرب وهو الدلب
يوقف بالسعيداريسحق بزيت ويدهن به ومما يطلى بالشيب
فان يذهب الالسان نفسه تدبيرمني بيريد بتعلسل بحه دصره باس
ايضا دهن ينبت الشعر ويمنع النث قطر بخل بالاذان
في الشراب ثم يمزج بدهن الآس مثلا بمثل ويتعاهد اصوله
به ليلا ويدخل الحمام من غد ويغسل بماء حار حسه آخر دهن ينبت
الشعر ويمنع من داء الثعلب يؤخذ قيصوم وبرسياوشان و
بابونج مكد اوقيه ويطبخ في الماء حتى يتهرى ثم يصفى الماء ويلقى
منه رطل على رطل دهن بان ويطبخ برفق حتى ينضب عنه الماء ويرفع

ويستعمل

ويستعمل حسه للسعفه جرف التنور حنا كشنيز خشك - وسمى
كل سنج سركه عراس طلا عاشد آب حزوه ببكل بزبا سركه سح انكشت
بالسركه سح انكشت باسركه شير الجرخام شو نيز مه مناسست
دواء مجرب لتسهيل نتف الشعر من العانه والابط يؤخذ اشق
وينقع في الخل الخمر ويطلى ويترك ساعه مشعول صمد الله علاج
الثاليل يدلك بورق الآس دلكا شديدا مرارا كثيرة ويدلك
بورق الكبر الرطب او يدلك بالخل او بالملح كل يوم مرات او يطلى
عليه كز مازك بخل او يدلك بالخرنوب الرطب النبطي او
يدلك بقطعه شب يمانى حتى يزيل وان كان كثيرا جدا استعمل
اسهال السوداء مرار او التدبير المرطب واما الكبار التي الصق
كثيره فينبغي ان يستاصل بالدواء الحاد ثم بالسمن مرارا ثم يعالج الموضع



بما ينبت اللحم حسه يعالج الرطب من الثاليل بان يدلك بالكبر
الرطب او بالخرنوب النبطي فانه قوي ويستكثر دخول الحمام و
اما الصلب فيطلى عليه الزرنيخ الاصفر مع الزيت ويوضع
عليه ثلثه ايام فان تغيب تغيبه فعاوده او يطلى بعرق الصفصاف
معجون بالخل ويطلى عليه عسل البلادر فانه يقلعه قال على بن
زين يسحق المحلب بالماء ويطلى به الثؤلول فانه يستاصله من ساعته
ويبرئ القوبا ايضا وكذلك دم الكلب وبول الكلب عتيق منى
طلاء للسعفه الرطبه الحادثه في الابدان الصبيان مرد و ق
درهم حنا ثلثه دراهم مرداسنج مثقال زراوند درهم قشور الرمان
خمسه دراهم عفص واسفيداج مكد اربعه دراهم رخام الطين
كرنبره يابسه محرقه مكد خمسه دراهم لوز محرق سته دراهم اقليميا فضه

وطلبان

وطلبان دم الاخوين ورصاص محرق مكد درهمان يجمع هذه
الادويه ويدق وينخل بالحرير ويربى بدهن الورد وخل الخمر
ويطلى به الراس ويغسل بماء الدفلى ومما يطلى به الراس
في هذا الباب الخل والملح والاسنان الاخضر يدلك به الراس
مرارا فانه يجفف السعفه الرطبه وان كانت الاخلاط حاره
الى الراس فاستعمل الادهان القابضه بمنزله دهن الآس
ودهن الورد وقشور العليق وورق الحنا وقشور الحنا الجبلي
والعدس محشا راس واعراض دواء جيد للسعفه الرطبه
واليابسه دهن لوز مر دهن خردل مكد نصف سكرجه
خل سكرجه شياف ماميثا وعفص مكد ثلثه مثاقيل
نيلوفر مثقال عروق صفر ورق مكد نصف مثقال يسحق

الادوية ويخلط بالدهن والخل خلطا شديدا بالسحق ثم
يستعمل على كل سعفة وجرب وقمل وتمرط وداء الثعلب وخرار قانون
خمادى كه سعفه مزمنه را نافع بود نمك سوخته وزاج سوخته
وكبريت وهازو وزردچوبه ومرداسنگ وزراوند طويل بسايند
آخر ريحان باشنى زراوند خودل مقل ازرق زاج مقل
هم كوفته با روغن گندم وسركه سرشته استعمال كنند آخر يك
نارنج با يك وقيه دنبه لى نمك خرد بكوبد بعد از آن در نيمى شيره
و يك چهار يك آب چندان بپزد كه شيره و آب تمام بشود بپالايد
و آن روغن بر سعفه وجرب و امثال آن استعمال نمايند منقول از الفتحيه
اطليه سعفه حنا مازو سوخته روغن دنبه پوست انار مرداسنگ
روغن گل سرخ توتيا اقليميا كاغذ سوخته روغن گل سرخ سركه



ايضا مرداسنگ مغز بادام تلخ سوخته دارزرد روغن
گل سرخ سركه ايضا دارزرد حضض زراوند پوست انار مرداسنگ
روغن گل سرخ صفة دهن الشونيز التي صنعه جالينوس
لملك الروم ينبت الشعر في مثل الصلع والمواضع المرطة
ويزيل السعفة والقروح وهو اقوى المنبتات لداء الحية والثعلب
ويزيل الكلف والبهق والبرص طلاء ويمنع ياكل الاسنان
ويجد الذهن شربا مائة يوم كل يوم وزن درهما وبهذا الطريق ان
ان شرب يزيل الشيب ويسود البياض ويدر الحيض و
يعيد الشهوة الزايلة الى حد العفيفه ويشد الذكر طلاء وينفع
العين والعنيفه يحلل الطحال وهو افضل من دهن الآس
اخلاطه شونيز مطحون مائة درهم حلتيت عشرة دراهم سكر



خمسة دراهم توتيا درهم يدق الجميع ناعما ويقطر بالقرع والانبيق
ويحفظ في ظرف من الزجاج ويستعمل عند الحاجة دواء للسعفة
اليابسة مجرب يؤخذ قنبيل جيد وصفة الجيد منه ان يكون مجيبا على
جيد المرذل [illegible] فيسحق بدهن الورد الخام سحقا ناعما ويطلى
على الراس واليد والرجل مجرب جيد صفة اخرى للسعفة مرداسنج
درهمين عروق مثله يسحقان ناعما ويصب عليه نصف اوقية زيت
ويرش عليه شيء من الخل ويعقد في الهاون ثم يطلى عليها مجرب
منقول من الرازي الثوم اذا دق وخلط بالبورق والعسل
ابرأ البثور اللبنية والقوابي وقروح الراس الرطبة والبلى
والبهق والجرب المتقرح آخر اذا دق الثوم وعجن بالخل
ووضع على الاعضاء التي فيها رطوبة مجتمعة غليظة فانه يلطفها



ويحلل ورمها اذا كان ذلك مع الرطوبة والبرد خاتم ابن بيطار
مرهم الارمنة للورم الصلب المعروف بالسلعة شمع وراتينج
وشحم البقر وزفت اجزاء سواء يجمع بالدق ويستعمل دهن آس
پوست هليله زرد سه درم لسان ثور وبابونه درم قند ناب وطبرزد(?)
كنند وسه روز بياشامند واز ترشى احتراز نمايد باقي نافع باشد
المقل بالخل ينفع السعفة منقول عن السعفة الرطبة من علاجها
الاستفراغ ان امكن ذلك بما ينقي فراغ الدماغ والمعدة ثم استعمال
الطلاء فمنه ومما ذكر جالينوس من معالجات بالبالغة قال و
قد عالجت هذه العلة من الصبيان بالقرطاس المصرى المحرق
مع الزيت وذكر في قاطاجانس طلاء لهذه العلة ذكر انه
بالغ كاف قرطاس المحرق درهمين وشنج درهم ونصف اقليميا

الفضة والذهب مكد در ماهي عروق الصفر ثلثة دراهم قنبيل
در ماهي شوك القنا والمحرق ثلثة دراهم مرزوت در ماهي سيحي
ويعجن بالخل ويجعل منه اقراص فيجفف فاذا اريد استعمال حل بالخل
وطلي به ذكر جالينوس انه طلاء بالغ كاف فاما في اقراباذين ابن
سهل فذكر قرصه هذه نسختها عروق الصفر در ماهي روسنج
درهم زرنيخ مكد نصف درهم قشور الرمان ثلثة دراهم قاقيا
در ماهي وزه غير مطفاة درهم يسحق ويخل ويعجن بماء اصول الحماض
ويقرص ويستعمل بالزيت والخل المغلي قدر الامكان ولم ار بهذه
القرصة تجربة الا انه الوذ د بعد العز و سيحنا بهذه القرصة
بنسا نعصا نها ليعلم فضلها نعالج به فان ذلك لا يحل ولا يخطي
ان كان صاحب العلة طفلا فصد شعب عروق الراسي وشرط



ادناه وفصد خلف الاذنين الان يتكرر فقلة لسنه فان حاذر
ذلك اقتصر على فصد الشعب وشرط الاذنين والحجامة على
النقرة وليس يجب ان يستعمل فيه شيا من الطلاء الا بعد ان يوزن فان
حدث بعد هذا الطلا ورم سخنه الحدقه واصول الاذنين
مسح الطلاء عنه وغسل بماء السلق ثم طلاء بالمرهم المعروف
بالمرداسنج والخل صفته مرداسنج الخالص خمسة دراهم يدق دقا
ناعما ويخلط بالمرارة ويجعل في الهاون ويصب عليه يسير من
الخل والزيت قليلا بعد قليل ويدعك حتى يشرب اولا فاولا
ويلين ورق ثم يوضع في الماء البارد بطرفه حتى يبرد بالفعل
ثم يطلى به راسه قال حبيش انه دواء بهذه المرهم السعفة الرطبة
فبراءه وزالت تجربت ذلك بعده في خلق فانتفعوا به اكثر



قال ابن ماسه اني رايت قوما يداوون السعفة الرطبة بعفص الزمابر
المحرق المداف بالخل وتوتر فيها غير ان يحرق موضع السعفة وقد رايت
مارستان البصرة يستعمل ورق العليق المطبوخ مع السلق
موضع الطلاء فيعصر الجلدة حتى يصير كانها محرقة بالنار ثم
يداوى بالمرهم الذي قد تقدم ذكره فيبرا ابراتاما تمت ۞ هر كسي
علاج موی سفید ستی شود عکوس ۞ کوخوشی بیا که و سعفنی و وره کنند ۞
آب سماق و آمله و وسمه و حنا ۞ موی سفید را ابرو ساعت
کند ۞ کلفداری که از دو نرگسی ۞ کار خلقی بسیک نکاه
شود ۞ سوز داز شیح ارغوان خوان ۞ پس از آن نگاه
رو براه شود ۞ گر گشته وسمه وار برابرو ۞ موی ابروی او سیاه
شود درد ما میسل هر گاه برآمدن دمل بسیار گردد



فصد باید کرد بعد از آن مناسب خلط غالب مسهل داد و
ترک گوشت و شیر بنهاکرد و هر گاه که از گوشت چاره نبود دو
برغاله دهند بزر زرشک و انار ترشی یا ریواج یا غوره یا تمر هندی
وشراب عناب باب زرشک و آلو و گشته زرد آلو و عناب
شکسته شب در آب کردن و صباح آب انرا خوردن مناسب است
در اول رادع نهند مثل صندل و فوفل و برگ خرفه و کاسنی
و سبوس گلان زده اگر بنبند که باز پس نرفت و جمع خواهد
شد خطمی و خبازی با سفیده تخم مرغ طلا کنند و چون جمع شود
گندم خاییده با انجیر و کنجد بهم کوفته نهند و چون خواهند
که بکشاید خمیر ترشی و کنجد و کوه کبوتر بر نهند و چون بکشاید
مرهم سازند از مرداسنگ دو جزء سفیده یک جزء و موم سفید

یک جزو روغن گل چهار جزو با فیوباد **در داحس**
و آن ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود ضربان و درد
قوی کند و گاه باشد که تب گیرد علاجش فصد و تلیین طبیعت
و تعدیل مزاج با آب جو و اشربه بارده و در ابتدا مازوی سبز که
بسایند و طلا کنند یا خبث الحدید و سرکه و اگر درد قوی باشد
بزر البنج و افیون بسرکه طلا کنند و در میان یخ یا برف نهند
اگر دفع شود فبها و الا در روغن گرم نهند تا تحلیل یابد و اگر
تحلیل نیابد گندم خاییده یا کنجد و انجیر نهند تا پخته گردد پس
بگشایند بوارد یا نیشی زنند و مرهم نهند **در ثاالیل** سبب
تولد آن خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو بود علاجش
اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و

اگر

اگر خون غالب نبود بر مسهل اقتصار نمایند و اگر عدد آن اندکی
بود بطلا دفع کنند سیاه دانه یا کزمازو یا سرگین بز بسرکه طلا کنند
زایل گرداند و زرنیخ زرد یا مویز دانه بیرون کرده و طلا کنند **در صنان**
و امثال آن تغیر رایحه و نتن ابطین و زیر پستان و میان انگشتان
پای و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط و حدوث آن بیشتر باشد
علاجش تنقیه خلط غالبست و زیر بغل و پستان را با مرداسنگ
و گلاب سوده طلا کنند و میان انگشتان را ازین ادویه فروری
سازند توتیا مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار همه را
سوده بسرکه تر کرده خشک کنند و بکار میدارند و
جهت سر هم مناسب است و اگر سر پیران و کودکان بود با آن
ادویه پوست درخت مازو و جوز السرو سوخته با آن ضم کنند



**در بهق** و آن بر دو نوع است سفید و سیاه اما سفید بعضی
گفته اند که سبب آن سبب برص بود ضعیف و قوت دافعه عضو
قوی تر و بعضی گفته اند رطوبتی محترق بود که باحتراق متشکل تر
شده باشد و با خون برگها در آید و از فوهات شعب آن بیرون
آید و منبسط گردد در پوست و منتشر میگردد تا ماده آن
فانی شود علاجش سفیدی که بسیار سفید نبود بل نزدیک بود
برنگ پوست بدن و در پوست فرو نرفته باشد و املس نبود
و موئی که از آنجا بر آمده باشد سیاه بود علاجش اسهال بلغم
و شحم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند
بر گلنگبین و اطریفل کبیر مداومت نمایند و ازین ادویه
طلا کنند ترمس پوست بیخ کبر شیطرج عاقرقرحا تخم ترب کشنی

سپندان

سپندان کوفته و بیخته بسرکه در آفتاب طلا کنند اما سیاه
تغیر پوست عضو است بسیاهی سبب آن مخالطه سودا با
خون باشد علاجش چون دست در آن مالند پوسته از آن
ریخته شود و موضع سرخ نماند علاجش فصد و اسهال سودا
و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا کردن
با دویه که ذکر شد و نوعی از بهق اسود بود که برص اسود
گویند و آن در خشنی قوی باشد با خاریدن و تقشیر مثل فلوس
سمک علاجش علاج بهق سیاه باشد با دلی اسهال و ترطیب مزاج
**در برص** و آن سفیدی بود که بر بعضی اعضا پیدا شود
یا تمام اعضا سفید گردد و یک رنگ شود و سبب آن ضعف
مغیره است بواسطه غلبه بلغم بران خونی که غذای آن عضو شود

یا بواسطهٔ سوء مزاج عضو از برودت و رطوبت و حدوث طبیعی ضعف
در او اگرچه آن خون که غذاء او میگردد بلغمی بود و از بلغمیت
خالی و کاه بود که در موضع حجامت و شبه آن برص حادث گردد بواسطه
ضعف عضو بجراحت علامت برص سفیدی براق و املس و در
پوست فرو رفته و سفیدی موی الموضع و نازک بودن پوست
آن و اگر انگشت بر او فرو بری از مواضع دیگر که هم انگشت فرو بر
بیشتر در رود افتد و چون سوزن در زنند خون بر رود نیاید علاج حقیقی
هر چند این مرض را گفته اند بهبود ا عیا ء الاطبا لایکاد یبرأ
یعنی مرضیست که اطبا را مانده کرداند و نزدیک نیست که نیک
شود اما چون امکان صلاح دارد متعرض علاج شده اند با استفراغ
بلغم غلیظ و تبدیل مزاج بمعاجینی گرم و تریاق و مثرودیطوس

وطلی

وطلا کردن بدین ادویه نفط سفید زرنیخ خردل اشق حرمل
موی برگ کندر نوره زرنیخ سرخ بوره بهار عصفر شیطرج عاقر
قرقرحا شونیز پوست بیخ کبر و در اریح و سرکه یکدرم اطریلال
با دانگی عاقرقرحا سایند و بعسل سرشته بدهند و یک دو ساعت
در آفتاب نشانند چندانکه عرق کنند باشد که بهمان روز یا روز
دیگر آبله زند و زرد آب روانه گردد و صحت یابد باذن الله تعالی

**معالجة البرص** نقل من خط شریف سلطان المعالی مولانا
قطب الحق والدین الشیرازی رحمه الله بگیرند ده درم خردل سفید
با بیست درم مویز سیاه بی دانه بکوبند بعد از آن هر روز قدری
میخورند اول نیم مثقال بعد از آن چهار دانگ بعد از آن پنج دانگ
همچنین هر روز زیادت میکنند تا به دو مثقال برسانند بعد از آن



بعد از آن بگیرند تخم مبارک و او را رجل الغراب نیز گویند و در
شام و اهل مصر حر و السرطان و ورق و ساق انرا اگر بهم باشد
یک مثقال تخم شقایق النعمان نیم مثقال عاقرقرحا ربع مثقال گندش
فری لشوی این هر چهار را بکوبند و بقدری عسل سرشته و دو مثقال
کنند و چند روز متوالی بخورند چون خورده شده باشد در آفتاب
نشینند و چنان کنند که آن موضع مکشوف باشد چنانکه آفتاب بر آنجا
افتد و صبر میکنند که عاقبت آن موضع عرق کند و آن رنگ بکلی
برود ان شاء الله تعالی و هو مجرب **للبهق والبرص**
طلای بهق سفید و سیاه زرنیخ سرخ یک جزو کندش شیطرج
از هر یک نیم جزو سحق کرده در زهره گاو ماهی اندازند و بقوام
رقیق طلا نمایند **ایضا** شیطرج هندی تربد سفید بهم برشته

روناس

روناس حرمل کوفته بسرکه کهنه سرشته طلا سازند **ایضا** طلا
مجرب **للبهق الاسود** کندش شیطرج هندی تربد سفید تخم
تربزه حرمل روناس اصل کبر خربق اسود اجزا مثل هم کوفته در سرکه
سرشته طلا نمایند نافع باشد **آخر** قال صاحب الروح و کحت الی
لا یستعمل حب القرطم فی البهق الابیض فانه یورث البرص للبهق منقول
مجرب عاقرقرحا ایرسا بیخ کبر شیطرج تخم ترب از هر یک یکدرم
کوفته و بخته با سرکه بعد طلا نمایند ۞ خوردن شیطرج هندی مفید
بود ۞ بهر درد مفاصل و قوبا ۞ سود مند آید از برای بهق ۞
سازیدن چون با آب سرکه طلا ۞ طلاء برص پوست بیخ کبر شیطرج
هندی خربق سیاه از هر یک یک جزو بکار نیم جزو مجموع کوفته بعسل خر
سرشته طلا نمایند علاج البرص اطریلال عاقرقرحا بکوبند و با عسل

بیاش منه منقول که مجرب که اطلیه برصی بیخ خردل شونیز نوره ارمنی

کوکرد بیخ کبر ای هذه مع الخل بمار عنصل شیطرج عاقرقرحا

باسرکه که شیطرج عاقرقرحا کنند تخم ترب مجموع کوفته با خل خمر طلا کنند

محلله فی الاعضا بدق الحشخاش مرخل فی الخل و یغسل به الاعضا

طلا حصف تخم خربزه با کلاب نافع باد طلای حکه و قمل موبیزج ازیخ

سنج زراوند طویل مساوی کوفته بر بن سرشسته در حمام بعد

از عرق طلا کنند قال ابن بیطار قشر شجر الدردار اذا سحق

او احی بالخل و طلی علی البرص اذهبه منقول عنه طلا ینفع الکلف

و تعلو بسرعة بزر الفجل بزر البطیخ دقیق باقلا اجزا سواء یدق و ینخل

و ینقع فی الخل و یطلی به طلاء للکلف والنمش و قیل الترمس

ثلثه دراهم دقیق الشعیر درهم بزر الفجل نصف درهم حمص درهمی کرسنه



درهمی عدسی و نشاسته درهم کثیرا نصف درهم بزر البطیخ ثلثه

دراهم یدق و ینخل و یعجن بماء امره و یطلی به الوجه آخر قال ابن الرازی

البهق الابیض یعالج بالادویة یسهل قد رایت ذلک و لا یکاد الام

والاسود بالفصد بعد التنقیه و ربما صار الاسود و یعقبه برص

فوراث ذلک للحکة والبهق الذی یقشر منها الجلد یوخذ ورق

الدفلی خمسة مثاقیل کبریت مثقالا من زفت درهمی تجمع بدهن ورد

و یطلی فی الحمام برشه دواء مخترع للکلف مجرب قسط مر بورق

مر بورق اصل السوس آس اسمانجونی و دقیق الترمس بزر الجرجیر

مکدار بعة دراهم بزر الفجل و دقیق الباقلا و دقیق الشعیر اصول القصب

قشر البیض حب المحلب بزر البطیخ ملدر رمان یدق و ینخل و

یعجن بخل و ما حار و یطلی و یدعه لعله ثم یغسل بالغدا ماء عسل المطبوخ



فیه نخاله و شعیر الحجی ایضا للنمش والکلف و یجلو الوجه بحبه دقیق

الترمس درهمی دقیق الباقلا درهمی دقیق الشعیر درهم بزر الفجل

نصف درهم عدسی مقشر درهم کثیرا نصف درهم لب بزر البطیخ

درهمی یدق و ینخل و یعجن بلبن الغنم و قلیل زعفران و یطلی بالبیل

منقول عنه الله طلاء للکلف آرد باقلا آرد موسیج تخم ترب

از هر یک سه درم تخم شش درم بوست تخم مرغ سستی درم کوفته

طلا نمایند آخر فلفل قسط بلیج بادام بلیج از هر یک سستی درم تخم سوسن

آسمانجونی دو درم تخم ترب سه درم کوفته با سرکه سرشته و طلا کنند

منقول عنه ایضا منه نرمس آرد جو کنجد الم ترب کوفته و بحبه با شیر تازه

سرشته طلا نمایند در شب و روز با کوسه خربزه بشوید اگر

خون آلاک بشب و یک رکلف مانند آثار او برود و دیگر تخم تزم مثل



مثل هم سرکه عنصل و مثل نافع باد طلا نافع جهت البهق

ورق مازریان نوره خربق سیاه فلفل مجموع در سرکه بجوشانند تا یک

نیمه شود و بعد از ان در رایج زاج جرک آهن نطرون کف دریا

مجموع در روز ان مساوی بر سر آن سرکه کنند و بنهند تا غلیظ شود

بعد از ان به پیه مرغ در موضع طلا کنند ایضا طلای دیگر در باب

شحم حنظل اشنان حرزهره موبیزج نوره قلیه مجموع کوفته با سرکه

کهنه سرشته و طلا کنند ایضا طلای دیگر روسنج شیطرج زرنیخ

زرد قلیه نوره مجموع در سرکه کهنه و بول کودکان در آفتاب مربا

کنند و طلا کنند من مجربات المولی الاعظم جلال احمد امعالجة

البرص نافع باذن الله تعالی اطریلال وزن درهم عاقرقرحا دانق

با کل و یجلس فی الشمس اذا کان فی السرطان او فی ایام الاب

بعد التنقیه بحب النیل و قشر الهلیلج الاصفر **ایضا** اطریفل یکمثقال
تخم شقایق النعمان نیم مثقال عاقرقرحا ربع مثقال جند بیدستر نیم مثقال
مجموع کوفته و بیخته حب سازند و فرو برند و در آفتاب بنشینند تا آن
موضع عرق کنند و سرخ شود و اگر یکبار نشود دیگر همچنین کنند

**در علاج آتشک** کندر مصطکی از هر یک سه مثقال زنجار انزروت
صبر زرد مرصافی نشا در هر زرد از هر یک دو مثقال نیم ضماد هفت
اشنی ماه فروین زاج سوخته از هر یک دو مثقال زیبق هفت مثقال
نقره قلم کاو سه مثقال روغن بزرالبنج مثقال زیبق را کشته و
اجزا را کوفته مرهم سازند ... در آبله فرنک و در دستش ... بهتر تو که آمد
ز اصحاب ... نزدیک معالج مجرب ... بهتر بشود و رضیا بسیا آب

**علاج نوع دیگر** ... زیبق ده مثقال کندر ضماد مصطکی

ازم یک

از هر یک سه مثقال صبر سقوطری سه مثقال روغن گل زرد ده مثقال
مرکی سه مثقال پیه بز چهار مثقال نافع باشد **نوع دیگر** زیبق هفت مثقال
صبر زرد دو مثقال کندر سه مثقال روغن زیت ده مثقال مصطکی
سه مثقال زاج محرق دو مثقال نوشادر یک مثقال صابون مثقال
زنگار یکمثقال مرصافی دو مثقال پیه بز کداخته بقدر حاجت زیبق را
کشته و استعمال کنند **علاج دیگر** صبر مرباد صابون از
هر یک سه مثقال زاج سفید سوخته ... فرفیون از هر یک یکمثقال
زیبق هفت مثقال روغن کاوسی مثقال **نوع دیگر** زیبق
هفت مثقال گل مختوم سه مثقال ضماد شش مثقال سوریجان
دو مثقال ... فرفیون دو مثقال آب لیمو قدری نافع باشد
**نوع دیگر** زیبق سه مثقال ضماد مرصافی مصطکی کندر از هر یک



دو مثقال را مسیح دو درم روغن گل کرر سه مثقال پیه بز بقدر
حاجت نافع باشد **نوع دیگر** توتیا هندی یک جزو زیبق مقتول
دو جزو و ضماد سایده چهار جزو روغن گل بقدر لعاب **نوع دیگر**
زیبق مصطکی پیه بز روغن زیت روغن بزرد رایتیج اجزا هم
مساوی طلا سازند نافع باشد **نوع دیگر** جرادة صابون رقی
کلاب سیماب در ... و چندان سحق کنند که ممزوج شود بعد از آن
غسل طلا کنند بر دست از عضد تا انامل و بر پا از فوق رکبه
تا انامل و بر پا از فوق رکبه تا انامل سه نوبت بطریق غسل و باید
که خود را بر آفتاب مکشوف دارد نافع باشد **نوع دیگر** مرصافی مقل
ازرق راتینج اشق سداب صمغ عربی زنگار کندر زیبق مصطکی
مرداسنگ بزرقطونا شب یمانی روغن گل روغن زیت روغن مورد

الملکم که

آب سرکه اجزا مساوی بزرقطونا ضعف اجزا طلا کنند که
بغایت مجرب است **ایضا مرهم جهة آبله فرنگ**
روغن زیت روغن گل کرر روغن مورد از هر یک بیست مثقال
... فرفیون خطایی سورنجان مصری زیبق از هر یک سه مثقال
ضماد راتینج اشق سداب صمغ عربی از هر یک دو مثقال مقل ازرق
مرصافی کندر مصطکی پیه سایله از هر یک سه مثقال پیه
سیاه سی مثقال مرهم ساخته نافع باشد **مرهم** سیاه آتشک
بکیر و زیبق بوره ارمنی زنگار روغن گل از هر یک سه درم
بادام سوخته ده درم ورق ضماد ده درم مرهم سازند نافع باشد
**مرهم ایضا** زاج سفید گوگرد زرد اجزا مساوی کوفته بیخته
بروغن دنبه و اندک ترشی طلا کنند که مجرب است ...

زنبق ده درم مثل ازرق مرصافی از هر یکی

دو مثقال میویک بسم سورنجان مصری سیح خطمی صندل سفید از

هر یک دو درم حنا سیح درم روغن زیت روغن ناردین روغن قسط

روغن گل از هر یک ده درم مرهم ساخته استعمال کنند نافع بود

جهت آتشک بسم اهل فرنگ است بگیرد راسیخ

ده درم مثل آتش مرصافی دردی شراب اسفیداج از هر یک ده درم

زنگار سه درم زنبق ده درم بزرقطونا مرداسنگ کندر مصطکی از

هر یک ده درم علک البطم سه درم سرکه پانزده درم روغن گل

سیح روغن زیت از هر یک ده درم روغن مورد سی درم

بیخ کوکنار شده قلیا زاج آب لیمو سداب از هر یک ده درم زنگار

با اسفیداج سحق نماید صمغ با یکدیگر بسایند مرداسنگ علیحده بساید



دهنی را در روغن مورد مقتول سازند تا آتشی را در سرکه کهنه تر کنند

و بزرقطونا علیحده بخیسانند بعد از آن همه اجزا را در هاون

کرده چندان سحق کنند که مخلوط و ممزوج گردد بعد از آن استعمال

کنند نافع بود **ایضاً** زنبق ده درم جاوشیر مرصافی مثل ازرق

از هر یک شش درم حنا سه درم مصطکی دو مثقال سورنجان

مصری یک مثقال روغن گل مکرر روغن زیت کهنه روغن قسط

از هر یک ده درم همه مرهم کنند رجاحت **در سقطه و ضربه**

و درد او و کوفتگی و سوختگی اعضا و فساد اطراف ببرها و جراحات

**در سقطه و ضربه** و مضروب بچوب و تازیانه اگر کسی از بلندی

بیفتد یا چیزی مثل دیوار بر وی افتد یا ضربه بر وی زنند یا بسر شکسته

علاج مشترک میان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف



اگر بنیه و سن غلبه خون بود دیگر در آن موضع عرق اتصال شود

و خون برود پس بر تلیین طبعیت اقتصار باید نمود و صحنه لبنه

و راوند را با آب سنگکور و قند دادن و فلوس خیارشنبر

بعرق کاسنی و روغن بادام و قند مناسب است بر آن عضو

این ضماد نهند گل ارمنی سه درم برگ سرو و گل سرخ از هر یک

نه درم صبر ده درم ماش هشت درم با آب برگ مورد سرشته

ضماد کنند و اگر حرارت پیدا شود بعد از آن ده درم گل ارمنی و فوفل

و صندل از هر یک دو درم طلا کنند غذا ماش و برنج و شیره بادام

پانزده هم شست و اگر مومیای خالص میسر گردد و بغایت نیکو

بود یک قیراط بدهند بیشی بعضی یکدرم نیست قیراط بود و بیشی

بعضی بیست و چهار حبه و این طبخ دادن مناسب بود نیم درم او ماسی



یکدرم سنگکور زرد سه درم گاو زبان مثل آن کوفته و بیخته

شربتی کرده بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع شود ماش

و عدس مقشر و گلنار کوفته به روغن گل و گلاب طلا کنند و اگر بر سینه

و شکم واقع شود و لغت الدم یعنی خون بر آمدن حادث گردد قرص

کهربا و گل ارمنی و دم الاخوین در شفقیع عدس بدهند و اگر کسی را

بچوب و تازیانه و مثل آن زده باشند بهترین چیزی پوست

گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا کنند و بر موضع ضرب بپوشند

و تا دیگر روز بر آن موضع باشند و اگر قدری خاکستر بر آنجا پاشند و پوست پس

بر روی آن پوشند بهتر بود و از مرداسنگ و اسفیداج موم

و روغن گل مرهم ساخته مالند **در فساد اطراف ببرها**

سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم است بدانجا

ومتعفن و متجبس شدن در انجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن
کردانند علاجش اگر آماسی نکرده باشد و فاسد نشده مگی ابتدا
کرده که سبز شود بر روغن زیت و روغن زنبق بسیار بمالد
و اگر آماس کند در آبی نهند که در وی شلغم و کاه گندم و سبوس
و بابونه و اکلیل و کرنب و حلبه و کتان بمجموع یا بعضی جوشیده
بود و چون بیرون آرند روغنهاء مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه
شده باشد نیشتها در زنند و نیش را نیک فرو برند و در آب
گرم نهند پس بگل ارمنی و آب و سرکه بهم سوده طلا کنند و
بعد از دو ساعت بسرکه و آب بهم گرم بشویند یا بشراب بهم گرم
و اگر وقتی رسد که ابتدا تعفن کرده باشد چغندر و کرنب
را بپزند و با روغن کوتخشک یا روغن گاو بکوبند که مثل مرهم شود و

برانجا

برانجا می نهند تا انچه متعفن و سبز و سیاه بود بیفتد پس
بعلاج قرحه علاج کنند **در خلع و کسر** خلع بیرون آمدن
زیادتی استخوان بود تمام از مغاکی و گوی در استخوان دیگر باشد
که میان هر دو اتصال مفصلی بدان بود و وثی اندکی بیرون
آمدن بود نه تمام و وهنی کو و نیز کویند درد و کوفتکی بود که
باستخوان و آنچه بگرد آن در آمده است رسد علامت انخلاع
ظاهر شود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر جمیع حرکات
آن عضو و از مقایسه چنانکه دست علیل با دست صحیح
مقایسه کنند لکن خلع بازو و مفصل ورک را دشوار توان
دانست زیرا که سر عضد هر گاه منخلع گردد در بغل افتد
پس ظاهر نبود و سر ران در اربیه یا ناحیه ورک افتد و انجا

گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم بازو بسوی
مستدیر است که در زیر بغل پیدا آید و ممکن نشود رسانیدن دست بالای
بن دندانها پهلو و علامت بیرون و دراز تر شدن این پا بود از دیگر
پای اگر بجانب پیش افتد و ظهور ورمی در اربیه و عدم قدرت
بر آنکه پای را در گوشه ران زده تواند کرد یا کوتاه تر بود این پای
از پای دیگر اگر بجانب پس افتد و در گو افتادن اربیه و کاسه
شدن آن و علامت وثی آن باشد که در مفاصل اندکی تغیری
و نتوی از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و درد
همین جمیع حرکات بد جانب ممکن بود و علاج خلع بود و رد در وقتی
بشکل طبیعی باز آرند و از پی آن دویه سازند که سی ده درم گل
ارمنی مرمکی گل خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم برگ مورد و هم

نرم کو

نرم کوفته به سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و وثی و دهنی را
همین طلا موافق و کافی بود اما کسر و آن شکستن استخوانست
عضو را است و استخوان را جز فق مساوی گردانیده و گاه
می باشد که بعضی از پارها استخوان که صلاح آن امید نتوان
داشت بیرون باید کرد و عضو را باید نسبت بر بالا و فرو نه
معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید
کرد و متوجه بجانب بالای آن موضع کسر را محکم بهم بستن
بر خلاف دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار گره موج
زیر آن شوند و در هر دو پیچیدن در ابتدا محکم بپیچند و چندانکه
می پیچند اندکی سستی میل میکنند پس از وی بجبایر طلا کنند
و ببندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز

بگشایند مگر آنکه درد قوی حادث شود و مادون رباط سرخ گردد
پس باید گشاد و دو سست تر ببست و اگر خاریدن قوی عارض
شود که تحمل نتواند کرد بگشایند و قدری آب گرم برانجا ریزند
تا خاریدن ساکن گردد و یکزمان استراحت نموده باز ببندند
و رفادهها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و الی چند
روز بگذارد و ورم بکنند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر
از آنکه بسته باشند ببندند و نگشایند الا در چهار یا پنج روز و باز باید
و ضماد جبر از عدس و مغات و گل ارمنی و آب مورد سازند
و اغذیه لزج مثل کله و پاچه و هریسه و مرغانه نیمرو و بطون
بقر و جلود تره و بزغاله و در آخر امر وقت انعقاد دشبذ رباط
را اندکی سست تر گردانند و علامت بدو انعقاد دشبذ پیدا شدن

خونست

خونست بر وی باید و رباطات جانبی دلیل ارسال طبیعت است
ماده جیده را بدانجا پس از مسام ترشح نموده و باید که قبل از
اشتداد و تصلب عضو را تحریکات قوی بکنند و اگر با کسر جراحتی
بود و ابتدا ابستی یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری
از لب زیرین و دو بستن آنرا گشاده بگذارند و قدری پنبه بر آنجا
نهند و چون زرداب کم گردد و از ورم ایمنی گردد مرهم او را باید
نهند و اگر خون میرود و نمی ایستد از صبر کندر و مرو دم الاخوین
ذروری ساخته بر آنجا ریزند تا خون باز ایستد **در بیرون**
**آوردن خار و پیکان** پیکان را با تیر بیرون آورند و موضع
آنرا ابرو کنند ریز کنند اما خار و آنچه مثل آن بود چنین
یا شیلم را بکوبند و ضماد کنند و شیلم تلخ است که در میان گندم می باشد

واگر ازین قوی‌تر خواهند بگیرند پیاز نرگس اشنی زراوند زرنی علک
البطم کوفته وبعسل سرشته ضماد کنند ودیگر پیاز نرگس آرد شیلم
بعسل سرشته ضماد کنند **در سوختگی آتش** وروغن
وآب گرم اما سوختگی آتش اگر آبله نزند طلاها خشک مثل صندل و
خرفه وبرگ بید وپوست غلیظ درخت بید کهنه در آب سوده طلا
کنند یا بگل ارمنی وسرکه وآب واگر آبله زند وعظیم بود فصد کنند
وتلطیف تدبیر وبعد از آن اسفیداج طلا کنند واگر امر بسیار عظیم
بود مرهم نوره عمل نمایند صنعت آن بگیر واهک آب نارسیده
وهفت بار بشویند وخشک کنند چنانکه در سر شستن یک شب
در آب میگذارند وچهار جزء ازین وشش جزء روغن گل ودو جزء
موم ویک جزء اسفیداج ترتیب بکار میدارند اما سوخته بروغنی را مثل

الاکوش

انچه گذشت معالجه کنند وانچه مخصوص است بابن سفیده تخم مرغ
واسفیداج وزیت لو ترکیب کرده واما سوخته باب گرم مثلی
از انکه آبله زند آنار برای آنجا ریزند وخرقهای خشک برو نهند و
خاکستر موی آدمی بزرده تخم مرغ زده طلا کنند واگر از آفتاب
پوست بسوزد وبر مرهم کافوری طلا کنند واگر روی را بسفیده
تخم مرغ بلعاب اسبغول یا مغز نان میده در آب آغشته یا سفیده
تخم مرغ طلا کنند از آفتاب متاثر نشود **در جراحات**
اگر جراحتی خرد بود وتازه واز عوارض دیگر سالم ولبهاش
هموار بود وچنان بود که در بستن تا قعر آن تمام بهم می‌نشیند
بر هر جایی رفاده نهند وبر باطی دو سر ببندند چنانکه لبهای
آن درست بر هم نشینند وچیزی در اندرون نرود واز موی وغیر

آن و اگر تازه نبود و دو سه روز بر وی گذشته بود و لیکن چرک
و ریم نگرفته باشد آنرا نخراشند تا خون آلوده گردد و پس ببندند
و اگر جراحت عظیم و غایر بود ازین ادویه ذروری ساخته برانجا
ریزند صبر و کندر و خون سیاوشان و برحوالی آن صندل و فوفل
و آب گشنیز تر و کاشنی و خرفه طلا کنند و اگر حالی اقتضا نماید
فصد کنند و اگر لبها آن بهم نرسد بدوزند و اگر غور داشته
باشد و از وی جزوی گوشت افتاده بود و تا قوا اجزای آن بهم
نپیوندند و در میان فضای داشته باشد که درو رطوبت و ریم
جمع خواهد شد پس بادویه که تجفیف رطوبت و جلا و وسخ تواند
کرد احتیاج باشد مثل این مرکب کنند صبر زراوند و ایرسا و توتیا
اقلیمیا نوره بحو برم کوفته برانجا ریزند و باید که بسبب غور آن لحم

زولبشی

تر ولبشی سست‌تر بود و عضو را بشکلی دارند که زود آب
از وی بآسانی بیرون تواند آمد و هر گاه که ببینند که نه پر میکند تا آنگ
میکنند پس مرهمی ازین ادویه ساخته بکار دارند مرداسنگ
انزروت دم الاخوین زفت گل ارمنی روغن گل و موم و اگر بجای
موم روغن مغز ساق گاو کنند انسب بود و چون گوشت نو بر آورد
بادویه مدمل و خاتم مثل پر دالسنگ سوخته و برگ مورد و هلیله
و مازو و گلنار و زرد چوبه و صبر و اگر با جراحت اعراض دیگر
بود مثل ورم و کسر عظیم و قطع عرقی و عصبی و فساد گوشت
و رشدن درد و سوء مزاج و امتلا اول بتدبیر این اعراض
اشتغال باید به تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و
بیرون کردن گوشت فاسد و علاج جراحت عصب و قطع

آمدن خون و چیز کسر عظیم و تدبیر ورم اما جراحت عصب را چون
نگذارند که زود اماس کردن آن ایمن شوند چه از اماس آن خوف تشنج
است و وصول ضرر آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر
اماس کند با آرد جو و آرد باقلا و کتان و روغن زیت ضماد کنند
و اگر تشنج عارض شود و آن عصب را که تمدد میکند ببرند و روغن
بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ
بمالند و اگر با جراحت استخوان شکسته بود ضماد جبر باید نهاد و
اگر در شقاقل یا عظمی پیدا شود ببرند او نه مرهم ضماد کنند تا بر دشن
آید پس بگذارند و مرهم عسل سرشته ضماد کنند و اگر استخوانی فاسد
شده باشد و این بفساد گوشت معلوم شود گوشت فاسد را
به مرهم زنگار دفع کنند و استخوان ظاهر شود و اگر جراحت بر شکم بود و روده

وشرب

و شرب بیرون آید با بذرون بر بستند و شکم را ببندند و اگر روده ها
آماس کرده باشند و با بذرون نرود بشراب گرم تکمید کنند تا
آماس برود و پس دستها و پاها علیل را گرفته او را بر دارند
تا پشت او منجذب گردد و روده با بذرون تواند رفت و اگر روده
تر گردانند و اگر وقتی فرار کنند که تر است و سبز و سیاه شده باشد آنگاه آن
که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که در و بود بریسمان باریک
ببندند و با بذرون بر بستند و غایت رفق و احصار ان عاکنند

**در طرد هوام** از خانه و مسکن و تدبیر گزیدن آنها و سباع
و دفع سموم و وبا

**در طرد هوام** گربه و لقلق و طاوس
و خارپشت و ابن عرس و گوزن در خانه که باشند هوام از آنجا
بگریزند و اگر ظاهر شود بکشند و بعضی گفته اند که مار زیر یکی

پوست پلنگ بزنند و اگر ریسمانی را بقطران و حلتیت آلوده
گردانند و بر گرد خواب گاه بنهند هوام در نیاید و بخور شاخ
درخت انار و بیخ آن و بیخ فنجنگشت و در جامه خواب نهادن آن
همین عمل کند و چیزها که مار بگریزد اینهاست پشم بزکوهی و شاخ
گوزن و موی آدمی و برگ ناسف و گوگرد و خردل اگر بر جای سکنی
مار نهند بگریزند و طرد عقارب از بخور بعوص یا گوگرد یا زرنیخ یا کرم
خرما یا پیه بز یا روغن گاو و بجهانی از بادروج و ترب و برگ آن
بگریزد و طرد براغیث حنظل یا خربوف در آب بجوشانند و آن را
در خانه بپراکنند و اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند کیک
بر آنجا جمع شوند و طرد بق دود کاه یا سرگین گاو و یا سیاه دانه
یا چوب نارنج یا برگ سرو یا چوز آن بکنند و اگر روی را برو حجامت
کنند

کنند کمتر ضرر رسانند و طرد زنابیر بخار گوگرد و سیر بگریزاند و طرد مار
اگر موش موزرا بوسی باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان
بگریزند و طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در آنجا در خانه

**در گزیدن مار** و رتیع و نیش حیات اول بالای آن را محکم
ببندند و بجهد بسیار و پیاپی بمکند و اگر محجمه حاضر نبود کسی را گوید
که گرسنه و دندانهای او معیوب نبود که دهن بشوید و جرب
کند و میمکد و آب دهن را میریزد و بسیار بمکد و در نیش
جمیع هوام اول این عمل باید کرد و اگر جنس مار قوی بود
فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن آن ممکن نبود گوشت آن موضع
را بردارند تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را به نشتر
بشکافند و دهن محجم را کشاده کرده اند و بعد از امتصاص

و مکیدن بسیار بحجم با دهن ارزن ادویه ضماد کنند رفع رطب
فرفیون جاوشیر قنه و اگر اینها حاضر نبود کوه کبوتر و فوتنج
و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر گردد در اول
مفید بود و در آخر فایده ندهد و مقدار شربت تریاق جهت این
یکمثقال بود و خوردن مخلصه یکمثقال دفع جمیع زهرها و گزندگیها
کند و گفته اند الثوم و الشراب یغنی عن کل علاج و لکن
الشراب بالبصل و الکراث تا بجزی دیگر دفع آن میسر شود
و ترکیب آن شدن خطا محض بود اما بر تقدیر عدم آن
جز بحکم الضرورات تبیح المحظورات عمل نمودن فایده
ندیده اند و در منده دشت میزنند در دم مار و اصل حشیشی
نواحی استرآباد دیار داروشهور شده و منفعت آن در این باب

بتواتر

بتواتر رسیده نافع است **در گزیدن عقرب** بعد از
بستن بالای آن و امتصاص نمودن بدهان چنانکه در پیش گذشت
با آب گرم و خرقه نرم تکمید کردن و با دروج کوفته و گرم کرده
ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید بود و عقرب بشکافند و ضماد کنند و
از منافع خاصه کرفس در مواضعی که عقرب بسیار بود دوا صاحب
باشد اجتناب کردن و با دروج ضد کرفس **علاج لسع**
**حشرات و هوام** در گزیدن گزندم نخست زهر او بیرون
باید کشید پس تکمید کردن بنمک و کاورس گرم و عاقرقرحا
و حلتیت و جاوشیر را شاراست بسرشند و بخورند و صواب
آن بود که بسیار نخورند و اندکی صبر کنند پس شیر ان صرف بخورند
پس بخسبند و خود را گرم بپوشانند تریاق بزرگ و تریاق اربعه

ومثرو ديطوس وشخرينيا بعجايت نافع بهو اعراضي وينبغي ان يجتنب
اكل الكرفس اذا خيف من لذع العقرب لان خاصيته عند ذلك اشد
وذلك لينفتح مسامه الجلد حتى ينفذ السم الى غور البدن او
لخاصية فيه كما قد من اكلها ولسعه حيوان وهي لم يتحرز معه
فانه يموت ولا ينفعه علاج كالترياق بربريس من نار الكبريت
والثوم ولا التوس من بطيخ الحنظل يجب على الطبيب ان يعطي من
لذعه العقرب هذه السفوف وهو يزيل الوجع من وقته يسحق بزرا دانق
مع حضطيا ما مكدوزن دانق ونصف يسحق الجميع سكر العشر
السيف منه حين ما يلذع وزن درهم او مثقال بالشراب العتيق
فانه يهدي الوجع من وقته آخر ومن عجايب ما رايته انه يسكن
وجع العقرب تناول السم ساعة وطليه على موضع اللسعه آخر



ومما نختاره اهل الشام استعاف الكندر بماء العسل ويسحق موضع
اللذوع ازال الوجع واهل السواحل يطلون موضع اللذع ما ينفعه
الابيض ولاهل اليمن حجر كبريتيه بعد دايمها من لذعه العقرب فيقعد
فيها لحظة ثم يخرج وقد برا وزال الالم قال ابو صريح طبيخ الجن نحوا
اذا صب على لذع العقرب سكن الوجع على المكان منقول عن ... د
اگر زالی را عقرب بگزد چون جماع بدهد در دازوی برود ضماد
بليغ النفع من عض الكلب وغيره من السباع والانسان
يوخذ شمع وشحم وزيت وبارزد ويستعمل وما الجرارة فعلاجه بالفصد
مع هذه المعالجة وهو ان يلي لذعته الحرارة يفصد ويسقى عشر
اوقات بالبنهارين برب الحماض ورب الريباسي ويطعم السماق
الى مص ويطلى موضع اللذعه بالخل والحضيض ويسقى ماء الحصرم

بالكافور ويطعم الطرحشقوق بالخل والهندبا البستاني و
يسلك في معالجة طريق التطفئة وتسكين الدم فان زعف تخلص
وان الخل الطبيعة هلك ومما يعطي من لذعة الجرارة هذا السفوف
يؤخذ من الطرحشقوق وزن عشرة دراهم ورق الكزبرة كذا
وزن درهمين ومن صندلا ما وقشور اصل الكبر مكة عشرة دراهم
ومن المر او المرمل مكة سبعة دراهم يسحق الجميع ويطرح
عليها مثل الجميع سويق التفاح الى مص و ورقه ويسقي
الملذوع بالغداة والعشي والاولى في كل شربة وزن درهم
منها بشراب التفاح والريباس او الحصرم فاما الكزبرة كذا
في هذا السفوف فلى حيه لا الطبيعة وقد عرف ذلك اهل الجبال
فيبادرون اليه والى اصله عند لذعة العقرب وقد رايت اهل

حران

حران ان يطعمون ملذوع العقرب الجرارة الجبز بالدوغ وهم يرون
بالحركة وربما حذفوه ومن مجرب ما يعطى الملذوع اصول اللوف
بماء الهندبا والسكنجبين من لذعة العقرب فانه يحس من
بدنه بجاليتين مختلفتين بردا في وقت وحرارة في وقت
آخر وكربا وضغطا في فؤاده وعرقا باردا كثيرا وقال بعض
الاوايل مثل لوقس وروفس ان سم العقرب باردا باطلاق
وقال جالينوس ان كيفيته لسعة كيفيه باردة واطفى الحرارة
لم تكن عنده سم فان كيفيه سمها حادة محرقة فيجب على الطبيب
ان يعطي من لسعة العقرب الترياق والبندق الهندي وقد
امتحنا هذه البندق الذي يكون عندنا فوجدنا له تاثيرا محمودا
في تسكين الوجع ومما يجبر اهل العراق في مداواة الملذوع

اطعامها البصل والثوم وعلى التين بالماء والشراب ويسير
من الملح ووضع العضو واهل السواد ياخذون الملح مطوق
ويكمدون به موضع اللسعة وقد يؤخذ سرقين البقر فيسحق مع الملح
ويجمع مع الجاوشير ويطلى على الموضع فيهدى الوجع واهل مكة
يدفنون العضو الملسوع في الرمل الحار ساعة ثم يخرجون وقد
زال الوجع وقد كنت في بلد على شاطئ دجلة يعرف ببزر العقول
وكنت متخذ راتي بها الى رجل قد ذكرناه لسعة العقرب منذ شهر وانه
يرى ما يراه احمر فاعطيته من هذا الترياق فعاد بالغداة شاكرا او
كان قاعدا ابلى بى يتحدث عرضه رعاف مفرطا وزال الذى كان
يراه فعلمت انه برى حتى باثر هذا الترياق نسخته زوفا يابس
سعتر ورق سداب جبلي يكدوزن درهمين كندر ذكر عاقرقرحا وشير

حلتيت

حلتيت يكدوزن درهم ووردافريد وهو الفيلجوشى وزن عشرة
دراهم حرمل وزن خمسة دراهم اصول الكوز كندم وزن خمسة دراهم
بندق ثلثين درهما خبطها واترب واسقيل مشوى وجعده
مكرهسة دراهم سعد شله يسحق ذلك كله ثم يعجن بعسل الخيار
فيعاشربه للبدن المعتدل وزن درهمين وعلى حسب مزاج الانسان
تزاد وينقص ويبع طليه على موضع اللسعة ومما يجب ان يتوقى الانسان
اكله اذا كان في بلد يختشى فيه لدغ العقرب اكل الكرفس واللوز
والفستق والعسل وجميع ما يفتح السدد والله اعلم معالجات نهش
الرتيلا بعرض من لسعها وجع وحمرة وورم ومن الرتيلا الكبار
حبشي سوداء الراس ذوابرة كبيرة فتناله وربما ادى لسعه الى
الشيخ وضعف الركبتين وصنف اخر من الكبار يسمى الجاري

لحمتها وصرارتها ومشابهة لونها بلون الفارزى لحمتها وصرارتها و
مشابهة لونها وهى رديه ايضا يعرض من لسعها ورم حار والم شديد
وتاكل اللحم ومن جملة خواصها انها اذا وقعت على الفارة الميتة ثم لسع
انسانا يقتل من نوبه وقال ان حكاما من ملوك يونان كان يامر بصيد هذا
النوع ويطرحها على الفار الميت ثم يدسها فى يد من يريد قتله فيلسعه ويهلك
ويخفى ذلك على الناس ويقولون فلانا لسعه الزنبور الفارزى وهلك
وكانوا يبالغون فى هذا النوع شديدا حتى كشف هذا السر لبعض
المتطببين فاظهره للناس طلبا للثواب وعلاج ذلك ان يفصد
العليل قبل انتشار السم وقبل ان يتورم الموضع م ط اگر ورق
شاهترم در سوراخ زنبور نهند هلاک شوند واگر بر لسع طلا کنند
نافع بود واما الصغار فربما عظم الخطب فى لسعها فاحدث خفقانا

ومن

ومن عجايب احوال هذا الزنبار انها اذا لسعت لم يوده اللسعة
ولم يعرض عنه ذلك ورم ولا وجع وقال بعض الثقات انه مجرب العلاج
يستعمل عليه من المحن ما يعلم قال صاحب الكامل ينبغى ان يبرد موضع
اللدغة بابرة او براس مبضع ويمصها مصا شديدا متواترا او انى
عظم الخطب فما يشفى منه وزن درهم من بزر المرزنجوش فيسكن
الوجع فى المكان او يلت راجات كزبره يابسه وفى نسخه كزبرى
ينفع منه وكذا ان يستف نصف راجات كزبره مع سكر بماء بارد
وتوك من نابت ينفى منه ساعة سويق وسكر بماء الملح وفى نسخه بماء
واذا اشتد الوجع وصعب الامر سقى درهم من المرزنجوش
وعشره دراهم من الكزبرة اليابسه فانه يسكن الوجع فى الحال
وتناول العصارات والاشربه المبرده المعروفه كماء الحصرم

او شرابه او شراب ريباسي او شراب الليمو منها زنة كل عشرة دراهم
مع ماء الورد او يسقى ماء الخيار والقرع والبطيخ الهندي او ماء
الرمانين او ماء التفاح الحامض او يشرب جرعة من الخل بالماء البارد
او يشرب لعاب بزر قطونا ممزوجا بماء الرمان الحامض ويأكل
شيئا كثيرا من الخيار والهندبا والخل ويشرب مزا الخل بالماء البارد
ومن السكنجبين السكري الحامض مع الرمان وبزر قطونا وقد يحلل
الحمى كالشيا فه وشرب ماء الثلج الكثير حتى يحصر فينفع ومن المطفئة
ماء الخبازي وماء البادروج والخبازي عجيب بالخاصية والمطفي
ايضا والبقلة اليمانية والبقلة الحمقاء وماء الورد وعنب الثعلب
والسمسم المدقوق وورقه المدقوق بالماء وايضا السبستان والخل
والطين الجيد وماء الحصرم والطين الارمني بالخل مرة بعد مرة ويوضع

فوقه

فوقه خرقة قد غمست في خل مبرد على الثلج وطين الكرنب ويكون
بخورسان بالخل وتراب من كور الزجاج اذا سحق بالخل وطلي به
نفع وايضا ان جعل مع مرهم الاسفيداج مثله كافور والماورد
ويعاد عليه مرات ويطرح فوقه خرقة مبلولة بماء ورد مبرد على
الثلج وايضا ورق النمام وورق الغار الطري وايضا يؤخذ افيون
وبزر الشوكران وكافور ويطلى بعصارة باردة ويغلي بخرقة كتان
مغموسة في ماء مبرد ويطلى حواليه بطين ذو خل وكذلك الطين
بالخل عجيب ويصب عليه ماء الثلج الى ان يخدر وكذلك الحفر
الذي يحفر على حرف الماء واليها على مازعم بعضهم بكيد باود ومع
ويطلى بلبس السبستي مرايضا سوس الحنظل بخل وقد يحمي مياه
هذه وسلاقة تها الطولات ويصب على موضع اللدغ الماء البارد

ويوضع عليه الثلج او يوضع عليه خرقة كتان مغموسة في ماء البطيخ ساعة
فساعة او يوضع عليه الكسفرة الخضراء فسكن في الحال وجرب مسعود بن
ثابت الضماد بطين مصر وبالخل وقد جرب آن العضو اذا ترك في ماء حار ساعة
ثم نقل دفعة الى ماء الثلج ممزوج بالخل سكن الوجع في الحال قال صاحب
شفاء الاسقام وقد جرب فيه ان يغمس الموضع بالماء الحار ساعة ثم يطلى بالملح
الممزوج بالخل فانه يسكن في الحال وحتى ولو كانت الذباب وقال ثابت
مقطوع الراس فان يسكن الوجع اذا فسحق ودلك بها موضع اللذعة
او يدلك موضع اللسعة بورق الباذروج فانه نافع مجرب
من قول ابن رومى ومما يفعل بطبخ رؤس الذباب اذا دلك
به موضع اللسع ويفصد ان كان اللسعة من زنابير الكبار والنحل
فهو قريب من الزنبور الا انه سليم اللذعة وترك ابرة في موضع اللسعة

وكثير

وكثير من النحل يموت بعد اللسع وعلاج نوع البارزى اذا لسع
ان يفصد العليل قبل ان يسري السم وقبل ان يتورم الموضع وهو
بخلاف نهش الافاعي لان في لسعة الافاعي يفصد بعد انتشار السم
في البدن ثم يسقى من هذه الاقراص بشراب الريباس او رب الحماض
نسخة الاقراص يؤخذ من بزر الطرخشقوق والطرخشقوق
مكرر عشرة دراهم ورق السداب الجبلي خمسة دراهم الجوز المقشر
[illegible] المشوي عشرة دراهم جعدة درهمين اصول الخطمي [illegible]
دراهم كندر درهمين لحم التين [illegible] حب [illegible] دراهم [illegible]
ويعجن بماء الطرخشقوق الرطب وبالخل ويقرص منها اوزان درهمين
يسقى في كل يوم قرصة منها بوزن عشرين درهما ثم ياخذ [illegible]
الزنابير ويجعل مداوة المروخات المتخذة بالخل والسكر ويؤمر باكل

الهندبا والخل والسكر ويوضع على موضع اللسعة البزرقطونا المدقوق
بالخل وقد يوضع عليه الزفت المداف بالخل ومما يطلى به الحمأ المنتن
المضروب مع الخل فان زاد الالم فلا باس بان يطلى عليه يسير من لبن
الخشخاش المداف بالخل وان اشتدت حالة الملسوع فيجب ان يسقى
من ترياق الافاعي بالشراب ليلا ونهارا [illegible] مرات يدفع السم الى
خارج البدن وينشف الترياق السم ويفنيه والنوع الآخر صغار ضعيف
منقط يظهر في اواخر الصيف ولسعته قليلة ضعيفة ولا يكاد يقتل البتة
وعلاجه ان يعصر الموضع عصرا قويا فان ظهرت نقطة ماء صافية فذلك
سمه ويسكن الوجع من ظهور ذلك ويطلى موضع اللسع بالطين الحر
المداف بالخل وقد يوضع عليه يسير من عكر الاسفاط يطلى مع الخل
ثم يبرد ثم يغمس فيه اسفنج ويوضع على الموضع فانه يهدي الوجع في وقته



وذكر بعض الاوائل ان الذباب الازرق اذا سحق بالخل [illegible]
مع رؤوسها ودلك على الموضع سكن الوجع وذكر ايضا الخوزيون
بان رؤوس الذباب اي نوع كان اذا دلك على الموضع متتابعا او الا تركك
ان يجعل سكن الوجع وازاله والنوع الثالث [illegible] زنابير طوال سود
صفر الارجل مخضرة جدا ويظهر في ايام الربيع ويرى على شطوط الانهار
يحمر الطين اللين ويحملها ولقبه الحفارة ولسعة هذا النوع اخف
لسعة الانواع كلها يؤخذ منها ويسحق ويشد على الموضع فيزيل
الوجع من وقته وكل انواع الزنابير فينفع من لسعتها شرب الرائب
واكل الطرخشقوق والهندبا بالخل علاج لسع النحل طلى البقم
بنفر اللبلاب المدقوق وقد يطلى برماد الكرم المداف بالخل وقد
يعصر عصرا شديدا فيخرج من الموضع مادة يسيرة وبعض ما بر

المعالجه وقد یطلی بالقراطیس المدقوق المعجون بالخل وزیت الوجه وقد
وقد یوخذ الشوفتوم الطفل ان یمضغه ویطلی علیه وقد یطلی بالطین
المختوم المداف بالخل وقد یوخذ البزر قطونا فیضرب ضربا جیدا او
یلزق علی الموضع ویترک حتی یجف فان الجرح مواد اقلع ثم بعصر
بعضوح الجرح ویطلی بورق الطا لنعاع الحامض بهط در گزیدن
رتیلا وعظایه وسام ابرص اما رتیلا که بپارسی ملک
گویند بهترین علاج آن شیر دادن وقی فرمودن است و مع هذا در کتب
طبی مذکور شده که اما عظایه یعنی کرباسو که شکل مار است و الوان
قسم در صحرا روی بآفتاب می ایستد چرا گویند هر کدام ازینها که بگزد
دندانهای ایشان در انجا بماند و بدان واسطه درد کنند پس بیرون
آوردن آنست که بجاگیر جوب بلوز والجمه و روغن زیت بالجمله

طلا کنند

طلا کنند یا فتیله برای میکشند تا در آن آویزد پس بجا کستر
و روغن مذکور ضماد کنند و اگر درد ساکن نگردد و بسیار بکشد در
آب گرم که در وی اسپوس جوشیده بود بنهند اما سام ابرص
یعنی که در خرابها میباشد و نقطهای سیاه بر روی است او
نیز دندانها بگذارد و از گزیدن او تب مطبقه شود و در میان
آن لرز و اضطراب که از گزیدن مار عارض شود و بسیار بود که
با فراط درد هلاک گرداند و موضع نخست سبز شود و در روا
و جلوبات فاسده سیلان کند پس بطریقی که گذشت دندانها
بیرون آرند و قدری شیم را پاره خرد ساخته با اسبغول و آبی
که در وضع حل کرده باشند بزنند و ضماد کنند و دیگر و نگذارند بسی
بر جوی باز کشند تا دندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن آن

زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب بود پس بعد از آن بعضی
آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند **در عض کلب کلب**
کلب جنونی است که سگ را و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال
و روباه و گفته اند که بغل را نیز عارض شود و این را از آن کلب نام
نهاده اند که در سگ بیشتر واقع میشود و آن حیوان را که این حال عارض
کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهن بیرون افکند
و کف و لعاب از دهن بسیار آمدن و سر را نزدیک زمین نزدیک کرده و دم
را در میان هر دو پای در زیر میکشد و در رفتن مثل مستان بود
و اگر گرسنه باشد بخورد و اگر تشنه باشد از آب ترسد و نباشد هر
هر چه رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود
و سگان از و بگریزند و اگر بدو رسند تملق کنند بجنبانیدن دم و غیره
چنانکه

چنانچه عادت کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب است
و قبل از استحکام بعضی بود و بعضی نبود و معضوض گزنده
کلب را بعد از هفته یا دو هفته تا چهل روز و گاه بود تا شش ماه
و در تأخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج
شخص از سوداویه حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن کسی
و دشمن داشتن و ترسید از هر چه ببیند و خیال او سگ بودن
و از آب و رطوبات ترسد یا آنرا نجس و پلید شمرد و بود
سبب از شرب باز ماند و هر گاه بدین مرتبه رسد امید صحت
اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آینه شناسد و سگی
مخیل او گردد و در این حال طمع از سلامت او منقطع باید ساخت
و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و

دیگر که را بگزد او را این حالات عارض شود و همچنین بود اگر
پس خورده آن و طعام او را انسان ول نماید و گاه بود که از مجاری
بول معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر بسته کرده که
کلب که گرفته کلب است یا غیر آن پاره نانی را به رطوبتی که از زخم
سیلان میکند آلوده کرده اند و پیش سگی اندازند اگر نخورد
سگ دیوانه بود و یا قدری مغز جوز یک شب بر سر زخم ببندد
و در صباح پیش مرغی اندازند اگر بخورد یا خورد بمیرد دیوانه
بود و علاجش موضع گرفته را آتش داغ کرده اند و حجامت بسیار
فرمایند پس سیر کوفته با سرکه و روغن گوسفند جمع کرده ضماد
کنند یا باقلا شربه که حل کرده و با نفت کوفته خلط کرده با سیر
و سماز و نمک کوفته یا خاکستر چوب رز ضم کرده تا سه روز

این

این تدبیرات مفید بود اما بعد از آن در کف ده کردانیدن
دهن جراحت فایده نبود لیکن سعی نماید که تا چهل روز منه مل
نگردد و هرگاه ببیند که اثر اندمال پیدا شود با دویه که ذکر
کرده شد ضماد میکنند تا میگشاید و بتدریج مالیخولیا و غلبه سودا
اشتغال باید نمود و دواء ذراریح و دواء سرطان نوشند
صفت دواء الذراریح بگیرند ذراریح فربه و بزرگ و سرها
و پایها جدا کرده و انداخته یک مثقال زعفران سنبل قرنفل
دارچینی از هر یک یک دانگ مجموع را نرم کوفته با آب خمیر کرده
قرصها کنند هر روز در صباح دو دانگ با آب نیم گرم
میل نمایند و اگر در مثانه دردی پیدا شود طبیخ عدس و روغن
بادام یا روغن گاو دهند و هر روز کرد دواء الذراریح دهند حمام

برند و در آب زن نشانند تا در آب زن بول کند و از بستر نگاه
دارند غذا مرغ فربه و ماهی و پسته و شراب دادن گفته اند نوع
دیگر بگیرند زراریح و بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته اند
یکشبانروز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ
تازه درکنند و بعد از یکشبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین
کنند پس زراریح را در سایه خشک گردانند و باد و چندان
آن عدس مقشر بسایند و قرصها کنند خوردنی دو دانگ
با آب گرم میدهند و بقانون عمل میکنند صفت دواء السرطان مذکور صح
بگیرند سرطان نهری ماده و علامت ماده آن بود که چون
دو زیر و فرو برند از و آبی بیرون آید سفید پس اطراف او را
بیندازند و بخاکستر و نمک پاک کنند بشویند بعد از این با آب خالص

بشویند

بشویند و خشک گردانند و در کوزه نهند و سر آن محکم گل اندایند
و یک شب در تنوری که نان پخته باشند نهند پس بیرون
آورند و بکار دارند بگیرند ده جزو این و خبطیانا پنج جزو
و کنند ریگ جزو نرم سوده در صباح و شام هر بار مقدار
دو درم با آب سرد میدهند و جالینوس آورده که کسی
ازین دارو خورده از ترسیدن از آب ایمن شود و جگر آن
سگ نیز خورد از فزع از آب نیز ایمن گردانند و گفته اند
که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر سگ
خوردن و سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند و استعمال
دواء جالینوس و انواع تدبیر است دیگر مفید نیفتاد و اگر
فزع پیدا شود دندان آنست از موم و عقید شکر اجوافها تابانند

و بر آن کرده به بلع آن امر فرمایند یا مشربه سازند و سر تنگ
و لوله دراز برای نشانند و سر لوله در حلق نهند تا آب بحلق
فرو رود آنرا ببندند **در تدبیر وبا و شرب سموم**
واما وبا فان الفرار منه اولی و اگر میسر نشود تنقیه بدن
کنند و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شوربا نمایند
از فواکه مثل به توان خورد انچه ممنوع است فواکه کثیر الرطوبة
باشد مثل خربزه و زرد آلو وغیره و بر مجففات و ترشیها اختصار
نمایند و خانه را بکافور و صندل و مشک و عود و عنبر و بید و گل
و سیب و بهی و امرود و گلاب معطر و مشغول گردانند
اما تدبیر شرب سموم قی کردن باب گرم بسیار و روغن کنجد و زیت
با طبیخ تخم الجزر و مسکه و روغن گاو و اذی و از طعامها اعتبار

بجاید

بیاید خورد که اگر زهره را بقی برارد فیها و الا کسر مضرت
آن کند و چیزهای که زهر را بقی بیرون آورد اینی تریاق است
حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال بزر شبت بسرشند
خوردنی یکدرم بدهند و بعضی گفته اند که جزء و نکث هی الحال
خوف سم کنند و بعد از انکه در قی استقصا کرده باشند قدری
شیر دهند و باز قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری او را گمان
کنند حقنه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده با نجه
مخصوص آنست معالجه کنند چنانکه در مطولات مذکور است
یک عدد آمله پرورده هرکه هر روز خورد وقت صباح
دفع سودا کند و در بدنش خلط فاسد شده اید بصلاح
ضعف دل کم شود و تشنگی دفع و قوت ازو ی تقوی دارد

هر غذای که این کس خورد البته از وی فضله بسیار ماند و تولد آن فضله
بسیار میشود و بکیفیت ضرر میکند اگر گرم است بدن را گرم میکند
و اگر سرد است بدن را سرد میکند و گران میکند و عروق
و مسامات را میگیرد و در فضلها عفونت میشود و تب و انواع
مرضها حادث میشود و اگر بر فضله اندک را بمسهل دفع کنند
بدن ضعیف میشود و هاضمه از کار میماند و قوت آن بدل بدان
نمیرسد و خلط صالح نیز بمسهل دفع میشود پس حرکت کردن
بهترین سببهاست بر دفع فضله بدن را گرم کند و فضله را
از بدن منحدر سازد و تحلیل دهد و چون بدن سبک و پاک شود
نشاط آورد و قوت قوی شود و معده و اعضا غذا طلبد و عصب
محکم گردد و از جمیع مرضهای مادی و امتلائی ساذج ایمن گردد

واگر

و اگر حرکت باعتدال و بوقت باشد و از جمله ریاضتهای که نفع
بسیار دارد مالیدن است الرطل العراقی مائة وثمانية
وعشرون درهما واربعة اسباع درهم وهو تسعون مثقال
والمثقال درهم وثلثة اسباع درهم المد مائتا درهم وتسعة
وثمانون درهما وسبعا درهم والدرهم ثمانية واربعون حبة
وسط الشعير موسطة دوانيق والدانق قيراطان والقيراط
طسوجان والطسوج حبتان المن الشرعي مائتان وستون
درهما ويكون عشرة دراهم سبعة مثاقيل والمن الشرعي مائة
واثنان وثمانون دينارا وروي القيراط طسوج ونصف
الشعير وربع ونصف عشر الشعير وروي الرطل عند اهل المدينة
مائة وسبعون درهما والذراع اربعة وعشرون اصبعا كل اصبع

ست شعيرات كل شعيرة ثماني شعرات غلاظ للوسى الصباع

اربعة امداد والمد رطلان وربع بالعراقي وهو ايضا مائتان واثنان

وتسعون درهما ونصف والدرهم ستة دوانق والدانق ثماني حبات

من اوسط حب الشعير فقدر الصباع تسعة ارطال بالعراقي وستة

بالمدني تحرير الرطل العراقي ثلثا المدني وهو مائة وثلثون درهما

والمدني مائة وخمسة وتسعون درهما المثقال قيل لم يختلف في جاهلية

ولا اسلام اما الدرهم فانها تختلف بالاوزان واستقر الامر

في الاسلام على ان وزن الدرهم ستة دوانق كل عشرة منها

سبعة مثاقيل من ذهب بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله كما هو اهله ومستحقه وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وعترته

وسلم تسليما كثيرا اما بعد اين كتابيست كه تاليف نموده

آنرا

آنرا محمد بن زكريا الرازي در طب و ترجمه كرده آنرا به بر السنة

ابن زكريا گفت كه من بودم نزد وزير ابو القاسم عبيد الله

نخري و در حضور او جمعي مذكور ميشد در طب و جماعتي بودند

در انمجلس كه ادعاء اين علم ميكردند پس سخن ميكرد هر يك

از ايشان بقدر رتبهٔ خود در ان علم تا آنكه گفت يكي از ايشان

بدرستي كه علتها حصولش از مواد است كه جمع شده در مرور

ايام و شهور و بنسبت آنها بر آن كه برطرف شدن از آن علت در

ساعتي قليله مثل آن از ايام و شهور ميبايد تا تمام برطرف شود

عليل از آن علت پس شنيدند جماعتي از حاضران مجلس اين

طبيبان كلام او را همه گفتند ميبايد كه بگذرد زمان معتد مقدار اوقات

تا تمام صحت يابد و اخذ شي از و بعد از شيء است تا بتدريج

خلاص شود می شناسانیدم و زیرا که بعضی از علل از آن قبیل
است که جمع میشود در ایام و علیل میرهد از آن در یک ساعت گاه
باشد آنچه گرد آمده در یک ماه بگذرد در یک ساعت پس تعجب کردند
ازین پس شدند عامه و زیرا از من امکه تالیف کنم درین باب
کتابی که مشتمل باشد بر عللی که نیک گردد در ساعت پس کردم
بمنزل خود و ترتیب دادم این کتاب را و سعی نمودم در آن و
نام نهادم انه برء الساعه و آن مثل کتاب سر است در صنعت
زیرا که آن دستور طبیب است والله الموفق للصواب و هو
حسبنا و نعم الوکیل گفت ابن زکریا که از شان تالیف کتاب
آنست که ذکر کنند علل را از سر تا قدم و نیست همه علل ایله در
ساعت نیک شود پس بجهت این ذکر کردیم عضوی واحد و
اعضای

اعضای کبیره را ترک کردیم باز ذکر کنیم آنرا بعد ازین و مقدم
داشتیم ذکر آنچه جایز است که نیک گردد در ساعت ان شاء الله
تعالی **باب در بیان درد سر** یعنی هرگاه که صداع
در پیش سر باشد بجانب پیشانی چه آن از زیادتی خون است علاج
آن بیرون کردن چیزی است از خون بحجامت یا بفصد چه آنرا
تسکین میدهد فی الحال یا بوی کند چیزی را از افیون مصری و
بگرد درد و دهان و بر بینی و شقیقه بمالد یا بگیرد چیزی را از عناب
یا اندکی از مرق عدس یا تناول کند اندکی از کشنیز خشک که آن
تسکین میدهد فی الحال و گاه هست که از ماده صفراویه است و
علامت آن حرارت است علاج آنکه تر کند خرقه کتان را بروغن
گل و سرکه خمر و بنهد بر سر یا تر کند خرقه را بشیر دختران که

الحال تسکین میدهد یا بمالد بر کف پا ما روغن بنفشه و نمک بار کنند
بروغن گل پس آن تسکین میدهد فی الحال یا ببوید نیلوفر را و بجود
از صعو خیار که نهاده باشد در سرکه یا تناول کند چیزی را از مربیات
حامضه که از شأن اوست فرو نشاندن صفرا که آن در وقت
تسکین میدهد صداع را ان شاء الله تعالی و اگر صداع در موخر
سر باشد پس آن از بلغم است و علاج آن آنست که قی کند
بحلیل سکنجبین و آب ترب و نبات مدبر و آب شبت را تا قی با
ر دهد آنچه در جوف اوست از بلغم و سعی کند که در آب گرم بنشیند
که فی الفور صداع را تسکین میدهد و تناول کند چیزی را از هلیله
کابلی مربی و آمله مربی که در وقت تسکین میدهد و اگر غرغره کنند
با ایارج فیقرا میرهد از علت در وقت ان شاء الله تعالی .



**در افروختگی چشم** و آن پیدا میشود گاهی از رفتن
در آفتاب علاجش آنکه ببوید افیون مصری را و بمالد بر گرد
چشم و گاه باشد که بجهت نزد آتش نشستن رمد پیدا میشود و
پس اگر بعد از آن پیدا شد تناول کند از غذاهای که از عدس
و ماش و روغن بادام باشد و بکشد چیزی را از اطریفل کابلی که فی
الحال تسکین میابد ان شاء الله تعالی **در زکام** و علاج آن صعبترین
علاجهاست در یک ساعت باید که بریزد و غسل آبی که بسیار گرم
باشد بر یافوخ خود یعنی بر کله سر و حوالی آن پس هرگاه این حرارت
به دماغ او رسید در ساعت تسکین میابد و دیگر علاج آنکه بگیرد
خرقه کتان و گرم کند بر آتش و بنهد بر یافوخ خود پس هرگاه
این حرارت را دماغ دریافت تسکین میابد فی الحال و گاه هست

که زکام از هوا پیدا میشود کاغذ را در آتش نهند و دماغ را بدو
دارو زایل میشود ان شاء الله تعالی **در وجع دندان**
علاجش آنکه بگیرد علیل دو دانه یا سه دانه از مویز و بیخ آنرا
در پنبه و با آب تر کنند و بکوبد آنرا در میان دو سنگ و بر دندان نهند
فی الحال تسکین میابد یا بگیرد دو وقیه از شکر عشر و به پیچد در
پنبه و بنهد بر دندان پس آن تسکین میابد و سکر العشر صمغی است
که بیرون می آید از درخت عشر در مواضع زهره و ازین نوع علاجها
بسیار است مثل غالیه و قطران و بآتش داغ کردن
**در کندن دندان بی آهن** بگیرد عاقرقرحا و بگذارد در سرکه تا
خمیر نرم شود و مانند خمیر گردد و بعد از آن هر کدام دندان که خواهد
بنهد پس آن بر میکنند آنرا در حال ان شاء الله تعالی یا بگیرد عصاره توت

صیفی را

صیفی را و خشک کنند آنرا در آفتاب در جایی و بنهد از آن بر دندان
در حال بر میکنند آنرا **در خوانیق** که جمع خناق است و آن ورمی است
که در حنجره و حلق پیدا میشود و علاجش غرغره کردنست بر شیر توت
با سرگین سگ که فی الحال تسکین میدهد **در بخر** که بوی دهان است
بگیرد مویز منقی تازه و بکوبد با آن اطراف مور و تر را و صب
کنند و تناول نمایند که فی الحال بوی دهن را میبرد **در علوق**
که زلو است علاجش غرغره کردن است بسرکه یا فرا کردن دود زرنا
یک درم از مگسی که در باقلا میباشد و بکوبد و به بیزد و حل کند
بسرکه و غرغره نمایند که در وقت منحل میشود **در شقیقه**
علاجش آنکه کور کنند بوطیقا و آن شوکی است کوتاه که بیخ
سفیدی دارد که پشم را بدو میشویند که در ساعت تسکین میدهد

یا بخور کنند باستخوان سگ که فی الحال نیک میشود پس اگر از لقوه باشد
علاجش آنست که فرا گیرد و کمی از نجو و بنهد در زیر خمیر آبو از کونها
بران آب میچکد و نرم میسازد بعد از ان بگیرد ده مثقال روغن ونیم
رطل آب از و بگیرد که عبارت از شصت و شش درم باشد ونیم
گرم کنند پس بگیرد دوائی از برنج و دوائی هشت جو است بوزن
پس بچکانند از ان در بینی بوزن دوائی یا دو دوائی پس اگر پیدا شود
وجعی در سر آب خشکی بریزد بر سر خود در زمستان باشد و خواه تابستان
پس آن تسکین میدهد در وقت **در دوی وطنین** که آواز
دادن گوش است علاج آنست که بگیرد افیون و نیکو حل کند در آب
و در گوش بچکانند پس آن تسکین میدهد در وقت انشاء الله تعالی
**در صرع** **در بول تشیر** علاجش آنست که بگیرد افیون ... و ... قرنفل و

آنکه

کسی

۱۱،۶،۸۲